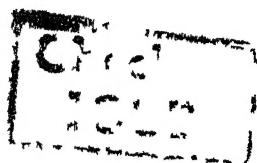
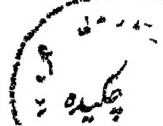


کافتی الاعلیٰ لا سیف الاذ والفکار

الحمد لله والمنه که درین اوان بکت نشان زمان سعادت تولد ان



قلم هدایت علم جناب غفرنا

قدس القاب خضریه بابان شریعت غفر

یوسف کنعان ملت بیضا مجتهدین حضرت خیر البشر علی اس

المبانی الثانیة عشر المجتهد علی الاطلاق العلمام المشتهر فی الافاق مولانا الملکم

وسیدنا المفتح المسید ولدا علی تقوده الله بلطفه الخفی والجلی رساله نادره
روزگار و عمده احصاء المسماة بـ **ذوالفقار** در جواب بابان و از دهم

تخفہ اثنا عشر حسب نایش جناب عالم نبیل و جبر جلیل فی الدرجه الرفیعه والرتبه

المنیقه حاج الحرمین الشریفین مولوی سید شریف حسین خان صاحب

ولدا رشید جناب لایسطور زمان و خلاطون بابان مولود

سید رجب علی خان صاحب بجا

اوام الله اقبالها و زاد

اجلا لها

۱۲۸۱ هـ

بعد تصحیح و مقابلہ از چند نسخه برای انتفاع انام و افادہ عوام در دستہ اجرای

دبیر مجمع البحرین لایسباج طبع رشید

| | |
|--------|--------------|
| ۹۰۹۶ | واحد و نوبست |
| الف ۲۰ | فین نمبر |
| | کتاب نمبر |

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لمثبت الحق ومن يمل الباطل والصلوة على الدعاة الى سبيل النجات محمد وعترته
الذين خصوا بالمناقب الفضائل سيما على هادي المضلين دافع شبهات المريبين قائد الكرام
البررة وقاتل الكفرة الفجرة ابى الائمة وسراج الامة قدير الجنة واللظى اية الله العظمى
الوصي المطلق والقائم بالحق الذي غصبوا حقه في السقيفة والشورى امير المؤمنين علي بن ابي طالب
اما بعد مرآت ضمير فيض نير طالع البان صراط سوي تار كان سبيل غي ظاهرو روشن باد که یکی از نوادر
سوانح که درین عصر بطور رسیده اینست که شخصی از خاندان تصنیف و تسنن نظر باین که علمای شیعه از
قدیم الایام از کتب مخالفین علمای ایشان را ملزم و مبہوت و مخم و محجج ساخته اند اراده نمود کہ بتقلید
شیعیان از کتب اینا علمای خود را ملزم سازد و تفصید کہ اگر این امر ممکن بودی اسلاف مخالفین کہ براتب
افضل و اعلم خلاف ایشان اندکی دلہای خود را ازین غم و خصمہ خالی نیسا خندہ با کلمہ بسبب کوتاہ بینی
و عدم حیا از اطلاق نقادان در باب بصیرت شرم ناکرہہ بر اثبات تصور خویش سجلی نوشته و اورا قی
مانند نامہ اعمال خود تیرہ و سیارہ کردہ و بتقلید مقتدایش بکلمات ضلالتات مشابه و مانا بکلام لہجہ
روح کشیر الفتوح جناب اہل التاباع حضرت رسول مطاع را آزرده و اللہ و زمین قال رب یا عی خاقا
انسان کہ براہ تو میر وندہ تراغ اند و تراغ را روشن کبک برہوت و کیرم کہ مار چوبہ کند تن و شکل مار و

بشکل ماری که زهر بهر دوشش که مهر بهر دست و بهر چندان مغز خفات که بطور و طریقه صحیفه ملعونه توطیه و تمهید
 یافته در خور جواب داخل حسابیت و نیز عمر گرامی که مایه تحصیل ثنوبات ابدیت و اوقات شریف با موی که
 در نظر انوار اولوالبصار و قی در تبه نداشته باشد صرف نمودن بی حاصلی است، لهذا کمالین این صناعت
 از فرقه ناجیه نامیه نگاه التفات بجانب این مقدمات ننمودند تا بر دو جواب که تضمین اوقات خود نمایند این
 از نقض کلام مجهول الاسم و الجسم عاجز آید و هر جا علی از مخالفین که این سخن را حل بر قنصل نماید رجوع بکتب
 کلامیه علمای نامیه نموده مسایل مردوده سنیان را در اندام مطالعه فرماید تا صدق این گفتار بر او ظاهر
 و باهر گردد بلکه ایضاً نیز جمیع اهل سنت کالشمس فی رابطة النهار بدیهه عیان است که حاجت به بیان نیست
 لیکن نوبت مطالعه مقدمات مسطوره چون باین قاصدی بضاعت رسید بخیا که جامع اباطیل و اکاذیب
 کلام مذکور عام فربش که مصداق کسر اب بقیعة یحسبه الظان ماء حتی اذا جاء له لم یجد الا ^{تسمیة}
 هست اگر کشف تلیغات و رفع مغالطات ان بعین نماید و باوجود آن قصی چند از احزاب خود که جز از
 حقیقت مذہب حق امامیه ندارند بیان نموده بکمان حقیقت مسلک تسنن نسبت عجز و قصور بهر شیعیان
 نماید و در مجمع عوام ناس زبان بلات اناخیر منه کشاید پس حکم خیر الکلام ماقول و دل کلماتی چند در کمال ایجاب
 و اختصار برای دفع خیالات واهی و شارب الیه بحیر تحریر و آوردم تا خلل در اوقات کمتر شود و بهجت ممیز
 حق و باطل انودجی باشد از تفاسیل که تحول و قوت قادر علی الاطلاق اگر اراده بان تعلیق میگرفت بمنصه
 ظهور میرسد و هر گاه غرض ازین بیان محض تحصیل رضای ملک منان است و نصرت دین حضرت سید
 جان غرضی دیگر باین آن امید داری از فضل عظیم الله سبحانه است که موجب دفع غضب اهل بی و عنای
 و دفع جهل مرکب صاحب فساد و دجی الحق و القائل بالصدق مخفی نماند که ناصب صداوت اهل بیت باب
 دوازدهم که در قول و تبرאות شده و بالفعل حق العباد و با بطلان ان صراحت باطل و داخه چون کلمات خوش
 بنا بر صحت کمتر مندرج ساخته اول بواسطه بعضی از اصدقه خود بروز داد لهذا فقیر بر دفع آن پرداخت
 و الحال چون بعضی از ابواب آن کتاب بیکر هم بنظر رسید دید که کمال در شتی و بیوده گوئی که در آن
 عن ابن عباس عن النقیب بالفظ الغلیظ باور سیده و در تبیین و تنقیص فرقه ناجیه اشاعته و عکس
 کلام ایشان بکار برده بنا برین ظاهر رسید که بعضی از ان الفاظ بیوده او قبل از شروع بطلوبت کر نماید
 تا مولف کتاب احیاناً اگر مقتضای مصرع کلون اندازد یا روشن نگردد بعضی از سخنان خود را در کتاب

درستی و خشونت ببلوه گرسازد معذور باشد پس باید دانست که در موضعی از باب هم میگوید که کوشش نباید نمود
 اخوان الشیاطین افراط این مطر حال و این شهر آشوبانند رانی که از نفس غریبی و شقیق حماری بیش نیست
 و ایضا در باب تقصیر میگوید در مسایله شیعه افراط اینها را نظر باید کرد که بادی طمع در مال و منصب بلکه توقع
 اعتزاز و اکرام در مجلس گفتن صاحب قبله و کلام دین ایمان خود را ترک داده کلمه مخالف میخوانند و هرگز
 بهجرت را واجب نمیدانند از آیات قرآنی که صریح عتاب بر ترک هجرت چشم پوشی و اغماض میکنند و در کتب
 ایشان موجود است من جعلی خلف سنی فکا غلغله خلف بنی چه مرتبه سنا هست که نماز خود را
 کردن برای آتش و پلاد و متوقع ثواب بدان نماز زیاده بر ثواب نمازها دیگر مانند از اینجا معلوم شد که در حقیقت
 بغایت سست اعتقادند و در مذبح دوی از خیرت دین ندارند و اگر تعصب ایشان در بدگوی طعن و تشنیع
 صحابه کبار صرف می شود و شققت دینی را هرگز گوارائی کنند و متاع قلیل دنیا و راحت و لذت این جهان
 بهزاران مراتب ذوالایشان عزیزتر و مهم تر است از منافع عظیمه دین و نعیم مقیم آخرت و ایضا جای دیگر میگوید
 این است بیهوده سراسر ممالان و محققان این فرقه تابع امام اینها چه رسد و ایضا در مقاصد متعه میگوید که اگر
 چند روایتی ضعیف است این یکی که ابن بابویه و خاندان فتح اند شیرازی مثل لکنای حیض مخفی و مستور است و
 آنها را باور نکرد چه لطف کدام است و ایضا در مقامی میگوید شخصی از شیعه با ما و یا خواهر خود زن نکند
 و با پسر و برادر خود ولو اطه نماید و تمام عمر در شرب خمر و اکل خنزیر و اکل ربا و کذب و فحشیت مداومت نماید
 که اصلا از دوی نپرسد بلکه اینهمه در حق او مثل روزه و نماز و موجب ثواب باشد این مذهب خود را از مذهب
 اباجیه و زنادقه و رست زیرا که غایت کار ایشان است که این امور را مباح دانند و برابر شکایان چون
 عتاب شده باشند و اینها برین امور متوقع ثوابند و عبادات میدانند انتهی کلامه چون این قبیل کلمات
 بیهوده و در کتاب بسیار است و غرضی است تعاب آن متعلق نشده لهذا باینقدر اکتفا نموده شد و هم پوشیده نهاد
 که چون درین ایام خجسته فرجام بسیار مقدار رسامونین که تفصل الهی شامل حال ایشان کرد و دید اکثری
 از نواصب متصوفه برای تحصیل خراف و نیامی و کج شیوه قدیم خاندان کاسه لیسان بنی امیه و عباسیه
 بوده و لباس تشیع خود را زینت میدهند و بشبه خاک گرد بلامی معلا را که سبب سیل بخت متوین
 و دست گرفته دام ترویج و احوال شیعیان گردانیده ازین ساده لوح اخذ و جرین نمایند لهذا باخطا فاطر
 گذشت که بطریق اجمال معنی سنی و صوفی و بعضی از خواص ایشان را که حدود قدیم خاندان ایشان

این اعتبار اندیسان نماید پس بدان و فقلت الله في الدارين که سنی کسی است که بعد جناب حضرت سید المرسلین
 حلیفه بحق اهل بکر را نداند و اعتقاد داشته باشد که او خلیفه و جانشین حضرت باسحقاق بوده نه بقتضای عدول
 و از خواص او یکی این است که میگوید و قد کله از جناب حضرت سیده النساء خبط نموده حق بطرف او بوده
 نه بطرف جناب معصومه مظلومه پس چرا و چنین اعتقاد داشته باشد و راستی باید دانست که ثبوت و رد صحیح
 برای کسی معلوم درست داشته باشد و بی استغانت بنام نامی علی ابن ابیطالب ننشیند و بر نپذیرد و لا غلط است
 و بسبب زنداناصوفی پس مذایب مختلفه دارند و چون اکثری از اهل ان مذاهب منقرض شده اند لهذا بسیار
 بعضی اصول و فروع صوفیه که مال شیوع تمام دارند و گاهی را لباس تشیع آمده عوام شیعیان را گول میدهند
 و گاهی بمقتضای قوت اظهار تسنن نموده علم مخالفت شیعیان بر می افرازند انکفا نمایند پس باید دانست
 که آن صوفی کسی است که قایل بوحده وجود باشد و حاصل آن مذاهب این است که تمام این عالم که هست
 ذات حق سبحانه تعالی است و فوق اعتبار است گاهی خود را بصوت البلیس مینماید و گاهی بصورت محمد
 گاهی بصورت سگ و گاهی بصورت انسان گاهی خدا را تشبیه میدهند بدریا و عالم را با موج
 و گاهی ناله و بکل مخلوق را یکپوزه و گاهی او سبحانه را به داد و خلق را بحروف یعنی چنانچه دریا عین سوج
 و صل عین نوره و در داد عین حرف همچنین خدا عین خلق است و باین مضامین شعرا گفته اند و میخوانند و قص
 میکنند و حال و جد آنرا نمی نامند و آنرا از جمله عبادات میدانند و از جمله اشعار بزرگان ایشان مشیت شعر
 بامردان ان فقیر محترمشم ما یزید آمد که ناک یزدان منم گفت مستانه عیان آن فو فو ن لا اله الا انا ها
 فاعبدون و هم از انجمله است نیست اندر چه بام خیر از خدا به چند جوی در زمین و در سما و هم از انجمله
 در ذات و صفات هر که را باشد سیر هرگز نبود در نظرش صورت غیره در شرب یکی شود باده و آب
 در نهب و یکی بود مسی و دیر صاحب فتح میبذی صوفی گوید که حضرت سید شریف قدس سره میگوید
 مشکلی و صوفی مناظره کردند تکلم گفت که بیزارم از ان خدائی که در سگ گربه ظهور کند صوفی گفت بیزارم از
 خدائی که در سگ گربه ظهور نکند و از انجمله کلمات بایزید که در حق حلاج گفته این است فرو تو ذاتی و خدا
 پاک سستی بت صورت بیکره و ترکستی و هم از اشعار اینها کاه کوه قاف که عفا شوئی گاه خورشید
 گهی دریا شوئی و از جمله ابیات فرید الدین عطار این بیت است خود بهم پشه و پیام آورد به کشتی
 کافر و نمود انکار خود کند ساز هر گناه که هست و خود کند باز تو به استغفار و محی البس که پیشوا

فاما کین بوجدت و وجودت و در خصوص خود افضل از انبیاء دانسته و خود را حاتم الاولیاء شمرده نه جناب حضرت
 صاحب الزمان باو گاهی نسبت خطا بحضرت نوح میداد و گاهی فسر خون طاهر و مطهر میدادند و ابی بکر و عمر
 را مامون که دشمن خاندان این بیت الطهار بود بمذکبه کارکنان خود را حکم نمود که ایشان قبر مبارک حضرت امام حسین
 را بر طرف سازند و آنجا کشت کار و زراعت نمایند و طباطبایه و باطن دانسته و غزالی که یکی از سرکرده های اهل
 و تسنن است گفته که هر که بریزد لعن کند او ملعون است و شیخ عبد القادر جیلانی که پیرو تکیه ایشان است و غنیة
 الطالین گفته که روز عاشوره عید باید کرد و چنانچه از باعث وفات ابی بکر که افضل از امام حسین بود عید
 و جشن بر طرف نشد و همچنین بسبب وفات امام حسین عید عاشوره موقوف نگذاشته و در هر مدینه گفته که معا
 خلیفه شیعی بوده با جمله اشغال این کلمات فرض فرمود بسیار است که ذکر آن موجب تطویل کلام است و هرگاه
 استیقام تمام کلام کفر انجام اینها نمودن دشوار است لهذا بذکر دو سه حدیث که از جناب امامیه معصومین
 در مذمت آنها وارد شده اکتفا بنمایم از آن جمله حدیثی است که روایت کرده آن را شیخ جلیل الدین
 علی که قال لیس علی الله علیه و سلم الا نقوم الساعة حتى یخرج قوم من امتی اسمهم الصوفیة لیسوا
 بامتی و انهم یهود امتی الی ان قال هم اضل من الکفار و هم اهل النار حاصل مضمون اینکه پیش
 از اینکه قیامت قائم شود جماعتی در امت من بهم خواهند رسید که اسم آنها صوفی خواهد بود و آنها
 در حقیقت از امت من نیستند بلکه در جمله یهودان محسوب اند و آنها بدتر از کفار اند و از اهل جهنم اند و از جمله
 حدیثی است که روایت کرده الفاضل الکامل مولانا احمد اردبیلی از امام علی بن محمد المادنی در حدیث
 طولانی که فرمودند و الصوفیة کلهم من مخالفینا و طریقهم مغایرة لطریقنا و انهم
 الا نصاری و مجوس هذه الامته الی اخر الحدیث حاصل مضمون آنکه جناب امام علی قمی
 فرمودند صوفی تمام آنها خواهد اظهار تشیع کنند و خواه تسنن مخالف طریق ما اهل بیت تند و طریق
 آنها غیر طریقه ماست چه آنها خدا را عین سگ و خوک میدانند و آنچه آن را حق تعالی حرام کرده
 پسندارند بلکه آنرا عبادت میدانند و نیستند آنها مگر نصاری که عیدنی را پسر خدا میدانند یا مجوس
 این است اندک که قابل بدو خدا هستند نیز و ان ابر من و ایضا روایت کرده است از امام ضیاء که فرمود
 لا یقول بالتصوف احدا لا لخدعة او ضلالة او حماقة حاصل آنکه جناب امام ضیاء
 فرمودند که هیچکس مذہب تصوف را اختیار ننماید مگر آنکه از روی مکر و خدعه یا گمراهی و ضلالت یا حیل

یا جل و حماقت و ایضاً روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام قال قال رجل مر اصحابنا للصادق
جعفر بن محمد علیه السلام قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیة فماتقول فیقول انهم
اعدائنا فمن مال الیهم فهو منهم و یحشر معهم و سیکون اقوا و یدعون حبا و یمیلون الیهم
و یتشبهون بهم و یلقبون انفسهم بلقبهم و یا و لون اقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس مثلاً
و اتا من هم براء و من انکرهم و رد علیهم کان کما جاهد الکفار بین یدی رسول الله
حاصل آن که شخص در جناب حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که قومی در میان بهم رسیده اند که آنها را مردمان صوفیه می
نامند و باب اینها چه میفرماید جناب صادق علیه السلام فرمودند بدرستی که آنها دشمنان با اهل بیت اند پس یکم غبت
نماید بطرف آنها او هم از جمله آنهاست و او با آنها محشور خواهد شد و زود است که قومی بهم خواهند رسید
او عامی و سنی را کند و با وجود این غبت بطرف صوفیها نمایند و در لباس و گفتار با آنها خود را متشبه سازند
و خود را لقب بلقب صوفیان کنند و اقوال آنها که عین کفر و زندقه است تاویل نمایند پس آنها نیستند ما از آنها
بیزاریم و یکم آنها را انکار نماید و در بر آنها کند ثواب و مثل ثواب کسی است که همراه رسول الله صلی الله علیه و آله جاده باشد
و از آنجمله حدیثی است که روایت کرده این حمزه و سید مرتضی از شیخ مفید عن محمد بن الحسین بن الخطاب
انه قال كنت مع الهادی علی بن محمد فی مسجد النبی فی المدینة فانا انا جماعة من اصحابه
منهم ابو هاشم الجعفی و کان بجلالینا و کانت له منزلة عظيمة عنده ثم دخل المسجد
جماعة من الصوفیة و جلسوا فی جانبه مستدیرا ناحیه و اخذوا بالتهلیل فقال لا تلتفتوا
الی هؤلاء الخداعین فانهم خلفاء الشیاطین و محروبو اعدا الدین یتزهدون کراخه
الاجسام و یتعبدون لتصید لا نعام یتجوعون عمر احتی دن بها لا یکاف حمر الا یملون
الا یغرم الناس و لا یقلون العناء الاملاء العساء و اختلاس قلب الدفاس یتکلمون
بالناس با ملایمهم فی الحب یطربونهم با دلائمهم فی الجبا و ارادهم الرقص و التصدقة
و اذکارهم التزمر و التغنیة فلا یتبعهم الا السفها و لا یعتقدهم الا الحقاء فمن ذهب
الی زیارة احد منهم حیا او میتا فکانما ذهب الی زیارة الشیطان و عبادة الاوثان
و من اعان احد منهم فکانما اعان یزیداً و معاویة و اباسفیان فقال رجل مر اصحابه
وانکان معترفاً بحقکم قال فظفر علیه شبه المغضب قال دع ذا عندک من اعترف

[illegible]

باشند ان را حاصل آنکه صوفیها که بسبب خدایت طینت و عداوت ویرینه که با خاندان برادر
عصمت طهارت میارزند هر چند به خوابند که با نظار شعبه و سحر و ز... سره صلی
جناب ایه اطهار را که انوار الهی اند از دید باری ظاهری بیان مخفی پوشیده سازند لیکن هیچ جانه تعالی
الترام نموده که انوار خود را یو مایه و اد نظریای خلایق روشن نماید...
عظمت حضرت صاحب الزمان همه مذاهب باطله ظاهری و غالب گرداند که گفته اند این بدعت این را که نوشته اند
و نا بجملة حدیثی است که در ایت کرده مولانا احمد اریلی عن احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی و محمد بن
احمد بن یزید عن ابی الوضائ قال مرید کرم الله الصوفیة ولم ینکرم بلسانه او قلبه فلیس متنا
و مر انکرم کفاما جاهد الکفار بدین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله جناب امام رضا فرمودند که شخصی
فرز یکا و ذکر صوفیه بمیان آید و تشخص بر آنها انکار زبان با هلب ناندن کس از شعبیان نیست و کسی که بر آنها نکا
نماید پس متداول مرتبه کسی است که در رکاب جناب حضرت رسول خدا با کفار جهاد کرده باشد با جمله از امثال
احادیث مستفیضه استیجاب آن موجب تطویل کلام است اقوال علمای کرام که محرم مذاهب ایه درین اصحاب
اسرار ان حضرت اند و ضعیف تمام و او که صوفی خواه اظهار تشیع نماید و از اصحاب ثلاثه بترکند و خواه سنی باشد
طایفه مدین حسن بصر چون اصول معتقد و عین کفر و اتحاد است احراز نمودن از و واجب لازم خصوصاً از
صوفی شیعی چون دشمن خانگی است بزاره حقیقت از و واجب ضرورت خواهد بود حاصل آنکه مصرع از دشمن
حذر باید کرد و بطریق شناختن موافق و مخالف چون باطله کار مشکل است لهذا بخدمت اخوان مومنین که
الغاث بطرفین شسته باشد ملتزم میگردد که چنانچه محتاج دنیوی از صرفان جوهریان جوهر نموده نیک از بند
انتیاز میدهند و هر چند بت پرست باشند و بر آنها اعتماد بینمایند همچنین باید که از علمای مدین و صلی علیهم
خاندان ایه طیبین طلب بر آن که صفای مذاهب در این اشکاف امر نموده میان شیعی واقعی و شیعه تغلیب انتیاز
هند و اگر این را دشوار باشد طریق از ان اسان تر است که ملاحظه نمایند که مصاحبان و حلیان او از کدام فرقه
هائیکه حسن سلوک است یا بدین سبب است یا نه ای الحسین میل الی الحسن باین تقریب احوال فاطمین ناس بوجه
...
... باب از ویم در قول و ادعای معنی قول محبت است و معنی تبرع و ادعای و برین محبت
... که چند خدمت را به پادشاهان و مقتدران از روی اقوال علمای معتبرین شیعه و آیات

با اشیاء باورسانند این سخن نیز از عقده‌هاست باید نمود تا چه ظاهر شود و واضح گردد که قابل قبول است و این سخن
 لازم است بزعم من معتبره و اصل اول است که در داخل نباید وارد القول پوشیده و مخفی نماید که این عبارت
 اصل سخن است صریح که در اینجا التزام نموده که با آنچه درین اجزاء شیعیان احتجاج نماید در عدم تحقق این
 نتیجه و احزاب اینها از اصول خود پیش شیعه باشند و اصل اول اصل است و در آن داخل هر گاه
 بنیغیان در اینجا بیان کرده می شود تا حقیقت **اصل علم** و **اصل کفر** و **اصل ایمان** که از جمله اصول مقرر
 پیش شیعه اثناعشر اصول دین است که عبارت از توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد باشد و از این
 هر که فی الجمله کتب کلامیه ایشان را مطالعه نموده این مطلب او و وضوح تمام دارد و این بناء علیه شک و یبسی نیست
 و این که امامیه منکر یکی از اصول مذکور را مومن نمیدانند و او را از جمله ملامین می انگارند خواه با جناب حضرت
 اظهار نفوت و دوستی نمایند یا نه و اعتقاد اینها این است که منکر کذا می محمد و زنا رحیم و ابد با مدعیان
 خواهد بود و این منکر امامت را با وجود اقرار او توحید و نبوت و معاد کافر نمیدانند یعنی احکام کفار را
 در دنیا بر آنها جاری نمی سازند و ایضا از ضروریات مذمب شیعه بلکه ضروری می بین اسلام است که کسی منکر
 باشد همیشه در جهنم خواهد بود و سخن اینست که چندی من نشان بعضی احکام اسلام را و جاری شمری و همچنین
 از اصول مذمب امامیه است که اقوال و افعال ائمه دین حجت است پس یکی از ائمه دین بر هر که لعن کرده یا ائمه
 و حکم کفر نموده باشد یقیناً انگیزش و شیعه امامیه ملعون و کافر است و ایضا از اصول مقرر ایشان است که هر که
 با جناب ائمه هدی عداوت داشته باشد برین عداوت بمیز او ملعون است و همیشه در آتش و دوزخ خواهد بود و نیز از
 اصول ایشان است که یکی از ائمه معصومین اگر کسی معصوم نامد ملعون است که درین دنیا بنا بر بعضی مصالح حکم اسلام را
 بر او جاری شود تفصیل این احوال آنکه بنا بر روایات بسیار محققین امامیه در کتب خود تصریح نموده اند که لعن
 و عقاب حکم کفار دارند و هرگز از جهنم بیرون نمی آیند و درین دنیا نیز در احکام کفار شریک اند اما چون علام
 سید است که دولت باطل بر دولت حق پیش از ظهور قائم آل محمد غالب خواهد گردید و شیعیان با معاشرت و وصلت
 و معاشرت با مخالفان ضرور خواهد شد و درین دولتهای باطل احکام اسلام را بر ایشان جاری گردانند که جان
 مال ایشان محفوظ بوده باشد و حکم بطارت ایشان بکنند و بجه ایشان حلال دانند و دختران ایشان بخواهند
 و میراث بایشان دهند و از ایشان بگیرند و دیگر احکام اسلام را بر ایشان جاری کنند تا شیعیان بکارتنگ
 نشود و در دولت ایشان برگاه حضرت صاحب الامر ظاهر شود و حکم بر ایشان جاری گشته و

انسان کے لیے ایک نئے اور بڑے عالم کا دروازہ کھول دیا۔

[illegible]

که وجوه بسیار قریب مرقوم و با وجود آن انتخاب بر حسن حال خود پیش آن نایبنا می نمودند و خداوند این امر را پندار
 و بگویم که اگر این امر از نظر سیر اسلاف شما که اصحاب نصیرت و بینائی بودند از این امر اعمیل بود و بکن اشفند باز
 با مثال شما که نسبت آنها از بصارت بهره و نصیبی ندارند هیچ سید قال الناصب علیه
 مقدمه و مبحث در ادوات گاهی جمع بهم انداخته تفصیل این اجمال آنکه عدالت و دوستی با همه
 مثل عدالت مسلمانان با کافران که بنا بر اخلاف اصول عقاید یکدیگر را دشمن میدانند و دینی را
 عدالت مسلمانان با برادر مسلمان محبت صالح و مقصد و نفع و ضرر طبع از اوضاع او پس متعلق محبت عدالت
 مختلف الجنس یعنی دینی و دنیوی و اصل استعد نیست بلکه اکثر اوقات واقع میشود اما اجتماع محبت عدالت
 متعلق الجنس مختلف النوع یا متعلق النوع مختلف الصنف پس نیز واقع است مثل مومن فاسق که بحیثیت
 ایمان محبوبست بدلیس قوی و تعالی المومنون و المومنات بعضهم اولیاء بعض و بحیثیت فسق
 مبغوض بدلیس **ان الله لا یحب الظالمین** و الله لا یحب الظالمین بدلیل آنکه نمی از منکر و حسن
 و ادنی مراتب نیکوترین بعض دشمن بدست آدمیم برین که کافر هم محبت اعمال صانع که از او سرور
 مثل خیرات برات یعاد داد و مروت جو از دمی خوشی صدق کفایت محبت دینی محبوب میوندند یا نه ظاهر نظر علم
 با اجتماع محبت و عدالت او میکند قیاسا بر مومن فاسق مثل محبت حاتم بسبب محبت و محبت نوشیروان بسبب
 عدالت و انصاف اما نظر دقیق حکم باستحاله اجتماع محبت و عدالت دینی میکند در حق او باین سبب که
 مقبول شدن عمل راه خدا فرج و رستنی اعتقاد است و چون اعتقاد فاسد است عملش نیز باعتبار دین نیک
 خدا فاسد است ثانی اعتبار نیست چه جای محبت پس محبتی که با کافر محسن یا کافر عادل بهر سهولت محبت
 و دوستی نه دینی قوا تعالی والدین کفر و اعمال کسراب بقیعة بحسبه الظان ماء حی
 ادا جاء له جرد نبأ و جلا الله عندا فواله حسابا به و الله سراج الحساب پس معلوم
 که اجتماع محبت عدالت با یک شخص انیک حیثیت محالست و بد حیثیت جائز و ذوق چنانچه ملازم بر فوج
 صاحب بواب اینجا در قصه دو کس از سادات از حضرات ائمه نقل کرده و این اجتماع چنانکه در عوام
 ممکن است در خواص است نیز محال نیست زیرا که مقتضا بشریت مشترک است فرقی که در خواص است خواص
 است متحقق است نه از این جهت است که احکام بشریت در خواص مفقود بود و در عوام موجود بلکه بسبب
 قوت فضائل و مناقب بسبب قوت و ضعف ایمان سابقیت و معوقیت در ترویج شریعت و قبل حکم

باشد این اتفاق باطل است چنانچه جامع شتات عنقریب خود بهم تصریح بان خواهد بود و قول حق تعالی الموفق
 والمصاب بعضی را ولایت بعضی را بر چند در صورتی که از امام حقیقی امر بولایت و دوستی است مومنان را
 باید که احکم این دو را بر روی باشد یا خروشی آید و لا تکنونا کالذین نفرقوا و اختلفوا نیز در لایق تمام
 برین درام دارد و بنا بر جمیع وجوحت که از قبل شارح تقریر یافته همه مصححتان اینلاف و اتحاد است ایراد
 آیات و روایات کثیره که در کتب فرتین در باب عابت نود و محبت مسطور است موجب بطل کلام است
 بالجمله عداوت با مومن داشتن هر گاه خلاف حدیث باشد مومن است و ناروا و اصرار بر آن موجب فسق است
 و خروج از عدالت بلکه بمقتضا لا یفتقر رجلا ن علی الجحیم الا استوجب احدهما الذی اذناه
 و اللعنة مباشران سخن لعن و در طعن میشود اما بیام هر گاه عداوت با جنائی کنند که در شان اینجناب عیسی
 وارد شده با علی مع الحق و الحق مع عیسی و یا علی لا یحبک الا مومن و لا یغضک الا کافر
 او منافق و یا علی مرقاتک فقد قاتلنی و مر ابغضک فقد ابغضک لانت معی کفشی و طیبته
 من جلیتی وانت و حیثی خلیفتی علی امتی و دوستی او بمصدق کریمه قل اسالکم علیه اجر
 الا المودة فی القربی واجب عینی باشد و یا با کسی دشمنی کند که در حق او خاتم الانبیا سوا حق روایت
 بخاری غیر فرموده باشد که فاطمه بضعة منی من اذا ما فقد اذنی خسو عدا و صورتی که آن معصومه
 بر تیراویت رسا سازد و محبت که قصد حرقیت غیره که مخالفین نیز اعتراف نمایند باینکه آن معصومه
 فرمود و کلام نکره اما بیکیه ذات غنی تفصیل این اجمال بحواله بکتب طیبو جانبدین است العاقل تکفیه الا نشاء
 دوم آن که جماع محبت عداوت مختلف جنس را که بیدار بود و عداوتات آن شدی مذمت پسین
 ضایع و فاسد کردنی تفصیل این اجمال آن که اسلاف جناب سامی در مقام افتخار نقل مینمایند و از حدیث
 عائشه پیشمار این را که جناب سالت ما لبست بان ما در هر بان که باعث قتل چندین هزار از فرزندان
 کردید نظر باین که صغیر السن بود و ما که بشرف مراد جنت انحضرت فایز شده فرط محبت و شوق و او را
 حمیه میگفتند و بعضی دیگر زو جات بجهت خوشنودی حضرت رسول خدا شنبخت خود را بجا نشاء
 سختیاء بودند پس وقتیکه بمکان اجتماع محبت و عداوت مختلف جنس کردی این همه سی سال
 خود را بیا و ادوی نیر که مطلوب شیعیان همین است که چنانچه با وجود اختلاف جنس در خلقت اجتماع عدا
 و حضرت خاتم الانبیا و من لرح و لوطا با ایشان اتفاق افتاد و چنین جماع محبت و شیوی با عداوت

دینی نظر باختلاف جنس میان انبیاء از اوج ایشان بوقوع آمده و همل هذا که ما اعترف به فاضح
 قلیلا و ابل کنیوا فان لم ما کنت بما عدا فاصدا قوله بلیق قوله معانی الم منون الم یات الخ
 اقول ظاهر اسالک طریق اعوجاج بسا که مسکت مدلال بلیت ندارد چه به امری دلالت دارد ولی به متین
 با هم می کند و آیه ثانیه بر این که خدای عزوجل غاسین و ظالمین دوست بلب ایرد مطلقا نیست است
 و عداوت شخص واحد نیست شخص واحد و این معنی نظر بخرابین دایت حاصل میشود که لا یخفی علی عاقلین
 قوله ما نظر دقیق حکم باستعماله اجتماع محبت عداوت دینی میکند اقول کاش بداند و بفهمد که درستی
 نبی و وصی نسبت باصحاب ثلثه و عائشه و حفصه از همین باب است قوله خواص امت بالا جماع سه فرق اند اقول
 معلوم نیست که از خواص امت چه معنی اراده نموده اگر مرادش از خواص امت نسبت به غیر است پس باید بود
 و غیر او از اعظم خواص باشد و اگر مطلقا باشد از خواص مقربان درگاه الهی حضرت رسالت پناهی اند باز معلوم
 که دعوی اجتماعی که بر خواص بودن اصحاب ثلثه و عائشه و حفصه می کنند که امام جماع است اگر مقصدش این
 اجاع اهل تسنن است حالش نظیر اجاع سقیفه و شوری است نزد امامیه که بان میخواهد احتجاج شیعیان نیست
 و حال آنکه در نزد و امر محمد غوده که غیر از اصول مقرر شیعه امامیه اصلا قول اهل سنت را داخل نمیدانند
 عو که عداوت ایشان است اخلاف از سلف باید گرفته اند محل اعتراض نیست اگر منظورش اجاع اهل سنت
 بحیثی که امامیه نیز در آن داخل اند پس امری ابطال سحرش باید این آیه را بخوانم که لا لعنة الله علی الکاذبین
 زیرا که امامیه اصحاب ثلثه و غیرهم را از عوام امت نمیدانند چه جای آنکه از خواص امت بشمارند قوله احادیث
 نمیرسد آنچه اقول از کلام ایشان معلوم می شود که ابواسحق بن عمار و ابو یوسف و ابو داود و ابوالحسن و ابوالفضل
 ابوبکر باشد که غیر از شرافت پدر زن بودن ندارد قوله بمجملة آنها حدیثی است مشهور ائمه اصحاب اقول معلوم
 نیست که درین اصحابان صحابه که بنا بر روایات بخاری و غیره که حاصل مضمون بعضی از آنها این است که
 در روز قیامت از اصحاب پیغمبر صلعم ما چند کس را به جهم خواهند برد چون آنحضرت خواهند فرمود اصحاب
 ائمه ملائک در جواب بعرض قدس خواهند رسانید که اینها مردند و رجعت تمقری نموند داخل اند
 یا نه اگر داخل نباشند دلیل نا تمام خواهد بود و الا جائز نباشد که خاتم الانبیا از لعن کردن مردان اهل ناکه
 ضروری نباشد پس اسلام است منع فرماید قوله از انجمه آنچه در حق از واج آمده است اقول آیه و حدیث
 در کمالت زیاده برین ندارد که منکحت با ایشان حرام است نه این که اگر آنها امر بکفر نمایند اطاعت باید کرد

که در احترام شان بعمل باید آورد پس ترجمه حدیث فرمان برداری اطاعت را از پیش خود داخل کردن که از احوال
 اهل کتاب گفتن نشان بدامن عند اندیست و چون التزام نموده که از غیر کتاب ما می باشد لال کنند تا نشان اعلام نمود
 که از کدام کتاب امیه این نقل نموده قوله از انجمله اینکه در هر دولت جامعه می باشد خواص آن نشان مشابه او را بیا
 اقوال بعد از سیم در عالم مثال کلام در صورت معقول می تواند شد که حضرت بیکم صاحب خطابه خطابه فیه
 تلویحاً در اول آن مدلول آیه و قرآن بیونگی که تدرج بین جاحلیه اولی نموده با و ب و ج
 بر امام بر حق بمقتضا من لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة از ایمان بی برگردیده است
 ضعف عذاب موجب دل آیه مثل امراة لوط و امراة نوح مخدیه در السار نشسته با و یاین که شاهزادگان
 از انجمله نباشند که در شان اینها جناب حق سبحانه قضا میفرماید انما یرید الله لهدی عنک الوجوه اهل بیت
 و بطهر که تطهیر او هم میفرماید اغا و لیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتوا
 الزکوة و هم را کون هم میفرماید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و جناب سید المرسلین میفرماید
 مرکت مولای فعلی مولای و انت منی بمنزلة هارون من موسی لانه لانی بعثت و انت
 تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و غیر ذلک من الایات و الاحادیث الکثیره و الاچه نسبت
 خاک را با عالم پاک و کدام ظلم و جفا ازین قبیح تر خواهد بود که آدمی نظر باین که چون اهل بیت علیهم السلام را از
 با ملائک مشهور و قایل برادر مایل میسر صلی الله علیه و آله و امراة نوح و لوط هم بستر انبیا و اولیاء هم محترم
 بودند پس از آن نموده از انانیا بیزار می بخورید و درجات اینها را با درجات ملائکه مقربین و انبیای مرسلین
 و اوصیای طیبین قرار دهد و نظریان سید آدمی اهل زمان عدم قدرتی این ناکسان جناب امیر سید
 شکایت میفرماید که انزلنی الذی هم ثم انزلنی حتی قیل علی و معویة باجمله اگر بهر از انصاف شدت
 در مقابل این مثال نامربوط و غیر واقع کلام معقول و موجه مذکور میکرد باین وضع که هرگاه بادشاه باشد کمال
 عدالت و حسن سلوک و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده بسیار دیگر موصوف او فرزندش باشد باشد و در
 صفات برگزیده نظیر بادشاه مذکور باشد و آن بادشاه آن فرزند گرامی بمنزله نفس خود میداند و حق تعالی
 در کتاب عزیز خود شما و تاتخا و ایشان اوده و اطاعت او را باطاعت آن بادشاه بلکه باطاعت خویش
 مقرون با خدا باشد بادشاه مذکور فرزند مذکور را بکرات و مراتب در جمیع تحاریر مختلفه و لیصد خود کرد
 باشد و بادشاه مسطور را و خترش با بهمان بمنزله پاره جگر و عزیز ترین خلق در نزد او که اذیت او را

بمغزله از او انیت رسانیدن بخودش بخود باشد و چنین ختری ببقعه فرزند موصوف را آورده باشد از آن
 قرآن السعدین قطبین فلک عالم و جلال بهم رسیده باشد که قابل دلچسپی است آن بادشاه باشد و تاحین وفات
 درباره نامبر با بر عایا وصیت نیکو در رعایت حرمت ظاهری باطنی فرماید و همین که آن بادشاه از این جهان
 انتقال نماید بعضی از نوآمده ها و ملازمان او نمک بسمرا نموده جسد مطهر آن بادشاه را در میان دست و دشمن
 این عمل و کفر و فحش گذارند و فرصت اغیبت داشت بطریق تغلب غصب بجای آن بادشاه نشیند و آن فرزند
 اگر ایمی ارسن بگو کرده بهر طاعت خود بخضر عوام بکشند و از و بجهت گیرند و وظیفه مقرر می گردید در حال
 حیات آن بادشاه سپاره جگر خود عطا فرموده باشد بطلم و ستم انتر اعر نمایند و اکتفا بر آن نکرده اراده بگو
 و و تخت آن بادشاه نمایند در صحنی که آن فرزند از جبهه یعنی دلچسپی و انضبعه و دوری بجانداش که از فرط
 خود را مرکب آن ساخته باشد و سپهر خود را قداک آنها کرده باشد و بهر طریقی این محمد جنابان او در میان باشد
 و خیران از فضل بسیار که دوست و دشمن در شان ایشان از خالق ارض و سما و از آن بادشاه نقل نموده اند و شفا
 باشد بلکه آنست که حرق بهم بفعل آید پس شک نیست که در این صورت واجب لازم و فرض تقصیر است بر هر
 و شریف که از خون الوان نعمت آن بادشاه بنیف بهره نصیب یافته باشد که از آن نوآمده های مکار و از آن
 بکاران عذار تیرانماید و بیزاری جوید تا فردا بفضل خدا در زمره انصار و حواریان آن بادشاه روز جزا
 شود و از شفاعت و انعام آن عالم پناه بخشی کامل حاصل نماید و ذلک بوالفوز العظیم و ثواب و جزا بدو تیر
 از اعدای خدا حاصل نمی شود قال المناصب علیه علیه مقدمه سیوم عداوتی که مومنین با با هم
 بجهت دنیا واقع شود و محل ایمان نمیشود اما مذموم و قبیح است و چون مراعات رتبه باشد قبیح و شنیع است
 و معنی مراعات رتبه آنست که هر دو از خواص امت باشند و یا هر دو از عوام و معنی عدم مراعات آنکه عوام
 با خاصی در افتد و با وی آن کند که با هم جنس خود میگرد و خواص امت در صدر اول سر کرده بودند و بجا
 و ازواج و اهل بیت و فرزند و بعد نیز سر کرده اند علما و سادات و مشایخ طریقت یعنی اولیا این دنیا
 و دعوای بهم رسیده آن که محل ایمان نیست دوم آن که مذموم و قبیح است برای اثبات این هر دو و
 یکدایت از کافیه طینی گامیت ملا محمد رفیع و اعظم قصه آنزدکی حضرت عیسی علیه السلام بر اوایت صفوان
 جمال از کافیه آورده و در آخر گفته که حضرت ابو عبده سر بهمن که از گفتگو کیش گشت خود بخواجه
 بن فسیح فقه و صلح کردند و نیز از کافیه نقل نموده که لا یفتی فی رحله علی الخیر لا اسو حاکما

احدهما البرائة واللعنة وربما استحق ذلك كلاهما قال الواوي هو مغتصب جحلت
 فدا له هذا الظاهر فما بال المظلوم قال لانه لا يدعوا خاله الى الصلح ولا يتعامل له
 پس معلوم شد که این قسم از رویکیا در میان خواص امت بوقوع آمده و معاذا الله که عقل ایمان کسی از طریق
 بوده باین نیز معلوم شد که این قسم از روی هم مذموم و قبیح است زود تدارکش باید کرد و دیگر شاهد وقوع آن در
 در خواص امت بکام بشریت با وصف مساوات درجه مرتبه قصه شبه شمیمه حضرت امیر با بوترسبت که در میان
 انجناب حضرت سیده النساء متحقق گشته و این قصه را نیز ملا محمد رفیع آورده و باقتضای بشریت حواله داده
 انتهی کلامی که در مقدمه سیوم عداوتی که مومنین با هم بجهت دنیا واقع شود این قول مقصود اواز
 چنانچه ظاهر است اینست که میان اصحاب ثلثه و احزاب ایشان میان جناب امیر المومنین و دیگر اهل بیت
 رسالت که عداوت بود موجب الایمان هیچ یک نمیتواند شد پس اصحاب ثلثه و احزاب آنها نزد یک
 امامیه حتی لعن نباشند فیروز علیه حیثین ضرر و محکوم و صنوف من الملام اول آنکه
 مستلزم نتیجه مسطوره از مقدمه مذکور موقوف بر اینکه بنا بر اصول شیعیه با ثبات رسائی که اصحاب
 از اول امر مومن بوده اند و این از جمله محتعات و محال است چه علمای ایشان بدلائل بسیار و اخبار بسیار
 کفر و نفاق پیشوایان شمار در کتب خود با ثبات رسانیده اند و هرگاه حقیقت حال چنین باشد پس کلام
 از محل اعتبار ساقط باشد و ما بعد ازین دیگر احتیاج گفتگو و مونت دفع حرفهای باقی نماند لیکن مقتضا
 الحق بعلو و کای علی بجهت مزید تفضیح مخالفین و اظهار فضل و اقتدار اهل مذهب حق گفته میشود که ما بحمد الله
 میتوانیم که از کتب اصول قوی و جوده کثیر با ثبات رسانیم که ایمه توازیمان بهره نشینند و در حقیقت در زمر
 منافقین پیش خدا و رسول و محسوب بودند و تفصیل این وجوه چون موجب تطویل کلام میشود و این غلام
 است که ما التزام ان نموده ایم لهذا با قرب طرق بعضی مقتضیات مقدمه مذکوره که مفاد ان تسلیم عداوت
 شان است با علی ابن ابیطالب نفاق ان منافقان با ثبات میرسانیم بحول الله و قوته پس بگویم که این عمل
 و استیجاب گفته است که طایفه از صحابه را وایت کرده اند که حضرت رسول خدا فرمود که یا علی دوست نیدار
 ترا مگر مومنی و دشمن نمیدارد ترا مگر منافقی و حضرت امیر المومنین خود فرمود که خدا سوگند که عهد کرد و پیغمبری را
 من که دوست نمیدارد ترا مگر مومنی و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق و دیگر حضرت رسول فرمود که هر که علی را
 دوست دارد حقش را از او ستوده است و هر که علی را از او کینه خفین مرا از او کرده است و هر که را از او

تحقیق خدا را آنرا کرده است و از جا برده و ایستاده است که ما نمی شناسیم منافقان را در زمان حضرت سید
 المکرمین علی بن ابیطالب (علیه السلام) از این جهت بود که صحیحی از زبانی و جا نه روایت کرده است که گفت ما گروه
 انصار منافقان را می شناسیم بنفرض علی بن ابی طالب و ایضا در صحیح مسلم و ترمذی و نسائی و دیگران است
 که حضرت امیر المومنین فرمود که سوگند بخورم بخدای که دانه را شکافت و گیاه را رار و یانید و خلایق را فرید
 که حمد کردی ای بسوی من که دوست نیدار و ترا مگر مومنی دشمن نیدار و ترا مگر منافقی و امثال این بسیار
 اگر خوف طلال استعنان نبود و مطلبی می داشت اضعافان بیان میشد لیکن چنانچه حاجت به بیان
 نمیدانیم کلام بیجوشکی مخالف را برادر و سر آورده که چنین بحر و خا را بتلاطم و حرکت آورده که بیکجوش آن
 چنین خانهای مخالفان دین و بنیان کاخ ملت شان خراب میشود گویا کجوش و دوش این نرسیده فر
 ای کس حضرت سیدم بخواند که استبداد عرض و معبری رحمت ما میدارسی از همه محروم تر خفاش بود که کوه
 آفتابش بود فی تواند در مصافش زخم خورد فی بغیرین بایدش محو کرد و دشمنی گیری بخد خوش گزیر
 تا بود مکل که گردانی امیر قطره با قلم چو استیغ کند و البته است و دریش خود بر یکند و با جمله عداوت امیر المومنین
 نه مثل عداوت سایر است بلکه این عداوت از جمله امارات نفاق است که خبر از کفر و نفاق سابق میدرد
 پس این مقدمه تو که دران عداوت مومنین را ذکر نمودی برایتو خیر از نتیجه مذامت و دشیمانی نمره غنی بخش دوم
 آنکه سلمان که از اول امر ایمه قومون بود لیکن چون بتضامی قوله **تلا** استلکم علیه اجر الا المودة
 فی القرب و ما روی انوار زمی عن ابي محمد قال قال رسول الله من ناصب علیا علی الخلافة بعدی
 فهو کافر و قد حارب الله و رسوله و ایضا عن معاویه بن حید قال سمعت النبی یقول لعلی لا یأبیک
 من مات و به بغضک مات یهودیا و نصرا و نیا و هو ذلک من الا مورا لکثیرة و علی الخیر
 رسالت از جمله ضروریات دین کافیه اهل اسلام است پس هرگاه تسلیم نمودی که اینها عداوت با اهل بیت است
 و اشتقاق میاید از ایمان خارج شوند زیرا که باتفاق اهل اسلام مکر ضروری من مثل نماز و میوه روز ماه و غیره
 کافر است که حسب ظاهر اقرار به شهادتین نماید سیوم آنکه سلمان که عداوت با اهل بیت هرگاه بخت امور دنیوی
 باشد موجب کفر نمی شود لیکن عداوت ایمه تو که با جناب امیر المومنین متحقق بود و تعلق یکی از اصول دین
 که امامت باشد و است و معلوم است که بهل با این معنی نیست که آدمی کافر میزد و این نجاست که عداوت غیر
 حقوق علی الحجاج بابیه لیسلا لیبایع بعد الملک کی لا یبیت تلک اللیلۃ بلا امام لانه

روی عمر النبی انه قال من مات ولا امام له مات میتة جاهلیة وایضا فی رواية طوله
 ان عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله يقول من خلع یداً من طاعة لقی الله يوم ^{القیمة}
 ولا حجة له ومن مات وليس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة الزوایة الثانية ^{الطیفة}
 مسلم ولا دلی مسطورة فی شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید المعتبر فی انظر من الشمس ست
 کو دیده خفاش طبعان ایشان کو رباشد اما آنچه اعاده ذکر خواص امت نموده پس در مباحثه علیه اشال
 چنین مخرجات هر چند قباحات ان نزدیک بخردان بدرک نشود لیکن پیش ایشان بسیار مستنکر
 و قبیحست معذله محمد صد حقیقت امر این افسانه در رد مقدمه ثانیه منکشف گردید باجملة خواص امت
 بنزدیک علمای فقیهین که بزیور علم و فهم ایستاده اند کسانی میتوانند بود که باعتبار صلاح و تقوی فریدیم
 و کمال متصف باشند که عصبه حبشیه با عامی و ذلیل طبع کسیست که بسبب عصبیت و نادمانی و عدول
 از آیه و قرآن فی بنیوتکی نموده استحق ضعف عذاب نکال ابدی باقتضای بضاعف لها العذاب ضعفین
 میشود باب احداث بدعت و امور تنکرة بمذلول آنچه در صحاح مخالفین با سناد متعده و عبارات ^{متنوعه}
 مسطورست قال النبی لیرون علی الحوض رجال من ^{صلوات} حتی اذا رايتهم و رفعوا الی ربهم
 اختلفوا فقل ای رب اصحابنا ام اصحابنا فلیقال انک لا تدرا ما احدثوا بعدک مرتد شده باشند
 و رجعت قهقری کرده باشند که خمیرا و اصحاب ثلثه باشند اما آنچه در ستند خود روایت متضمن شکر برخی جناب
 ابی عبد الله و عبد الله بن الحسن با ذکر نمودن بیع وجه احتجاج را نشاید زیرا که جناب صادق ^ع بنزدیک طایفه
 محقه معصوم بود و اندثال او جمیع وجوه اجب پس بر تقدیر حجت خبر واحد خطا از قبل عبد الله بن الحسن باشد
 و شک نیست که اگر این آنزدگی تا دم وفات بقول سیکشید و جناب صادق از تقصیر او در میگذاشتند
 حال او مثل سایر اعدا جناب بایمه معصومین میبود لیکن بحمد الله که تفضل ان امام بر حق نزو و شامل حال او
 گردید که او را انچه جنس منکمر نجات بخشید علاوه بر این مقام مجادله میتوان گفت که توان کجا داشتی که در میان
 دو جناب مخالفت نبود بلکه از قبیل عداوت بود و حال آنکه دعای تو در مقدمه اولی امکان انفکاک از میان
 از آخرست و ایضا میتوان گفت که شاید معصیت تعلیم ترغیب ناس باشد در باب عجلت تدارک ملال
 که میان مومنین واقع شود اما حکایت شمییه جناب امیر ^ع ابی تراب که ذکر نموده پس چون هر دو جناب
 پیش اهل مذهب حق معصوم بودند بر تقدیر صحت روایت و عدم حل بر تقیه لا حل موافق روایت

الحق سبحانه و تعالی می تواند بود که محض برای اظهار جلالت قدر امیر المومنین و مزید ثواب قرب آنحضرت نزدیکی خدا
و رسول خدا باشد چه حکایت متضمن آنست که جبرئیل مجبر این ماجرا پیش رب جلیل نازل گردید و مرا
حضرت ائمه فزید درجات بهشت واجب گشت و رفع ملال و اضطراب جناب سید المرسلین گردید و دیگر
مبتدیانند که این بر وی را و مثل خاصه و ملک باشد پیش او و تا دیگران متنبه شوند که چنین شکر برخی هرگاه
در سبب اضطراب جبرئیل ملال رسول خدا باشد پس وای بر کسانی که حق خلافت آنجناب را که حضرت
فاطمه را برزور و غصب گفته باشند دان و معصوم پیش خدا و رسول آنخاصه او باشند علاوه اینکه وایا
اینها پانجه واضح خواهد گشت دلالت میکند که در بعضی اوقات میان ابی بکر و عائشه بخشش واقع شده
بمرتبه که نوبت بطبا پنجه و لک زن رسیده معنده اعتض سلیم عالم است که اینها دوست یکدیگر بودند چنانچه
معلوم است که جناب امیر و جناب فاطمه دوست یکدیگر بودند پس حال این ملال را بر تقدیر وقوع
بر ملال ابو بکر که با عائشه بطور پیوست قیاس باید نمود نه بعد اوت و ظلم و تعدی که از چنین حقی
نفسین و عینین رسول ثقلین بوجود آمده قال الناصب علیه علیه مقدمه چهارم مدار عداوت مطلقه
وینی بر کفرست پس هرگاه کافر را دشمن باید داشت زیرا که علت عداوت نبی بنی قرآنی کفرست و
ایشان الله لعله یحب اشتراك الحكم قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله و الاخر و آدو
مرحمة الله و رسوله و لو كانوا اباء و هم و ابنا و هم و اخوانهم و عشیروهم قوله تعالی
یا ایها الذین امنوا لا تحذون الیهود و النصارى اولیاء بعضهم اولیاء بعض و من
تواصم منکم فانه منهم ان الله لا یهدى القوم الظالمین و قوله تعالی لا تجد المؤمنین
المکافین اولیاء مردون المؤمنین من یفعل ذلک فلیس من الله فی شئ و ازایه اول
مستفاد شد که اگر مسلمان را با کافر اسباب محبت و ینوی مثل پدری و پسرینی برادرینی خویشاوندی
و دوستی تحقق باشد این همه را با و وصف کفر از نظر اعتبار باید انداخت و مدار عداوت بر کفر باید داشت
و مدار محبت و ینی برایمان است پس جمیع اهل ایمان را خواه مطیع باشد و خواه صیحه محبت و ینی محبت
ایمان واجب است زیرا که علت و موجب محبت که ایمان است و هر واحد موجود است و عندا جود الله
محبت جود الحكم قوله تعالی المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض و از قواعد مقرره است
که الشئ یحب لمحبه و محبوه و حق تعالی محب جمیع مومنین است و محبت او تعالی در هر مومنین

بر مومن بر ما بر محبت و یزدان بیاید قوله تعالی و ندین امنوا انشراح الله پس چون حق تعالی مومن را
 مطلقا دوست میدارد و لازم آمد که هر مومن جمیع مومنین با دوست دارد و او را دوست دارد خدا انباشد قوله
 الله و الذین امنوا یخمسهم من الظلمات النور قوله تعالی الذین امنوا و عملوا الصالحات یحیل
 لهم الرحمن و ذلّا و قوله تعالی ذلک بان الله مولى الذین امنوا و ان الکافرين لا مولى لهم
 و ان قرآن مجید نیز معلوم بالیقین است که ولایت مومنین هیچ کس را صغیر و کبیر و ازل نمیشود قوله تعالی
 اذ هم طایفتان ان تفشلا و الله و لیه ما و بالا جماع مراد ازین وظایفه بنو مسلم بنو حارثه اند که در
 کفر روز احد قبل از قتال با خواصی عبه الله بن ریس المنافقین قصد فرار کرده بودند و ان بالا جماع کبیره است
 علی الخصوص در جهاد و کفر انجا غیر خدا بنفس نفس خود حاضر بود و در فرار هلاک او محظور بلکه مظلوم بنو زو
 نشود و نما ملت اسلام که با و بی تقصیر در نصرت و اعانت از اصل بر با و میرود و حق تعالی با و صفایین بانه
 ولایت ان هر دو فرقه دست بردار نشد و انما را مومنین فرمود که و علی اسفلیت کل المومنین و ان یقتدر محبت
 محض بخت ایمان ضرورت و چون اعمال صالحه مثل جهاد و قتال مرتدین قوه طهارت و تقوی اخلاق ضایع
 نیز در مومنین یافته شود بالا و اولی تخصیص محبوب باشد قوله تعالی ان الله یحب الذین یقاتلون
 فی سبیلہ صفا کما هم بنیان موصوفه قوله تعالی یا ایها الذین امنوا من یؤتد منکم عربینہ
 فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونہ و قوله تعالی ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین قوله تعالی
 ان الله یحب المتقین قوله تعالی الله یحب المحسنین اتفق کلامه بلفظه قوله علیه علیه مقدمه چهارم مدار عدالت
 مطلقه دینی بر کثرت هر کافر با دشمن باید نیست اقول باید دانست که منازعه عامه با خاصه بان باشد که زن با مرد و محاربه
 نماید زیرا که معلوم است که صد شهادت بر یک دشنام و مقاومت نمیند که صد اقی این حرف اینست تطویلات
 بلاطایل که بکار برده یک حرف که عدم ثبوت ایمان اصحاب ثقه و نظریه انبیا ان جهنت عدم اعتراف با ما است
 انما حضرت کافی است و با نه بر کفر حجاج گفتگو باقی نماند لیکن چون انعام و نفع می لطف و نفع مومنین و محبت
 مشروبات جاودانی میتواند شد گفته می شود که کلام را در اثبات وجوب عبادت با کفار که بسط داده نمی هست و نه نقیض
 به حاصل چه اهتمام امامیه برین عداوت بیشتر از مخالفین زیرا که دوستی که فرقه تاجیه اثنا عشریه جمیع کفار را که کفر است
 بنا بر انکار کفری ان ضروریات دین باشد مثل مروت قرنی مانند ان و همچنین فرق باطله اسلام را که انکار کفری ان ضروریات
 مذموب امامیه نماید مثل طاعت و امامت ایما اثنا عشریه و عداوت با کفار و استغراق امتی علی ثلاث

و سبعین فرقة كلها في النار الا واحدة ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات
 جزاؤهم كان عند ربنا اجران كبيران فيكم الثقلين مختصرون فرقة اماميه انكارند قوله تعالى لا تجدوا مؤمنون
 بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا آباءهم أو أبناءهم أو إخوانهم أو عشيرتهم
 اقول پوشيده مانند که بنابر قول مشهور و دشمن داناکه بی جان بود و بهتر از آن دوست که نادان بود و بد آید
 این بود الهوس چی فضیحت بلکه بر سر احزاب نخواهد رسید بنید اند بیچاره سنی که شیعیان علی بن ابیطالب
 باین امید میخوانند که استدلال نمایند بر عدم ایمان خلیفه ثالث بیان این اجمال آنکه حکم بن ابی العاص
 چنانچه در کتب فریقین مسطورست متطابق بعد اوت جناب سید المرسلین بود تا این که آن بیدین سید المرسلین
 عیب گیرد پس آنحضرت او را ز مدینه خارج کرد و اقدسی گفته ان الحکم بن العاص لما قدم الى المدينة
 بعد الفتح اخرجوه النبي الى الطائف قال لا تسأکن فی بلدا بدلا و گفته که متطابق بعد اوت آنحضرت
 باین مرتبه که عیب میگرد رفت آنحضرت پس او را آنحضرت اخراج نمود پس خلیفه ثالث پیش آنحضرت آمد و
 سفارش او نمود آنحضرت ابا نمود بعد از آن عثمان پیش آنحضرت بگردد و در وقت خلافت بهر دو آمد و سفارش
 او نمود پس آنها با عثمان در شتی نمودند و قبول حرف نمودند عمر گفت کسی که آنحضرت بیرون کرده باشد
 نمیشود که من او را داخل کنم مردمان چه خواهند گفت و زنهار احوال بار دیگر چنین گفتگو نخواهی کرد پس
 چون خلافت عثمان رسید حکم بن ابی العاص را داخل مدینه گردانید پس بگاه حقیقت حال چنین با معلومست که
 جامع قرآن چه قسم عدول از این آیه نمودند نعم خدرا ایشان میتوان شد که انسان علی نفسه بصیوة
 چون خلیفه ثالث بعلم و یقین میدانست که داخل قوما میمون باشند پس اگر از او موت بدشمن و سوزنا
 بعمل آیه مضائقه ندارد و او را بعد از مدینه و طرفه تر از این فکر قول حق سبحانه تعالی یا ایها الذین آمنوا
 لا تأخذوا بالیهود والنصارى اولیاء بعضهم اولیاء بعض و من یتولهم منکم فانه منهم ان الله
 لا یهدی القوم الظالمین زیرا که مظنه اینست که از کسای اهل تسنن با تمام تشیع او را از زمره خود اخراج
 و این بیچاره ساده لوح از آن سوارانده و ازین سو مانده شود زیرا که ذکر نمون آیه که در شان خلیفه ثالث
 نازل شده درین مقام با وجود عدم اقتدار بان غیر از رسانیدن اذیت علاوه بر اذیت با دیگر نسبت
 مقدس خلیفه ثالث و جوی دیگر چه میتواند با جمله سده که یکی از حکما دین ایست است در تفسیر این آیه روایت
 نموده که هرگاه در جنگ احد حضرت سید المرسلین مجروح گردید خلیفه ثالث گفت که من البته

البته بشام خواهیم رفت بدستی که انجا دوستی دارم یهودی از ومان خواهیم گرفت تا از یهودان دیگر صدقه بپوشیم
 طلحه که او را از عشره مبشره میدانند گفت که من هم بشام خواهیم رفت پس بدربستیکه دوستی دارم در انجا نصاری از
 انان خواهیم گرفت تا نصاری بن اذیت نرسانند سدی میگوید که خلیفه ثالث خوست که یهودی شود و طلحه
 خوست که مذہب نصاری اختیار نماید پس طلحه نزدیک جناب امیر المؤمنین آمد و التماس نمود که از جناب
 سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم برای من اجازت رفتن بشام حاصل کن تا مال خود را از انجا گرفته باز حاضر شوم حضرت
 بطرف او متوجه شد و فرمودند که نظر جنگ احد مرا مخدول ساخته میخواهی که از انجا بیرون روی و مارا و کذا ی میانی
 طلحه اصرار بر استیذان نمود پس بنا بر این در غضب شده و در خدمت جناب خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم
 عرض نمود که این چند مسه را اجازت ده پس قسم بخدا که یاری او موجب عزت کسی نیست و خذلان او سبب
 اجدی نمیکرد و پس در آن وقت نازل شد و يقول للذین امنوا هؤلاء الذین اقموا الله جمدا یمانهم
 لمکم حطت اعمالهم فاصحوا خاسرین حاصل مضمون آنکه بنا بر آنچه در مجمع البیان هست اینکه بعد از آن
 که حق تعالی اهل اسلام را نصرت و فیروز میبخشد منافقین نادوم و پشیمان شتند و حال آنکه در روز خیر
 نادوم و پشیمان تر خواهند شد و مومنان واقعی از روی تعجب میگویند یا خواهند گفت که آیا حکما اینها که
 دعوی ایمان میکردند و مو که بقسم نسیا خندند که اهل اسلام اند نام حیطه و خوار و زیانکار شدند و الله
 یعلم پوشیده ماند که چون بمقتضای مقام ذکر کلام در بود و دوستی خلیفه ثالث ایشان و طلحه بایهودی صورت
 که نشاء نزول این مسطوره بوجوب کردید بخاطر قاصد چنین رسید که چون تنها خلیفه ثالث باین شرف
 و منزلت فائز نبودند بلکه خلیفه ثانی هم ازین حظی افرو نصیبی کامل داشتند پس نیست ترویج روح ایشان
 هم بعضی از آنچه در کتب فریقین مسطور است بقید قلم آوردن خالی از انحراف و جزیل و فوائد نیست بلکه در
 علی بن ابی طالب مذکور است که قول حق سبحانه تعالی الذین تولوا و ما غضب الله علیهم و ما شاق خلیفه
 ثانی نازل شده زیرا که روزی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از راهی گشتند دیدند که خلیفه ثانی
 نزدیک یهود نشسته آنچه او میگوید از اخبار رسول خدا صلوات الله علیه میگوید و در آن وقت جناب خدیجه
 امیر آلهم را نازل کرد که حاصل مضمون آنست که ای منی کسی را که بدست میبازند و قومی که غضب الله
 بر آنها نازل شده است و حال اینکه اینها از اهل اسلام اند و آنها کفار را هیچان خلیفه ثانی بخیر
 سید المرسلین سید جناب سالک ثابت فرمودند که تو بگفته یهودی خبر را می نویسی حال آنکه حق تعالی این

فرموده است خلیفه ثانی گفت که من نمی‌دانم مگر آنچه در تورات بود از صفات تو این را گفت و شروع و خواندن نمود و جناب خاتم الانبیا در حالت غضب و اندیش شخصی از انصار گفت که وای تو نمی بینی که جناب حضرت مجتهد شد بر تو غضبناک اندیشی چه گفت که پناه می‌برم بخدا از غضب و غضب رسول صلی الله علیه و آله و سلم و نبودن دشمن من مگر آنچه در تورات بود از اخبار تو حضرت فرمود که ای فلان اگر موسی زنده نبود تو بخت بدیش او میرفتی بر آینه کافریشده ای آنچه من باین معوث شده ام و تو هم نشود که این روایت چهره از کتب ما به مسطوکیست نزدیک اهل تسنن محمد نباشد زیرا که مؤلف اینست آنچه در مشکوٰۃ ایشان مسطور است عن جابر بن حیان انا عمر فعال اناسمع احادیث من یهود تعجبنا ففتری ان نکتب بعضها فقال اتمو کون انتم کما تهوکت الیهود والنصارى یعنی شما ای اهل طراب و تحیر و اید و دین ما لقد جئتکم بها بیضاء نقیة و لو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی را ا احمد والیهی فی شعب الیمان و هم در آن کتاب مندرج است ان عمر ابن الخطاب الی رسول الله بنسخة من التوریت فقال یا رسول الله هذه نسخة من التوریت فسکت فجعل یقرأ وجه رسول الله یتغیر فقال ابو بکر کلکلت الثواکل اما ترئی ما بوجه رسول الله فظفر عمر الی وجه رسول الله فقال اعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله رضینا بالله ربنا و محمد نبیا فقال رسول الله والذی نفس محمد بیدل لو بد الکرم موسی فاتبعوه بالجملة چنانچه این مرد پی خرد موجب تحریک اذهان شیعیان شد و روح خلیفه ثانی و ثالث را سناوی ساخته حق تعالی بخیر این عمل زد و او را با صاحب ثلثه طحی ساز و تا صحابه بالمشافه او را مورد خطاب ساخته بمضمون قول حق تعالی بناهؤلاء الذین اغوینا اغویناهم کما غوینا نذرنا الذلک ما کافوا بانا یعبدون از و تبار نمایند و از اینجا واضح شد که از افراد کامله عدول کنندگان از مذلول قوله تعالی یخند المؤمنون الکافرین اولیاء مرجون المؤمنین که ذکر ساخته ایم پیشوایان اویند اما قوله و از ایه اول صحیح استفاد میشود که اگر سلمان با کافر سبب محبت دینی مثل پدری پدری باشد از نظر اعتبار باید انداختن اقول بے امریض است یک قبا محبت و درین سخن اگر است همانست که چیزی که تو فهمیدی خلیفه تو که جامع قرآن بود و مفصّل و دیده و بسته از ایه عدول نمودن پس تو چون امامت مفضول با وجود فاضل جابر است پس اگر امام تو از جابر باشد یا کی نیست قوله پس جمیع اهل ایمان با خواه مطیع باشند و خواه عاصی محبت داشتن حیثیت ایمان واجب است اقول معلوم نیست که این محبت با وجود سوختن خانه رسول خدا که بضعة النسر و در دیگر اهل بیت پیغمبر خدا در آن باشد

باشند و خصم که بظلم عدوان و خصم حق خلافت امیر مومنان زون حمایا سه بخو که چند نماز از وفوت شده و از اس
 فتوح بهر سبب و اخراج ابا ذر از مدینه طبعه فرستادن آن مظلوم بر بده و زدن عبداللہ بن مسعود را و مرتبه یکم
 بجست نماز کردنش بر ابا ذر و مرتبه دیگر برای ندادن مصحف بر تبه که دو شیخان پہلو او را شکست و آن مظلوم سه روز بعد از
 رحلت کرد و متک حرمت جناب ایشان نسبت به جناب حضرات مذکورین در دامن صاحب ثلثه باقیماند یا نه بر تقدیر ارباب
 محبت کذائی مثل وضو علی بنی تمیز از سد اسکندر محکم تر و استوار تر خواهد بود و بهر گاه حال محبت چنین باشد پس از کجا
 دانستی که شیعیان علی بن ابی طالب اصحاب ثلثه را با وجود تبر اولی فرستادن بر آنها محبت ندارند و بر تقدیر است
 پس باید این موعظه تو بالای قبرهای اصحاب ثلثه گذاشته شود که با وجود این آیات صریح که تو با آنها بر وجوب محبت موافق
 است لال غوی چرا آنها این محبت را نسبت بامیر المومنین و عیسی و الدین و دیگر اهل بیت اطهار و اصحاب کبار مرعی نشنیده
 قوله زیر که علت وجوب محبت که ایمان است الخ اقول اگر مراد تو از این گفتگو اثبات وجوب محبت اصحاب ثلثه است
 پس برین وقت شیعیان علی بن ابی طالب امیر سید که بگویند آنچه قدر مسلمست وجود علت شایعست و بعضی از
 شایع ثلثه اما وجود علت وجوب محبت که ایمان باشد پس آن ممنوع چنانچه در مابقی و شرح گشت قوله چون
 حق تعالی مومنان را مطلقاً دوست میدارد الخ اقول قطع نظر از آنچه از حقیقت قصور این تفسیر و عبارت نام
 اوست متوجه می شود چنانچه بر صاحبان بصیرت پوشیده نیست و اوردیم و این که حق سبحانه تعالی مومنان را دوست میدارد
 لیکن بمقتضا قوله تعالی ان الله لا یحب الخائنین خاینین را دوست نمیدارد و خلیفه ثانی شما با اتفاق
 بودند زیرا که در جامع الاصول که کتاب معتدستیان است و جامع صحاح سه مسطور است که خلیفه ثانی حضرت عباس
 و جناب امیر المومنین خطاب نموده گفت که شما ایگان این است که مرغ خاینین را کاذب علما قسم و در بعضی روایات
 وارد شده است که گفت شما خلیفه اول با هم خاینین را دوست نمیدارید و مرا هم چنان مسلم صحیح خود را مالک بن
 اوس روایت کرده است که عمر بنی عباس گفت که ابوبکر گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفت بامیر من
 آنچه از ایمان صدقه است پس شما او را در و نکو و گنکار و خاینین نیستید و خدا میداند که او راست گو و نیکو کار و
 حق بود پس ابوبکر در مجلس رسول خدا و ابوبکر هم پس را در و نکو و مکار و خاینین نیستید و خدا میداند که من را
 و نیکو کار و تاج حق و حسیح بخاری نیز مثل این روایت کرده و ابن ابی احدی در صحیح ابن جندب از کتاب
 روایت کرده است و معلومست که جناب امیر علیه السلام بنا بر آیه تطمینه و آیه امانت و احادیث بسیار از ائمه
 صادق است پس آنها خاینین باشند پس ما دشمنان آنها نیستیم خدا قول این قدر محبت محض است ایمان

ضروری از قول ارسطو میگوید باوصف ایمان ایمان صاحب جمیع شود و دوستی چنین کسی را واجب است تا بحکم دوستی
 باتفاق مخالفه موافق این همه کمالات در جناب امیرالمؤمنین علیه السلام بطبیعتی اجمع بوده اند از شیعیان جناب
 حضرات مرادوست میداند و دوستی ایشان از چیزایمان میدهند و درین باب اگر تصور واقع شده و انصاف باشد
 و عاقل و فاضل از اینان واقع شده چنانچه از جنگ حمل خود ب فک و دیگر امور بسیار ظاهر میشود اما صاحب
 شکسته پس چون بنابر مذکور شیعه بهر از ایمان نداشتند و معذرتها داشتند بدیگر اوصاف میبشمارند که از جنگ
 کفار باوجود و حاضر بودن جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه از ملاحظه حال جنگ احد و جنگ خندق
 واضح میگردد و مثل ظلم و تم نمون بر اهل بیت اطهار و اصحاب کبار مثل حضرت باذر و جناب عثمانیه و مثل خوردن
 مال مسلمانان بناحق چنانچه از خطبه شقیه و غیره ظاهر میشود و علی هذا القیاس به حیثی که اگر اراده تفصیل آن
 شود از روی کتب مخالفین بحد انقدر کتابی تصنیف میتوان کرد و دوستی آنها واجب نباشد بلکه عدوت آنها واجب
 و لازم و هیچ چیز اخل در ایانی که ذکر نمودی نباشد و الله المادی الی الصواب قال المناصب علیه علیه
 مقدمه پنجم محبت و عدوت با مومن کافر مراتب مختلف درجات متفاوت دارد چنانچه هر عاقل را در محبت دینی
 که باقارب خود از پدر و پسر و برادر و هم و خال و مادر و خواهر دارد و حال تفاوت و اختلاف معلومست و همچنین
 در اعدای دینی بقدر قوت عدوت و ضعف آن قوت و کثرت آثار آن تفاوت و اختلاف مراتب عدوت
 و جدائیست همچنین محبت دینی که بجهت ایمان دارد نیز متفاوت و مختلف خواهد بود بحسب باریت و قوت ایمان
 و علو درجه آن بقدر اختلاف تفاوت اشخاص معین در محبوبیت خدا تعالی پس یکم محبوبیت او زیاده و کم
 زبایه تر باید داشت و اعلی درجات محبت و علی آنست که بسید مومنین رسول عالمین حبیب الله متعلق است
 بالا جماع بعد از ان بمعاذ مومنین که اتصال و قرب عظیم بذات پاک او دارند و آنجا که مخصص در سلفه اند
 فرقه اولاد و اقارب که اجزاء و اعضاء اویند و در حق ایشان فرمود است احبوا الله لما یغذوكم من بطنه
 و احبوا الله و احبوا اهل بیت علیهم السلام و هم ازواج مطهرات او که حکم اجزاء و اعضاء از او و در حق ایشان
 حق تعالی خود میفرماید که الذی اولی بالمومنین من انفسهم و ازواجه اما اقمه و اجماع جمیع نبی آدمست بر آن
 که ازواج بکمال خلطه و اختلاف حکم شخص پیدا میکنند و الله او شرع صاهرت را مثل نرسب محرمیت میباش
 اعتبار فرموده اند و در مقام امتنان بهر دو را در یک سلسله کشیده قوله تعالى و هو الذی خلق من الماء بشرا
 فجعله نسبا و صهرا و سوم اصحاب که ملازمت و رفاقت او اختیار فرمودند و در راه نصرت او جان فدا

شمار کردند و مال بدن خود را در تلف و هلاکت و خاکمان خود را در خاک و فانی و سحر و زوال و بربادی
 و بیستاد و پیران از وادان و خواهران برای خوشنودی می آید و تقصیر و کوتاهی در این باره و در این
 ایشان فرموده در حق ایشان عنایت نموده الفقراء المهاجرین از این جهت که در این دنیا و آخرت
 یبغون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و یرحمون الله و یرحمون الله و یرحمون الله و یرحمون الله
 یتقوا الله و الايمان مع قبالهم محبوب من هاجر اليهم ولا يجدون في دينهم
 مما اوتوا و يوثقون على انفسهم و لو كان بهم خصاصة و بهیست نزد تمام اهل عالم که این فرموده
 و اخذ من اتصال و قربا علی و ارفع است از نسبت مجرب و کما قال القائل ان قوم اخوان صرنا بینه
 سبب من المودة لم يعدال به نسبت پس بین هر سه طایفه باب محبت اقوی و او فرمود و اکثر ائمه و بزرگان
 عامه و منین و کافه مسلمین بدو وجه اول کما قرب اتصال ایشان با جناب پیغمبر خدا که از جمله نبی اوتم نموده
 بر زیاده محبوبیت است دوم حقوق این هر سه طایفه در ترویج شریعت دین و علو درجه ایشان و جهاد و تقوی
 و طهارت اری اگر این جماعت برخی باشند عالی زایمان با یکدیگر چه شود که خطا اعمال سابقه ایشان کنند
 و بموجب نص قرانی واجب اعداوت شوند و قرب اتصال ایشان با پیغمبر برابر لغو و ساقط گردد و البته آن گاه
 ازین حکم مستثنی باشند مثل ابولهب و اشمال او حال و تقیید ایشان با پیغمبر و با ایشان و خطا اعمال و طهارت
 ایشان باید شد و از تجزیه العقاید خواجه نصیر الدین طوسی میگوید که اینها بزرگوار و خطا اعمال باید تنفید خواست
 طوسی میگوید که الايمان المتصديق بالقلب یعنی ایمانی که در قلب حقانیت و ایمان نبوی از روی با قرائن و احادیث
 النبوی مرجیند ضرورتی که لا یمکن الا من یقنی بر حق بودن و با قرائن و احادیث و ائمه و اهل بیت
 الثانی یعنی اقرار بر حق و ایمانی که نیست لقوله قل لو توبنوا و یرحمون الله و یرحمون الله و یرحمون الله و یرحمون الله
 اشاره بانست که در میان ایمان و کفر وسط نیست چنانچه مذکور شد ما مع الضلالت و بداند و میگوید
 و الفسق الخروج عن طاعة الله مع الايمان یعنی فساد در طاعت خدا با ایمان و اهل بیت است و اوقات
 دارد و مومن فاسق میتوان بود و نیز میگوید و الخلق اظهار الايمان مع الخفاء الکفر و انما یقینون
 مطلقا یعنی در احکام دنیا و آخرت مثل توبه و کفایت و عافیت و مصلحتات و تحریم اعم از شر و حلال
 او اوجیت ایمان و مثل دخول در جنت و در بعد از تعذیب و کفر و شناعة پیغمبر و او و اسکان عقوبات
 بقوله اخرت شفاعتی لاهل الکتاب و یرحمون الله و یرحمون الله و یرحمون الله و یرحمون الله و یرحمون الله

الکبيرة منقطع الاستحقاق التواب بما عانه فمن يعجل مشقال ذرعة خوار وبقية عند العقلة
 والمسهيات متاولاة وودوام العقاب مختص بالکافر والعفو واقع لانه حققة تعافا ووعده
 المجموع کلام خواجه نصیر معلوم شد که فاسق را کفر و اذیت برانمودن جایز نیست بلکه شان او شان دیگر مومنانست
 که برای او دعا مغفرت و صدقات باید کرد تا از عذاب خلاص شود و امید بخات و شفاعت رسول و رحمت او
 باشد تا وقتی که ایمان موجود است محبت او واجب است عداوت او از جهت دین حرام زیرا که تبرا و سب قوی
 درست می شود که هیچ وجه محبت در شخص موجود نماند و آن مختص است بموت علی الکفر که عند الکفر هیچ عمل خیر
 اعتماد نماند و بسبب فسق و ارتکاب کبیره از ذات آن شخص تبرا جایز نیست اری از فسق و عصیان این بیزار باید بود
 و مکروه باشد و نیز خواجه نصیر در تخرید میگوید و الاحباط باطل الاستلزامه الظلم و لقوله تعالى
 فمن يعجل مشقال ذرعة خیر ایدیه پس تا وقتی که از شخص کفر تحقق نگردد هیچ عمل او حیط نمی شود انشی کلامه بلفظه
 قوله في المقدمة الخامسة و اعلم درجات محبت دینی نیست که بسید مومنین رسول رب العالمین حبیب الله
 باشد این قول پوشیده نماند که بر هر عاقل فایزدار معلوم است که ذکر و جوب محبت جناب سید المرسلین
 و محبت اهل بیت که ناصب عداوت الهیست در اینجا ذکر نموده محض قیام طیه و صرف تمهید برای عرض فاسد
 و ترغیب محبت اعدای دین است و الا بر نقادان و صاحبان بصیرت معلوم و متیقن است که اسلاف و اعدای
 نواصب با خطی بهره از محبت جناب خاتم الانبیاء و سید الاوصیاء و دیگر الهیست اصلان بوده و نیست و محبت
 این مقال نظر بر ایت عقیده نسبت بهذیان عدول از حکم واجب الادعای مصداق و ما یطلق علی الهوی
 ان هو الا وحی می ایتوفی بذات قوطان و جهنم و اجلیش اسامة و نخوان شد و خصی خلعت جناب
 امیر المومنین و خصی که اراده حرق بیت اهل بیت و جنگ حمل و غیره امور بسیار که کتب روایات فخران
 ماطن است و ضوح تمام و ظنی مالا کلام دارد و بسیار وقتی که بعضی از روایات شیعیان مثل روایت اسقاط
 حضرت محسن بر سن بسجوی مبارک حضرت امیر و نخوان منضم شود بآنها بلکه و ایت اسقاط خصوصیت
 شیعیان بنابر صاحب کتاب مل و نخل از نظام روایت میکند که ان عمر ضروب بطن حتی القیام الحسن
 طها و کان یصیح احق الدار من فیها و ما کان فیها غیر علی فاطمة و الحسن و الحسین انهم
 دیگر علما ایشان تصریح باین نموده اند چنانچه تفصیل آن در کتاب کبیر کرده شد با جمله عداوت اصحاب ثلثه و عدا
 و خصمه نسبت بخدا سید المرسلین و اهل بیت طاهرین از نظر من الشیخ و این من الامست به گاه حال ایشان

پیشوایان این طایفه پس حال بیرون هم برین منوال خواهد بود قوله در حق ایشان فرموده است احبوا الله
 لما یغزوکم من نعمته واجبونی بحب الله واجبوا البلیتی لچی الخ اقول بجایائی و خیرکی ناصب عداوت اهل بیت
 ملاحظه باید فرموده چه دلاوریست در دمی که بکف چراغ دار و تاسی لایم قلیل دایه خود نموده حیاتی نماید و بحکم
 خاموشی نمی نشیند بلکه مراد نه تقلید بعضی از ازواج که عدول از مدلول آیه و قرآن فی بیوتکن نموده ناموس
 پیشوایان خود را بباد داده خود را رسوائی خاص عام میسازد و عبت عبت بمقتضای قوله تعالی لم یفعلوا
 ما لا تفعلون که بمقتضای خداوندان الله ان تقولوا ما لا تفعلون سرور و غیظ عبت آئی میگرد و سبحان الله
 با وجود شدت نصب کذا فی اظهار و وجوب محبت البلیت رسالت پناهی ع بین تفاوت - از کجا است که
 دیده بصیرت او کورست چرا نظر غمازید با پنجه از اسلاف او نسبت بجناب البلیت اظهار نظر نموده و از تفهیم
 بزرگان خود نمی اندیشد ملا سعد الدین نعمانی که یکی از شایسته علم البلیت است در او اثر شرح مقاصد گفته اند
 ما وقع بین الصحابة من المحاربات والمناجرات علی الوجه المستطوع کتب التوارخ و قوله
 علی السنة الثقات یدل بظاهرة علی ان بعضهم قد جاء من طریق الحق و بلغ حد الظلم
 والفسق و کان الباعث له الحقد العناد والحسد اللداد و طلب الملك والریاست والمیل الی
 اللذات و الشهوات اذ لیس کل صحابی معصوما و کل مر بقی النبی صلی الله علیه و آله و سلم بالخیر موسوما الا ان العلماء
 بحسب ظنهم باصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذکر و افعالها ممل و تاویلات بهادین و دیه
 الی انهم محفوظون مما یوجب التذلیل و التفسیق صونا لعقائد المسلمین عن الزیغ و الضلاله فی کثیر
 الصحابة سبوا المهاجرین و الانصار و للبشر من منکر بالصواب دار الفار و اما ما جاب بعد من الظلم
 علی اهلبیت النبی فمر الظهور بحیث لا محال للاخفاء هو من الشناعة بحیث لا اشتباه
 علی الراء اذ یکاد یشهد به الجاه و العجم و یبکی له الارض و السماء و ینهد منه الجمال و یشتق
 منها العصور منی سوء علماء علی کر السیه و مر الدهور فلعنة الله علی من یأثم و رجی سحی لعنة
 از منوره اند و ابغی انقی باجملة اصحابه که کسی که نیت طلب ملک و است و خد و جسد طلب از داند و
 سرق از مال آیده بر هیچ فعل مخفی و پوشیده نیست و انواع ظلمها و ستمها که بر اهل بیت واقع شده هر کمال نفوذ
 نبیره است با وجود این عجمی است میان چنان بلایان و چنین مظلومیانی از کجا بجائی ولی ترمیست
 مردیست که مردی روزی از من است و است میکرد که از یک گفت چون شب قدر را آید و یار حق نفعی

عنده دعائیت را طاب نایم ببولد انانگفت بالبدیحه وسوم قتل علی ابن ابی طالب را حقا که قتل انحضرت از ابراهیم
 بمقام صد عاقله بود و در کتاب مناقب ابن مردویه الحافظ با سناد او از ابن عباس روایت قال خرجت انا
 والذی علی فمرنا نجد یقه فقال علی ما احسن هذا یا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال
 حدایتک فی الجنة احسنها ثم مرنا نجد فقال علی ما احسن هذا یا رسول الله قال
 حتی مرنا بسبع حدائق فقال رسول الله حدائقک فی الجنة احسنها ثم ضرب علی
 ولحیته وکی حتی یبکینا علی بکاءه و قال علی ما یبکیک یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
 قال ضغائن فی صدور قوم کایمیدن فمالک حتی یفقدن فی انتمی و این روایت در دیگر
 کتب معتبره است و جماعت نیز مذکور است بلکه در اندر پدر این ناصح
 هم در ازاله الخفا آنرا آورده و معتد دانسته حاصل آن که فطر با مثال آنچه درین عجاایه بقید قلم آمده صاحبان
 عقل و فهم ظاهر می شود که ذکر حدیث اجواب البیعتی کجی که درین مقام از ناصحی بصدور کرده ورت و نفاق غشیه
 بیان آمده مشابست تمام باقر را صاحب ثلثه بکلمه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم دارد و قوله دم ازواج
 مطهرات او که حکم از او اباعض دارند الخ اقول با مثال چنین افسانه بیوده و تریات و طامات بیاجانب
 حق سبحانه را از خود آورده کردن غیر از تیره ندامت و پشیمانی و ایرین حاصلی ندارد و معلوم است که این جای غبی
 چنانچه دست از متابعت ثقل که اهل بیت باشند کشیده همچنین از فحشیدن بدلول کتاب اسد هم محروم بوده چنان
 حق سبحانه تعالی در کلام حمید و رسوره تحریم بر اهدایت چنین گمشکان بتقریب کنایت که ابلغ از تصریح است
 میفرماید ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأه نوح وامرأة لوط کانتا تحت عبدین مرعوبین فذنا
 صالحین ففانقا هما فلم یغیا عنهما ما الله شیاً و قیل ادخلا الذین مع الداخلین و در همین سوره
 قبل ازین آیه فصل سیر میفرماید و اذا سأل النبی الی بعض ازواجه حدیثا فلما انباءت به و اظهر الله علیه
 عرف بعضه و اعرض عن بعض فلما انباها به قالت مرانباک هذا قال نأ فی العلم الخ خیر ان متوبا
 الی الله فقد صغت قلوبکم و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه جبریل و صالح المؤمنین
 و الملائکة بعد ذلک ظهیر و بالاتفاق موافق و مخالف مخاطب بقوله شما فقد صغت قلوبکم عا
 و حفضه اند که بسبب خیانت و افشای از انحضرت با وجود نهنی از ان با سبب دروغ و کذب گفتن علی اختلاف الزاریا
 و ابا آنها از حق منحرف گردید و بعد ازین که حق تعالی بجهت ضرب مثل فرموده خیانت زن نوح و زن لوط را ذکر

ذکر نمود و فرموده قتل داخل النار مع الداخلین گمان ندارم که بر هیچ یک از کیهانی صاحب انصاف پوشیده
 باشد که عمده و احوالی ازین بیان حال عائشه و حفصه انانیه سبعا و نفاق آن باز و کما عوام عباد با و الله اعلم
 بحقیقه اسال الجمله کسانیکه اقوال مفسرین عامه خاصه در شان رسول این ایه دیده اند میدانند که عائشه و حفصه
 اصلا و طلقا از نفرمانی خدا و رسول دروغ گفتن فتنه بار یا کردن الحلال ان الفتنة اشده بالقتل
 بر ما بود پس بنا بر ایات کریمه زوجه رسول اندر بودن آنها خیر از مزید عذاب ضعف بحال ثمره نداشته باشد الحلال
 چگونه در وصف نام المؤمنین عائشه که بشعار ام الصبیان برآمده چندین هزار اطفال بیگناه خود را در جنگ
 بمعرض بلا گت آوردند و جناب حضرت ایشان اول اثبات اند که بالاسی زین سوار شدند و این بدعت حسنه
 آنها شیوع یافت نهی وجه مخدیره که از مدلول صریح قوله تعالی و قران فی یوکن عدول نموده بحکم امیر المؤمنین
 که با نفاق اهل اسلام در حق آنحضرت جناب سید المرسلین فرمودند یا علی حریم خرم بیرون آیدند و پاس حرمت
 خدا و رسولی آنموند در محفل عظیم و جم غفیر که زیاده از شان زده هزار آدم تقریر یا بوده باشند باظهار دعوی
 طلبخ غنائیکه خود اکثر اوقات بزبان در باره میفرمودند اقتلوا نعشلا قتل الله نعشلا ابن قتیبه روایت
 میکند که چون خبر بعیت نمودن خلق کثیر بجناب امیر علیه السلام بعائشه رسید و عائشه در مدینه نبود و نهایت
 مرتبه در طیش آمده فرمود و اسم عثمان بنظم مقتول شده البته من طلب خون او خواهم کرد پس عنید در آنوقت گفت
 که ای عائشه تو اول کسی دمی که مردمان با بر قتل او حریم میکردی و میفرمودی اقتلوا نعشلا فقد فرغنا من شعیر
 منك الیاء و و منك الغیر و و منك الیاء و و منك المطر و انت امرت بقتل الامام قلت
 لنا انه قد فرغ فقد اطعناک فی قتله و قاتله عندنا من امر و و چون کسی جناب عائشه را در آن وقت
 تکلیف دخول مدینه نمود بسبب شدت عداوت که با جناب امیر المؤمنین داشت گفت مرا خوش نمی آید داخل شد
 مدینه و حالی که علی علیه السلام را در آن تسلطی بوده باشد بالجمله چون آن کوکبه و شمت بالاسی آب خوب رسیدند
 و کلامان موضع فریاد بر آورده و در آن وقت با وجود اینکه حدیث نبوی کافی با جدا کن قد تنفخها کلاد
 الخوب فایاله ان لکونی با حیدر یا دشمن اصرار بر مخالفت خدا و رسول نموده زیانکار و خان و خا
 دنیا و آخرت گردیده اند از جمله تشیعانی که جناب حضرت ام سلمه برین فعل ناهنجار او کرده این بود که فرمود
 لو ایتت الذی ایتت ثوبیل لیا دخلی الجنة لا یخفی من رسول الله این است مجمل از احوال
 خصم از اوج که انی ناصبی حکم بوجوب محبت آنها گردید و مثل نامه اعمال خود یا روزه طاس را بر کمران سپارد

کردی قوله سوم اصحاب که ملاومت و رفاقت اوخت پاره فرموده اند ای اقول اگر مراد تو این است که هیچ حدیثی
 پیغمبر را دوست باید داشت زیرا که همه آنها مشفق بکمال خوبی و حسن بخت و نصرت آنحضرت و فتنه الی الله
 بوده اند پس این حرف تو خلاف اهل اسلام است و آیات و احادیث کثیره دلالت بر بدی بعضی اصحاب از جمله
 و اگر مراد تو این است که بعضی از اصحاب را دوست باید داشت پس اگر ازین بعض اصحاب ثلثه و احراب آنها معلوم
 پس باشد که نزد شیعیان ازینها عملی بوقوع آمده باشد که مقبول درگاه خدا شده باشد بلکه ایشان را کتاب لفظی
 مطاعین یار و در باب اصحاب ثلثه و امثال آنها نقل میکنند که دلالت بر وجوب عداوت با آنها می کند چه جا
 جواز محبت اگر مراد تو از بعض مثل حضرت سلمان ابو ذر و عمار و فطرائی ایشانست پس ظاهر اینست که این را
 مثل اظهار وجوب محبت الهیست با اتفاق گفته و الا از کتاب اخبار و آثار طرفین معلوم است که ایماه تو عداوت تمام
 نسبت با امثال چنین اصحاب اشتغال این گفته که جمیع اصحاب تصف بخیر و صلاح نبودند پس دلالت میکند
 بر آنچه روایت میکند حمید فی الجمع بین الصحیحین من المتفق علیه الحدیث الستین من مصنفنا محمد بن عبد الله
 بن عباس قال ان النبی قال الا انه یسجاء برجال مرابقی فیوخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب
 اصحابی فقال انک لا تدرك ما احذوا بعدک فاقول کما قال اعبدا الصالح وکتبت علیهم شهادت
 ما دمت فیهم فلما توفیتی کنت انت الرقیب علیهم و انت علی کل شیء شهیدان تعد بهم فانهم
 عبادک قال فیقال لی فانهم لم یزالوا یرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم و فی الجمع بین الصحیحین
 ایضا فی الحدیث السابع والستین بعد المائین من المتفق علیه فی مسند ابی هریره مر عبد الله بن عمر قال
 قال النبی بینا انا قائم اذا زمره حتی اذا عرفتهم خرج رجل ینی و یدهم فقال هلموا فإنا الی
 این فقال الی النار والله قلت ما شأنهم قال انهم ارتدوا بعدک علی دبارهم القهقری فلا راه
 یخلص منهم الا مثل ما یخلص من همل النعم و یضمنون این حدیث بقاوت یسیر اکثر صحاب ایشان است
 و ایضا فی الجمع بین الصحیحین الحدیث السادس بعد ثلاث مائة من المتفق علیه من مسند
 ابی هریره عن النبی قال مثل کل شیء رجل استوفد نارا فلما اضاءت ما حوله جاءته تهاافت
 الفرائش من النار الی النار یقعن فیها و جعل یحجرهن و یغلبهن ففحق فیها قال ذلک علی و علی و علی و علی
 انا اتحدن یحجرکم هلموا عن النار یلو عن النار فیدخلون فیها و یحرقون فیها و ایضا کتاب عزیز دلالت
 بر این که اکثر صحابه و قوع اکبر باینکه اگر فتنه از جنگ زحف باشد بوقوع آمد چنانچه حق تعالی فرموده

و يوم حنين اذ احببتكم اكثر ذكركم فلن يغني عنكم شيئا وضافت عليكم اكل خمر ومارحمت الله
 وليتم مدبرين اذ ههنا آدم يشتر بوزن ووزن كان زار بنابر روايتي بخرنفت كس ثبات قدر نور زينه
 جناب علي ابن ابي طالب عليه السلام وحباس فضل بن عباس وبعيد و ابو سفيان بن الحارث بن عبد المطلب و
 بن زيد و عبده بن ام المين اينست حال نصرت و ياري اصحابا حضرت كه بان افتخار مينماي و ايضا جناب
 حوقل ميفرايد و اذ ارا و تجار او لوان انفضوا اليها و تركوا قائما و دست كه هرگاه خبر وصول
 تجار ميرسيد بجا نموده جناب سيد المرسلين را تنها در حالت نماز كه داشته خود را متفرق مي شدند و چون
 هرگاه كه مثل دفن دن استماع مينو نداز خدا و رسول شرم و از روم نگرده نماز را منتقض نموده بغير خدا
 تنها در احوال گذشته تبعيت شيطان مينو ندوز و از انجمله از شقاوت بعضي اصحاب اين بوده كه جناب سيد المرسلين
 شرم ساختند و بباب صدقات چنانچه دلاست ميكنند بران قول حق تعالى و منهم من يلزمك في الصدقات
 كه قول كمي را فضايل چون ميدند در روز حنين كه سيد المرسلين از آنچه خدا با عطا كرده مخصوص حق حضرت
 بود و قريبه شتر به بعضي شش عطا نمود گفتند خدا بخشد بغير خدا را يعطي قوميا و يدركنا و سينا
 فقط مرد ما هم و حميد مي زان سر روايت كرده كه انصار گفتند اذ كانت الشدة فخرج نذعي
 و يعطي الغنائم غيرنا ايضا روايت كرده است حميد بن ابني لما فتح مكة و قتل جماعت من اهلها
 فجاء ابو سفيان بن الحارث بن هاشم فقال يا رسول الله ابدت مصر قوش فلا قوش بعد
 اليوم فقال مرد دخل دار ابن سفيان ففواصم بالقي سلاحه ففواصم اعلق بابه ففواصم فقال
 الانصار بعضهم لبعض ان الرجل لا در كه رغبة في قومه و رافة بعشيرته پس انصاف بايد نمود
 كه حال كسانيكه حنين كن در حق بغير خود داشته باشند مستحق دوستي ميباشند بانه و ايضا مرد في الحميد في
 لمع بين الصحين في مسند عائشة من المتفق عليه ان النبي قال لها يا عائشة انك لا ان لقوك
 فمما حديث بالجاهلية و في رواية عهد حديث الكفر في رواية عهد حديث بالشرك
 و اخاف من سكر قلوبهم لا رب باسيت فيهم و فاد حملت فيه ما اخرج منه و الزقنه
 بالارض و حملت لها باين يا بائنه يا با غريها قبلت به اما اس را هفتم و از اينجا انچه
 خوفي اصحاب بود اسيگر و كه حال انحضرت چه در و ميان اتيان تقية ستم روز و در زمانه را و ايضا
 في الجمع بين الصحين سعيد هده في مسند المسيب بن حزن بن ابي عيب مرثيه في اخبار

حاشي على الجمع بين الصحين في مسند ابن مسعود ان الكثرة عار و شرف في الدنيا

ان سعيد بن المسيب حدث ان جده حزن قدما على النبي صلى الله عليه وسلم فقال ما اسمك قال
 حزن فقال بل انت سهل قال ما انا مغير اسم سمانيه ابى پس هرگاه حال بعضی صحابه اين باشد كه در
 سهل مخالفت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم كنند حال آنها بايد بدرد امر عظيمه و بهم دلالت ميكنند بر بدى
 بعض اصحاب بحمله قول حق تعالى و اذا قاموا الى الصلوة قاموا كسالى يراون الناس ولا يذكرون الله
 الا قليلا و قوله تعالى ولا ينفقون الا وهم كارهون و قوله تعالى و اذا ما انزلت سورة نظر بعضهم
 الى بعض هل يريكم من احد انصرفوا صرف الله قلوبهم بانهم قوم لا يفقهون و قال الله تعالى
 يخلقون لكم لتزواهم فان الله لا يرضى عن القوم الفاسقين و قوله تعالى و من اهل المدينة
 على النفاق لا يدينه و امثال اين آيات و اخبار بيار كه مطاعن اصحاب بحمله باشد موجود است و استيعاب
 آن در امثال چنين چيزها متعدد را ما مطاعن اصحاب ثلثه كه مقصود ابراهيم ناصبي از ترخيص مستحق اصحاب و در
 آنهاست پس آن هم جلد كتاب متعلق ميخواهد تا اقلي از اكثر ان نوشته شود وليكن بمقتضا ما لا يدرك كله لا يتركه
 بطريق انودج مجمل از ان بقيد قلم مي آيد و بابت التوفيق از انجمله اينكه جناب سيد الطرسلين ابو بكر و غيره را همراه
 جيش اسامه كرده فرستاده كرد و درين باب تا كيد ميمو و ميفرمو جهه و اجيش اسامة لعن الله من خلف
 عتبا چنانچه شيرستاني در كتاب اللوح النعني را ذكر ساخته و معلوم است كه ايشان تخلف نمودند متحني لعن
 ابراهيم بن ندب دوستي كسيكه مستحق لعن جناب خدا و رسول خدا باشد چگونه واجب باشد دو مرتبه خليفه شانه
 بكانت يگفت كانت بيعة ابى بكر فليتة و قى الله شرها فمر جاد الى مثلها فاقولوا پس كيكه كار
 از و جعل آمد و باشد كه واجب القتل گردد و باز بران تادم مر ك اصرار نمايد قابل دوستي نباشد يوم اكلمه ابو بكر
 گفت اقبلوني اقبلوني فليست بخير كرم و على فيكو چنانچه در كتاب الاموال ابو عبدة قاسم بن سلام بنمعي
 و جناب سير عليه السلام و خطبة تشقيه اشعار بايعني فرموده اند و ظاهر اصل مضمون بعضى از اين است
 كه خليفه اول در حال صحت اكثر اوقات اقاله خلافت ميگردند و چون وقت مرگ در رسيد بخليفه ثاني
 منصب خلافت را دادند اين معنى محل تعجب است كه چيزي را كه خود لياقت نداشتند و بمصنوع بودند
 بديكري بچ و بنحش بعد نيكه ميبايت كه كسي كه مستحق اين امر ميستند و ميفرودند و على فيكم باو مضمون
 مينورند چهارم قول او كه در وقت مرض ميگفت ليتني كنت تركت بيت فاحلة و لم اكشفها و ليتني في
 ظله بنى ساعدا كنت خربت يدا على يد احد الرجلين فكان هو الا ميو و كنت الوزير

پس و ای بر کسیکه دیده و دانسته حق فاطمه و حق علی ابن ابیطالب غصب کرده باشد و بر صاحب استحقاق
 بضدالت تار و زیارت گذاشته باشد و تخریم آنکه منع نموده فاطمه را از حق او و میراث پدر بزرگواران معصومه بوند
 و آنحضرت شریک و یار این خفا که اثرش ابانک و لا اثرش الی دیده و دانسته بر آنحضرت ظلم نموده و آنحضرت را از حق
 ساخت و بر خود حق تعالی و رسول او را خشم آورد و با جمله مطاعن اصحاب تلمذ و اخراج ایشان در کتب شیعه
 بسیارست و مخالفین در دفع این مطاعن تکلفات بارده نموده اند و بیان تکلفات و اظهار قبح آن را کتاب کشید
 در این جزیه مناسب نیست و این از مطاعن خلیفه ثانی و ثالث هم اعراض نموده بر فهم فطری گذاشته شده فطری
 الاطلاع علیه فلو جمع الی المملوکات قوله چنانچه حق تعالی قدر در اعمال ایشان فرموده در حق
 ایشان فرموده **للفقر اقول** تمام این آیه معه تا تقدم چنینست ما افاء الله علی رسول من القری **صلی**
و للرسول الذی یقرنی الینامی ما لکین ابن السبیل کیلا یکون حوله یدین الاغنیاء منکم و ما لکم
 الرسول فخذوا و ما نهاکم عنه فاتموا و اتقوا الله ان الله شدید العقاب للفقراء المهاجرین الذین
 اخرجوا من ديارهم و اموالهم یدتخون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله
 اولئک هم الصادقون و در مخشری در کشف و رازمی در تفسیر کبر گفته که قوله تعالی **للفقر** به نسبت از قوله
 الذی القری و معلومست که مراد از ذی القری درین آیه بنی هاشم و بنی عبدالمطلب اند چنانچه مراد گفته
 و اعلم انهم اجمعوا علی ان المراد من قوله الذی القری بنو هاشم و بنو عبدالمطلب پس استدلال
 ازین آیه بر فضیلت هجرت ابی بکر و عمر و اقران ایشان غایت حماقتست و بر فو من تسلیم هجرت ایشان
 آن از اعمال مشروطست بر ایمان با جمل غ و اتفاق اهل اسلام و درستی نیست چنانچه بخاری و صحیح خود
 از لیث روایت نموده است که گفت شنیدم عمر خطاب که بر منبر میگفت که شنیدم رسولی را که میفرمود
 انما الاعمال بالنیات و انما لكل امری ما نوى فمن كانت هجرته الی الله فخرته الی الله و من هجرته
 و من كانت هجرته الی دینا بصیدها و الی امراته ینکحها فخرته الی ما هاجر الیه و این هر دو فیما
 فیهم در معرض عدم تسلیم و موقوف بر اثباتست اما آیه ثانیه که بر اثبات فضیلت انصار ذکر نموده پس
 اگر مراد از این اثبات فضیلت جمیع انصارست فهو ممنوع زیرا که مختریب بوضوح انجامید که بعضی از
 اهل مدینه بمقتضای آیات و اخبار مورد سهام ملامت از قبل ملک علام و رسول تمام بودند و اگر مراد
 ازین فضیلت بعضی از آنهاست پس آنجا که آنها که بطوع و رغبت بخلافات ابی بکر راضی شده بودند

و بی تو به و نه به حسن اند و مظلوم است اما تحصیل بدانکه قولم و علود رجایشان در جهاد اول
 چنانچه آثار شهابت ایشان که در جنگ خیبر چندین ظهور آورده بر السه و بر صفر روزگار علی کرالیا می آید
 الله بهر شود و بر سطویست قولم و نه لاد و تفتیش ایمان و عدم ایمان ایشان و محط اعمال و طاعات ایشان
 شد این قول ای عبارت محقق علیه الرحمه که نقل نموده مطابق آنچه فرقه امامیه بران فتند دلالت
 میکند بر این که همان که مراد از اسلام است همچنان است که محقق گفته و کفر که مقابل است چیست که
 بآن تفسیر نموده و شک نیست که میان اسلام و کفر نزدیک است امامیه اسطه نیست و همچنین است حال هر
 فسق که محقق آن ایمان نموده لیکن وارد میشود بر تو این که این عبارت چگونه تفتیش ایمان و عدم ایمان
 کسانی که کلام با تو اینهاست بعمل می آید که پیش بیاید ترا که وجه دلالت این کلام را مطلوب خود
 بیان مینویسی باینکه همان وجود تو هر چه سلامت طبع تو ظاهر شد لکن پوشیده نیست که چون عبارت
 بر مطلوب و دلالت ندارد و منشأ ذکر این عبارت یا جهلی معانی عبارت و یا تامل و تلبیس ابلیس گردیده
 بعد از نقل این عبارت از تطبیق این عبارت بر روحی غیر مسموع خود اعراض نموده گفته پس از مجموع کلام
 خواجه نصیر معلوم شد که فاسق را لعن کردند و از او تبرا نمودن جائز نیست باقی ماند این که محقق طوسی علیه السلام
 چنانچه معنی ایمان و کفر بیان نموده همچنین معنی فاسق را نیز بیان ساخته پس چرا جائز نباشد که مدد معین تو
 درین شق ثالث بالخی و اخل باشد قال المناصب علیه علیه مقدمه ششم بالاجماع از صاحب الزمان
 مطهرات چیزیکه موجب کفر ایشان و محط اعمال ایشان و مسقط اعتبار علاقه ایشان با پیغمبر خدا باشد واقع
 نشده الا مخالفت و محاربت حضرت اسیر در باب خلافت و غصب حقوق اهل بیت مثل فدک
 و غیره حالا نظر باید کرد در کلام علما شیعه که این مخالفت و محاربه و غصب کفر می دانند یا نه شیعه
 درین مقام قول خواجه نصیر طوسی است که مخالفه فسقه و محاربه کفره پس جماع از صاحب الزمان
 مخالفت قناعت کرده اند قابل تبرا نیست زیرا که منتهای کار ایشان فسق است و فاسق مع من است
 و المومنون المومنات بعضهم اولیاء بعض شیخین عثمان را خود البته بر اصول شیعه تبرا جائز نیست
 و عثمانی نیز ایشان را بنقده اعتراف نموده اند قاضی نورانی و ستری در مجالس المؤمنین آورده
 که نسبت بنیامیه بنیامین است و جماعت بنیامیه نموده اند مخفی است فی اصل که در کتاب اصول
 زان اثر می نیست و ما زبایستان همین است که مخالفان علی فاسق اند و محاربان او کافر خبیث

نصیب آمدن نمی - بجز برآورده مخالفه و فسقه و محاربه کفره بمقتضای حدیث حربی مسلک است
 که واقع است و ظاهر است که حضرت شیخین با امیر المؤمنین علیه السلام حرب نموده اند بلکه بجهت قتال تکلیف
 استعمال سیف و فصال بکثرت خیل و رجال حق اولاً ابطال نمودند و خصیفت رسول متعال اند و نمود
 انتی کلامه بلفظه و ملاعبه آمد شد می صاحب اظهار الحقی برین اصل خود بحث نموده جوابش نوشته
 و آن نیست اگر کسی بگوید در باب خلافت مرقضی اگر نص صریح نشده امامیه کاویند و اگر
 نص متحقق شد بیاورد که چاه صحابه که در مسئله خلافت مخالفت نموده اند مرتد شده باشند و
 جواب این بحث باین عبارت نوشته که انکار نص که موجب کفر است نیست که امر منصوص باطل عقدا
 کنند و حضرت پیغمبر یا حاشا در آن تنصیص نکند یا امام اگر حق واجب دانسته ترک آن بواسطه خوا
 و نبوی حب جاه کند انبیق و خصیان خواهد بود و مثلاً ادانی کات با جماعت و است و منصوص
 و احادیث پس اگر کسی منکر و جواب و شود مردم و کافر شود و اگر معتقد و جواب آن بوده از دوستی نه منکر
 او انخاید و برزده خود بداد و عاصی خواهد بود و آنها که متفق بر خلافت خلیفه اول شدند نیگفتند که حضرت پیغمبر
 نص کرده اما دروغ گفته بلکه در بعضی اوقات بعض مردم منکر متحقق نص میشوند و بعض دیگر کلام حضرت پیغمبر
 تاویل و دراز کاری می نمودند انتی کلامه بلفظه و درین کلام چند فایده معلوم شد اول آنکه انکار معنی نص مدلول
 آن بنا بر تاویل فاسد کفر نیست بلکه نوعی است از فسق اعتقادی که اگر از عرف اهل سنت خطای اجتناب
 نامند دوم آنکه خصیفت که منع قرطاس و غیر ذلک که از بعض کسان واقع شد بنا بر تسک حدیث سخن
 معاشره انبیا کافوت و لا نورث یا بنا بر تسک بیه الیوم اکملت لکم دینکم نیز کفر نیست بلکه فسق اعتقاد
 که از خطای اجتهادی نامند زیرا که چون تاویل باطل در مسئله نص امامت سقوط کفر گردید تسک حدیث و
 در مسئله میراث و نوشتن کتاب بهر از آن در جلد دوم از مسئله امامت است و بالا جماع از فروع فقهیه چه واجب
 سقوط کفر نکرد و خود ایشان نیز باین تصریح کرده اند بالجمله بنا بر مذاهب شیعه ظاهر شد که اختلاف در مسئله
 خلافت چون تاویل نیست اعتقادی است پس لازم آمد که اعتقاد امامت مرقضی باین فصل داخل در حقیقت
 ایمان نیست زیرا ایشان بخلاف اعتقاد فرضیت نماز روزه و زکات است که در اینجا بالا جماع کفر است این
 فرق را از دست نباید داد و این فرق گویا اجماعی این فرقه است بچگونگی درین نزاع ندارد و لهذا اقوال و جواب
 طویلی بر اینها بطریق استمهاد می آرند که او گفته مخالفه و فسقه و محاربه کفره بمقتضای حدیث حربی مسلک است

مخالفت نمودند با قیام و اعتراف محققین ایشان ثابت شد لکن بحث از احوال اخلاق ظاهر ایشان که دلیل
بر حسن باطن است باید نمود و ملا عبداللّه در بیان آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان
لو فعل ما بلغت رسالت و آورده است که مجرد اقرار بشهادتین و تصدیق آجما با جابر البی مرتبه از
اسلام است و بعد از علت حضرت رسالت پناه کل امت است باین مرتبه اسلام را داشتند و بحفظ وصیای
ایزدی که وعده شده بود ازین مرتبه بدر گرفته اند و این مقدار ازین عقیده اسلام کافی بود از برای اقیان
او امر حضرت رسالت پناهی که در باب اخراج مشرکین از جزیره عرب و در باب قتال با اهل ارتداد و با منافقین
رکات و با مدعیان کاذب نبوت و در باب جهاد با کفار فارس و روم و غیر آن واقع شده بود جمعی که متصد
خلافت و ریاست شدند درین امور کرد و کوشش نمودند تا در نظر خلایق از تحقیق امر خلافت دور
و بسیاری ازین مردم در مالیات و در اجتناب از محرمات ظاهر و بکند ترک بعضی لایذم با نخبه بکست دریا
صحبت شریف نبوی بقای آن برکات در نفوس ایشان از جهت قربت مان از اهل سر و زهد و تقوی بودند
و مسامحه و مدارا که واقع شد در امر خلافت و در حق اهل بیت بود پس انتهی کلامه و ازین کلام صریح معلوم
که ایشان نیاز یافته بر اصل ایمان سر و زهد و تقوی که بلیغ صحبت شریف نبوی علم و نقای آن برکات و نفو
ایشان حاصل بود و در معلوم شد که صحبت ایشان با پیغمبری مد علیه و سلم با خلاص قلبی بودند از راه نفاق
و ظاهری الا قول فیض و برکت از آن صحبت چه قسم حاصل میکردند و عاقل با درینجا غور در کار است که
هرگاه ایمان سر و تقوی زهد با عترت اقرار ایشان در حق انجما ثابت شد یقیناً پس او عای انگه در امر
خلافت و در حق اهل بیت از ایشان محصیت بظهور آمده اما خلاف ثابت با یقین است پس معلوم شد
که این رجم از ایشان بنا بر شک لیلی با فهم این امر از نصی واقع شده باشد بنا بر قصد محصیت زیرا که اگر
صحبت پیغمبر ایشان تاثیر کرده باشد درین امر عظیم چه قسم حرکت برکت از ایشان دیده و دانسته یا طریح و یا
و حب جاه و مال صدور باید و الا زهد و تقوی اجتناب از محرمات در ایشان اصلاً موجود نبود و آنچه
مقتضی است که این همه برای آن بود که از نظر خلایق دور نیفتند و بزم بالغیب و عای علوم قلوب است تا مردم
سکلف بنظر عالم هرگز بحسب ظاهر نیک بینم نیک گویم و معذرا با عترت او علت حسن احوال طریقت صحبت
نبوی بود پس البته در بواطن ایشان نیز صحبت گیر او موثر شده باشد با کجمله با عترت علمای شیعیان
جامع از اصحاب باو زهد و تقوی اجتناب از کل محرمات بلکه از بعضی مباحت نیز که در کوشش در

در ترویج اسلام و اخراج مشرکین از جزیره عرب مقابل با کفار فارس و روم و غیر ذلک از خصایص فضایل
 ثابت شد و الحمد لله اکنون از بحث علودرجه و سمو مرتبه ایشان چند آمده و قبول اعمال صالحه ایشان در
 بارگاه خداوندی کرده می آید بالیقین معلوم است که هیچ مرتبه اعلیٰ و فضل از خوشنودی خداوند تعالی
 نمی تواند بود و هر چه را او تقاضا کند فرمود و هر چون که باشد مقبول کافه اهل ایمانست قوله تعالی
 و السابِقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم
 رضوا عنه و اعد لهم جنات تجري تحتها الانهار خالدين فیها ابدا ذلک الفوز العظیم
 ملا عبد الله صاحب نظر اراحت گفته است دلایل اهل سنت و جماعت بر فضل خلفا ازین ایه خالی از صورت
 نیست و در فحش سخنان مشهور روشن امامیه قوت تامی ندارد و بغیر سخنان مشهور جوابی نمیتوان گفتن
 و صورت سخن مخالف اینکه در تفسیر کوفه گفته که اهل السنة لا شان ابا بکر سبق الی الهجرة فهو من
 السابقین قد اخبر الله تعالی بانه رضی عنه و لا شان رضی عنی مع الی السابق الی الهجرة فذلک و
 بد الله فذلک علی حجة امامته و عدم جواز الطعن فیهِ و بعد از نقل این کلام گفته که جواب گفتن
 این سخن باریکابانکه در سبق بخت و نصرت ایمان شرط است و آن شخص معاذ الله هیچ وقت ایمان نداشته
 حتی قبل از سبوح ناخوشی با امیر المومنین از انصاف دورست و گفتن اینکه مراد از سابقین بخت و نصرت
 آنها اند که تصدیق امامت بلا فصل برای امیر المومنین کرده باشند و بوضیعت حضرت پیغمبر در امام خلافت عمل
 کرده باشند تکلفیست و دراز کار چرا که در لفظ ایه چیزی که مشربان قید باشد نیست انتهی کلامه بلفظه و ازین
 کلام هیچ میتوان فهمید که به گاه انکار امامت مقتضی مخصوص عموم آیه نتوانست شد تفصیلات دیگر مثل
 منع ذک و غیره که بوقوع آمده بطریق مخصوص نمیتواند شد چرا که در لفظ ایه چیزی که مشربان قید هم باشد موجود
 بعد از آن ملا عبد الله گفته است اولی آنست که جواب باین روشن گفته شود که این دلالت نمیکند مگر بر اینکه
 حق سبحانه تعالی از سابق مهاجرین و انصار ازین فعل ایشان که سبقت بخت و نصرت پیغمبر بود و به
 راضی شد و هر گاه فعلی از افعال ایشان را نمی شود یقین که جزائی آن خلود در جنت خواهند بود و فاما دخول جنت
 که مترتب بر رضای الهی است این رضا ظاهرست که موقوف است و مشروط بحسن خاتمه و بقای ایمان تا آخر عمر
 و عدم صدمه و احوال سببه بی طاعتی کلامه بلفظه و اینست حاج نشندان این فیه که اصلا بجواب کلام
 احاطه نمیکند و اصول عقاید خود را ندارند و اول دلالت بر نفی چون که تصریح کرده اصلا آن را رد و قوا

اصول درست نمیشود زیرا که مدلول آن تعلیق رضا بذوات هماجرین انصار است لیکن چون انذوات را بوجوه
عنوانی سبقت در هجرت و نصرت یافد فرموده اند لازم آید که این صفت علت تعلیق رضا باشد نه آن که
متعلق رضا بهین صفت بود و فرق در میان متعلق بودن رضا و علت بودن تعلیق رضا بهیست که بر صیغه
هم پوشیده نماند و اگر این قسم تصرف غیر موقوف در کلام امر جاری شود در هیچ مدعا صورت استدلال حاصل
نمرد و مثلاً این موالات دلالت نمیکند مگر اینکه دلالت شما باین صفت متعلق است یعنی اقامت صلوة
و ایستادن در رکوة در حالت رکوع و بقای این صفت شرط است بحسن ثابته و کذا و کذا علی هذا القیاس و
آنکه چون بالیقین جزای این عمل نخلود در جنت باشد پس مانع از وصول این جزا بایشان بایکفر و ارتداد
یا صدمه و اعمال سیه محبطه علی الشق الاول این قاعده برهم میشود که مخالفه فسقة و نیز خود موقوف علی الله
مشهد میسوال و جواب مرقوم الصدرا احترام نموده اند که انکار امامت حضرت امیر بتاویل باطل
یا باینکار نفس موجب کفر نیست و قاضی نور الله بستر رحمتش المومنین قابل شده است بعد از ارتداد
شیخین چنانچه سابق گذشت و علی الشق الثاني خلاف عقائد خود ارتکاب میکند قال نصیر الدین الطوسی
فی تحریر العقاید و کما احباط باطل لا يستلزمه الظلم و لقوله تعلّق من یعمل مثقال ذرة خیرا
و طرفه اینست که ملا عبد الله را این عقیده خود مطلقاً فراموش شده و انقدیر در سخن پروری خود
هنرمک گشته که در اعمال محبطه خلفاً شمرع نموده و چهار عمل بر شمرده اول آنکه ایشان در غوه احد
فرار از خوف نموده و دوم آنکه غصب خلافت مرتضی نمودند سوم آنکه غصب فیک نمودند چهارم آنکه حضرت
حضار دوات و قلم نمود و سابق خود در کلام منقول الصدرا احترام نموده است بآنکه انکار امامت مرتضی
مخصص عموم آیه نمیتواند شد و منافات برضوان ندارد و چون او منافات برضوان نداشت محبط او چگونه
شود و حال آنکه نزد جمیع شیعه احباط خاصه کفر و شرک است بدلیل قرآن لئن اشرکت لبحطل عملک و فراموش
روز احد که نص قرآنی معفو است و از نزول این آیه به پنج شش سال متقدم چگونه محبط این عمل تواند بود که
اول بسبب عنوان الی کل لم یکن شد و دوم بعد از وقوع آن این آیه نزول یافت اگر آن عمل حبس شده بود
بعل حبس شده چه معنی داشت و بالا جماع سوره توبه من اشر ما نزل است و جنگ احد در سال سوم از هجرت
و غصب خلافت مرتضی کفر نیست باعتراف فضلا شیعه چنانچه گذشت پس احباط چگونه از وی متصور
شود و غصب کل اول واقع نشده زیرا که ابو بکر فدک را از حضرت فاطمه رضی الله عنها بدست خود در ملک خود

در ملک خود بناورده بلکه منع میراث یا منع بنه نام تمام نموده و این را خصب گفتن کمال بخیریت و معنای این
 منع هم بوجوب تمسک بحديث مشهور بود سید نشد چه جا آنکه کفر باشد و جبط احمال تمام عمر نماید و منع
 حضار و اوقات و قلم از تشخیص هرگز بطریق نیامده مخاطب با بتونی بقسط این هر دو نبودند جمیع غنی
 و اهل بیت در پیش یک اند و معنی اگر مشوره درین باب باشد با شنیدن خطا و مشوره جبط احمال صحیح
 چگونگی با جمله درین مقام حیرت دست و پا زدن ملا عبد الله را باید دید که چه قسم چه رسمت نیز در دست
 او بجای نگیرد و از همین جنس در آیات و کبرشل جعله سقایة الحاج و همارة المسجد الحرام
 کمن امن بالله و الیوم الاخر و جاهد فی سبیل الله لا یستون عند الله و الله لا یهدی
 القوم الظالمین الذین امنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم و اعظم
 درجة عند الله اولئک هم الفائزون بیدش هم ربهم و رحمة منه و رضوان و جنات
 فیها ناعیم مقیم خالدين فیها ابدان الله **هذا** اجر عظیم و ایة ان الذین امنوا و هاجروا
 و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله و الذین اؤثروا و نصروا اولئک بعضهم اولیاء
 بعض الی آخر سورہ ملا عبد الله و دیگر علماء شیعه دست و پا زده و سعی و تلاش نموده آخرت عجب
 داده قابل بمراتب عالی این اشخاص شده اند اینست حال مخالفان حضرت امیر و اهل بیت بزرگم
 از مهاجرین انصار که خلفای ثلثه هم از انجمله اند اما حال محاربین ایشان که حضرت ام المومنین و طلحه
 زبیر اند از مهاجرین اولین پس شیعه را رانج و بسیارست تفصیلش آنکه اوائل ایشان فرق نیکو کردند و محارب
 و محارب همه را نگفیز نمودند و سب ترا جاز می شمردند و چون متاخرین ایشان متعبد شدند بر آن که در نصیحت
 که اباست را در حکم نوه گیریم و منکر او را کافر و مرتد شماریم بوجه بسیار خلل در اصول مذهب آید
 از انجمله آنکه حضرات امیه بلا تکلف و بلا ضرورت طعنه کج و انحاج با آنها میکردند مثلاً حضرت سکینه را
 بمصعب بن الزبیر و دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر احضرت امام محمد باقر کج کردند و علی بن القیاس
 در جمیع حضرات امیه رائج و جاری بود هرگز معامله ایشان با منکران امامت خود مثل معامله ایشان
 نبوده و امامت هر امام مثل امامت حضرت امیه است و از انجمله آن که جماعه از انخوان و قارب ایشان
 منکر امامت امیه بوده اند مثل محمد بن حنفیه که منکر امامت حضرت امام زین العابدین بود و با وصف مناصب
 و محاکمه کتب و حجر اسود و شهادت او برای امام زین العابدین دست بردار نشد از دعوی امامت بر آن

دو صیغه است امامت با اولاد خود کرده رفت و نذر و نیاز و خمس و غیره که از طرف مختار بایشان می رسید هرگز امام
 زین العابدین را شریکشان نمی کردند و مثل زید شمس که بلا شبهه مدعی خود بود و منکر امامت امام محمد باقر
 و درین باب با هشتمین حکم مناظره هم کرد و ازین دعوی دست بردار نشد تا آنکه شهادت یافت
 باز اولاد او محمی متوکل با اولاد امام جعفر صادق و درین باب پر خاش و داشته اند و باز اولاد
 امام جعفر نیز در میان خود با شل عبد الله فطخ و اسحاق بن جعفر مدعی امامت خود بوده اند
 و اگر اولاد امام حسن را نیز بر شماریم که جمعی کثیر مثل نفس زکیه و غیره مدعی امامت خود گشته اند و منکر
 امامت زید و کثیره قیل و قال بلکه جنگ قتال خیلی مشتعل میشود بلکه اتباع اینها جنگ و قتال هم می نمودند
 مثلاً مختار ثقفی عبد الله پسر صلی حضرت امیر المؤمنین را کشته است چنانچه در کتب انساب و تواریخ
 موجود است پس اگر انکار امامت مثل انکار نبوت بنی کفر باشد این همه شخص کافر شوند حضرت ای که در حق
 زید شمس و محمد بن حنفیه و امثالهم شهادت بخوبی و فلاح داده اند همه کذب و دروغ باشد و اگر گوئیم
 که اولاد علی هر چند منکر امامت امام وقت باشند کافر نمی شوند و دیگران با انکار امامت امام وقت کافر
 میشوند لازم آید تفاوت و اختلاف در موجبات کفر حال آنکه بالا جماع در موجبات کفر تفاوتی نیست
 امام زاده باشد یا علوی هر گاه کلمه کفر بر زبان راند کافر شد ناچار شدند و گفتند که منکر امامت کافر
 نیست فرق در مخالف و محارب بر آوردند پس منکر مخالف است و مخالف فاسق و محارب کافر است اما
 در اینجا قباحه دیگر لازم آمد زیرا که چون انکار امامت کفر نباشد و محارب به لازم انکار است در وقتی
 که امام تصرف خود خواهد داشت کفر لازم نمی کفر شد و این معنی محالست بلکه هر چه حکم لازم است حکم لازم است
 پس انکار نیز کفر باشد و پدید بیست که محارب خود متبیه است از مرتب انکار که در وقت ایاده تصرف
 امام انکار بهین صورت خواهد بود اکثر شیعه جواب این سخن را این و مثل داده اند که هر چند قاعده همین
 مضامین است که هر گاه انکار چیزی کفر نباشد محارب با صاحبان چنین نیز نباید که کفر نباشد زیرا که
 محارب به نوعی است از انکار اما این قاعده را بخلاف محفل در حق محاربان حضرت امیر گذاشته ایم
 رسیدن حدیث متفق علیه که حربک حربی و سلمک سلمی درین جواب نیز بچند وجه نهاده است
 اول اینکه این کلام مجبور بر نباهت حذف حرف تشبیه یعنی حربک کانه حربی زیرا که معنی حقیقی
 امکان ندارد و هر طایفه است که حرب حضرت امیر حرب حضرت رسول صلعم نبود و تحقیق بنی کما و چون

و چون مجاز بحث بتبیه شد دوم و قیج بودن اس حدیث معلوم شد که نفوذ در چه مساوات تشبیه
 و جمیع احکام هرگز در تشبیه لازم نیست و این لفظ را جناب سول در حق بسیاری از افراد و حق قبایل
 منعده از اسلام و غفار و جنیه و مزینه نیز فرموده اند و بالاتفاق خارج از آنها کفر نیست دوم آنکه معنی کلام است
 که حرب یک شخص است حربی پس حرب جماعه کثیر مثل قتل عثمان که در آنجمله حضرت امیر هم باشد حرب سول نفوذ و
 افتاد بسیار متعارف و رایج است مثلاً شخصی دوست خود را میگوید که هر که ترا بدخواهد یا بدخواه من است و اگر آن
 دوست او در زمره مردم کثیر باشد که آن مردم را بهجت امر عام مشترک کسی خواهد البته در عموم کلام شخص
 داخل نمیشود و گفته و عوفا و این صحابه کبار و اهل المؤمنین با تخصیص قصد محاربت حضرت امیر نداشته بلکه
 از قتل عثمان سیفیه قصاص مقصود داشته چون حضرت امیر هم شریک آن لشکر بود بایشان نیز محاربت
 واقع شد معلوم آنکه حرب یک حربی کنایت است از عداوت یک عداوتی و پیرایه است که این شخص عداوت حضرت امیر
 نداشته و حرب بایشان بابر عداوت نبوده و محض دفع فساد است و سیفیه قصاص مقابله نمودن بمقابله
 انجامید چهارم آنکه در جمیع افعال اختیاریه قصد و اراده شرط است تا نمود و مدح و مذم شود مثلاً اگر شخصی
 گوید که هر که این آوند را بشکند او را چنین و چنان کنم شخصی از راه خطا در رفتن راه لغزش یافت و یا او نه
 رسیدگیست بالا جماع او را شکنجه نتوان گفت و در وعید داخل نشد و همین است حال محاربت بایشان چنانچه
 از روی تواضع معتبره و خشم آنکه سلیمان محاربت حضرت امیر بنا بر هر چه باشد محاربت بر رسول است لیکن
 محاربت بر رسول نیز مطلقاً کفر نیست بلکه با نکار نبوت و رسالت کفر است و برای طمع دنیا و مال کفر نیست بلکه
 آیت قرآنی در حق قطاع الطريق که بالا جماع کافر نمی شوند کفر فاسق باشد قوله تعالی انما جزاء الذین یحاربون
 الله ورسوله یسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا و الله حق سو خواران همین وعید است
 و سو و خور بالا جماع کافر نیست قوله فاذا نزل الحرب مر الله ورسوله بلکه درین آیات حرب خدا و رسول
 هر دو در حق فاسق ثابت فرموده اند و در حدیث مذکور تنها حرب سول است پس چون حرب خدا و رسول
 هر دو موجب کفرند و حرب سول تنها چنانچه موجب کفر باشد اری حربی که با رسول از راه انکار دین است
 اسلام واقع شود ملائمت کفر سبب سلب حق حث کسی چه می تواند گفت حق حضرت رسولی در محاربت حضرت امیر
 نفوذ آنکه حضرت امیر را می بیند و فرمود که ما این امر را تا حلالی و کفر اسی در محاربت غیر
 حرکات چه میشود و حال آنکه حضرت امیر نیز بحکم انت منی عملزله هارونی من موسی

بهمان رتبه داشت و زوجه مطهره رسول آنجناب را حامی فتاح عثمان مداین در اجراء تصاص فعیده با او بر
 پر خاش شد بعینها مثل حضرت موسی بارون را حامی کوساله پرستان مداین در اجراء حد و تعزیر فعیده
 این ایانت نسبت برادر کلان پیغمبر بعمل آورد پس اگر حرب رسول کفر پیوسته و حضرت موسی حاشا من ذلک
 در انصاف کافر می شد و العیاذ بالله من لک و معامله که برادران حضرت یوسف آنجناب کردند و حضرت
 یعقوب را المی که رسانیدند از محاربت چه کم می دارد و درین مقام راه انصاف باید پیچید و در رتبه هر کس را ملا حظ باید
 جانب ثانی نیز ام المؤمنین است: و وجه رسول که حکام فی الرانی مادر مومنان و مادر حضرت امیه است اگر مادر پیغمبر
 تو بیخ و زجر و تهدید نماید نباید که آن سپهر فی نفس الامر از جنایت برمی آید و ما شتار نمی رسد که مادر او را
 طعن خود بگیریم چنانچه بر حضرت موسی و برادران حضرت یوسف نمی رسد که زبان طعن بر کشایم بلکه
 در اینجا نسبت مادر می و پیغمبر و در اینجا نسبت برادر می مساوات مصرح که حفظ مراتب نکلی زندگی
 با حکمه معلوم شد که شک محذیث حرب یک حربی در اثبات کفر محاربان حضرت امیر هرگز بر قاعده نمی نشیند
 و مخالف اصول سپاه میگرد و ایمان و اعمال صالحه آن محاربین جائی زفته مانع بغض و عداوت و نسبت
 و فرق در مخالف و محارب بوجهی مقبول نیست در اینجا نیز کلمات بعضی علمای شیعه باید شنید قاضی غفر الله و ستر
 در مجالس المؤمنین خود آورده که مفهوم تشیع نیست که خلیفه ملا فصل بعد از حضرت رسول صلوات الله تعالی علی سالت
 و لعن سب و در معتبر نیست میگوید که نام حضرات خلفای ملته بر زبان شیعه جاری شود و اگر جاهلان شیعه علم
 بموجب لعن کردند سخن ایشان معتبر نیست و آنچه خبث و فحش در ماده ام المؤمنین عائشه نسبت بشیعه میکنند
 حاشا ثم حاشا که واقع باشد چه نسبت فحش بکافه اومیان حرام است چه جا حرم حضرت پیغمبر خدا اما چون
 حضرت عائشه مخالفت ام و قرن فی بیوتکن نموده بیصره آید و بحرب حضرت امیر اقدام نمود بحکم حدیث
 حرب یک حربی و سلک سلمی که فریقین در مناقب امیر روایت کرده اند حرب حضرت امیر با حرب حضرت پیغمبر
 یقینا مقبول نیست بنا برین مورد طعن شده بعد از آن متصل همین کلام گفته است که این ضعیف حدیثی در کتاب
 حدیث از کتب شیعه دیده باین مضنون که عائشه در خدمت امیر از حرب توبه کرده هر چند قصه حرب اثر
 و حکایت توبه خبر واحد اما بنا برین طعن کردن در حق وی جائز نیست انتی کلامه بلفظه و بر تاسخ و آن پوشیده
 که توبه حضرت طلحه بدست لشکر از لشکر بآن حضرت امیر نیز منقول است و باینکه حضرت زبیر خود از معرکه
 جنگ بعد از یاد دمانیدن حضرت امیر ایشان را حدیث پیغمبر که دلالت بر حقیقت حضرت امیر میگرد و مشهور

مشهور و متواتر است پس بنا برین روایات نزد شیعه طعن برین اشخاص جائز نباشد و بهو المذاهب باید دانست که
 تا آخرین شیعه مثل ملا عبد الله شمشیری اقران او ازین عقیده خود که محارب حضرت امیر کافرست نیز رجوع
 کرده بهمین قدر قناعت کرده که محارب حضرت امیر نیز موجب کفر نیست بلکه بهر حد فسق و کبیره میرساند زیرا که
 اینها کذب انجیل غیر نکر و ذنب باری تاویل باطل یا انکار نص محارب او را حلال دانستند پس فسق اعتقاد باشد
 نه کفر و چون گفته خواهد نصیر هم نزد علمای شیعه حکم وحی لاطق دارد و خصوصاً در باب عقائد بعض متأخرین
 ایشان در میان قول خواهد نصیر و ملا عبد الله درین وجه جمع نموده اند و تطبیق داده که به مقتضای حدیث
 حربی از محارب به باطل قاضی کفر لازم می آید هر چند التزام کفر نباشد و لزوم کفر نیست نزد شیعه زیرا که
 التزام کفر کفرست پس قول خواهد باعتبار التزامست چون التزام کفر در ایشان نبود اطلاق مرتد بر ایشان
 نتوان کرد انشائی کلامه و الحق کلام این عزیز ناشی از کمال وقت است که بر اصول شیعه زیاده بر آن نیست
 لیکن حدیث مذکور با وجودیکه قابل تأویل است و با قطع معنی حقیقی آن مراد نیست معارض نمیتواند شد آیا
 قطعیه را که در حق عموم مجاوران صادر با مخصوص در حق ازواج ظاهرات و این دو بزرگوار
 وارد شده است و نیز لزوم کفر بر این اشخاص بر قواعد شیعه درست نمیشود و غایت محارب به امام وقت یعنی
 ذابغی فسق کفر و اگر بنا بر شبهه یا تاویل باشد فسق هم نمیمانند بلکه خطاء اجتهدای میگرد و چون منتها کلام
 شیعه درین بحث معلوم شد ضرورت افتاد که مذهب اهل سنت نیز درین سئله مذکور شود باید دانست که لغت
 حضرت امیر بنا بر اجتهاد در مسایل فقهیه که امامت و میراث پیغمبر و عدم تمام همه قبل القبض و تقسیم متاع
 الحج و غیره از آن باب است اصلاً کفر نیست و معصیت هم نیست زیرا که حضرت امیر نیز مجتهدی بود و از مجتهدین
 صحابه و مجتهدان یاد در مسائل اجتهادیه با هم خلاف جاریست و هر مجتهد با جورت و محارب حضرت مر
 اگر از راه عداوت و بغض است نزد علمای اهل سنت کافرست بالا جماع و هیچ سبب از این جهت
 خوارج و اهل نهروان حدیث حربی از ایشان بر چنین محمول است اما در اینجا لزوم کفرست نه التزام
 آن پس اطلاق مرتد بر ایشان نتوان کرد و چون شبهه ایشان بسیار بی مغز و مقابل نصوص قطعیه قرآنی و احادیث
 متواتره پیغمبرست موجباً اعتدال ایشان نمیتواند شد پس خوارج نزد اهل سنت و راه امام شریعی کافرند
 و دعا مغفرت برای ایشان نباید کرد و نماز جنازه ایشان نباید خواند و علی بن القیاس حسن محارب حضرت امیر
 نه از راه عداوت و بغض بلکه شبهه فاسد و تاویل باطل مثل اصحاب جمل و اصحاب صفین پس در خطاء

نزد شیعه موجب طاهر است و قول ازواج ظاهرات و این دو بزرگوار

اجتماعی و بطلان اعتقادی خود مشترک اند فرق اینست که بین خطاهای اجتماع فی نفس اعدای اصحاب
اصلا مجوز طعن و تحقیق نیست بسبب ورود نصوص قطعیه قرآنی و احادیث متواتره و روح و شمای اشیاء
سواء این اسلامیه ایشان و ثبوت قرابت و علاقه نسبی صدری ایشان با جناب پیغمبر متین بنده حق حضرت موسی
چون نصوص قطعیه قایم بر عصمت و علو درجه یافتند از طعن و تحقیق ایشان در آنچه با برادر خود و با
بعضی آورند از راه حجت و بی تاملی و اینست که و الله اعلم بصدق و نه بهوای نفسانی و نیز غرض است که حاشا جنابه من ملک
و در اصحاب صنفین چون این امور با قطع ثابت نشده توقف و سکوت لازمست نظر بجموع آیات در
احادیث و الیه بر فضایل صحابه بلکه جمیع مومنین و امید شفاعت و نجات بعد از پروردگار را می آید
شام بالیقین کسی را معلوم کنیم که عداوت و بغض حضرت امیر و پشت بخاک نگیزان جناب بالحق و سبب تعالی
قباب میکرد و او را بالیقین کافر و خواریم و اینست چون اینچنینی تا حال از روی بی و بدین معتبره ثابت نشده
ایمان آنها بالیقین ثابت است تسک با جمل داریم با جماع انجمن است بر این تکفیر کننده حضرت
یا منکر بهشتی بودن ایشان یا منکر لیاقت خلافت ایشان با اعتبار و صفای دین ائمه علم و عدالت ائمه
و و روح کافرست و چون این معنی در حق خوارج نه روان با قطع به ثبوت پیوسته اند ما را کافر میگویند از روی
هرگز به ثبوت نرسیده آنها را تکفیر نمیکند اینست نتیجی مذکور است درین باب موافق اصول
ایشان زیرا که اجماع دارند بر آنکه منکر ضروریات دین کافرست و علو درجه ایمان حضرت امیر و بهشتی بودن
ایشان لایق خلافت پیغمبر بودن از رویی حادث بلکه آیات قطعیه متواتره ثابتست پس منکر این امور
کافر باشد و محاربت ایشان از راه شامت نفس و حب جاه یا از راه تاویل باطل و شبهه فاسد و حق
یا فسق اعتقاد نیست نه کفر و درین اصل امامیه نیز متفق اند پس درین حکم نیز باید که متفق باشند اقوال معتبره
از تمسک این مقدمه اینست که ناصب عداوت اهل بیت علیهم السلام میخواهد که امامیه خود را از نور و بهشت
نجات دهد پس باید داشت که این خیال نیست بغایت محال زیرا که بر تقدیر اسکمه مطلب عبارت محقق طبع
علیه الرحمه چیزی باشد که بدین قاصد رسیده وجه متحقق لعن ایشان منحصراً در محاربت حضرت امیر و
علیه السلام نیست چه بر قوسابق برین ظاهر گشته و بهم تحقیق و انجیح خواهد شد که هرگز منکر یکی از این امور
دین و یا منکر یکی از ضروریات دین و یا مذہب باشند ملعون است که محاربت نباشد و تحقیق طوع و عدو
کل منکر محاربت بالانکار ملعونان کافران یکنون المحمول عم اما قوله ان محاربه فتنه معناه

فمعناه انه لا بد من ان يكون مخالفه فاسقا لانه لا يكون الا فاسقا وانه مستحق لعقاب
 من هبنا ان بعض انواع مخالفه يجر الى الكفر والكفر مستلزم للفسق علامه على الشرع وظهر
 اتفق اعظم من الكفر وهم ميتون شديدا او محققين ان باشد که مخالف علی بن ابیطالب و امامی نه نظر
 یکی از ضروریات دین نباشد مسلم فاسق است چنانچه سایر مخالفین اعنی در دایره دنیا احکام اسلام
 بر آنها جاری میشود و در آخرت محلد بنا خواهند بود چنانچه حال منافقین در وقت نبی
 مثوال بود لهذا ابن ابی جهل و رحمة الله علیه در رساله خود این مطلب را با این عبارت مؤید
 اما المخالف لعلی اذا لم يبلغ حد المحاربة او المقدم علیه غيرة والمعتقدان خلافه
 كانت بالبيعة لا بالنصر فهو فاسق عندنا وليس بكافر لدخوله في الاسلام المطلق
 الذي هو الاقرار بالشهادتين هذا حكمه في الدنيا واما في الآخرة فيحكم عليه بالعقا
 لتركه اعتقاد امامته الواجب عليه انتهى اری کثروقات استعمال فسق در خصوص معنی خروج
 عن طاعة الله مع الايمان می شود و ازین لازم نمی آید که هر جا که لفظ فاسق مستعمل شود همین معنی
 مراد باشد کيف وجناب حق سبحانه تعالی میفرماید و لقد انزلنا اليك ايات بينات وما يكفر
 بها الا الفاسقون و نیز میفرماید و اذا خذل الله ميثاق النبيين لما اتاكم من كتاب وحكمة
 ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه قالوا نقره و اخذنا
 على ذلکم اصرهم قالوا اقرنا قال فاشهدوا وانا معكم و الشاهدين فخرقوا بعد ذلك
 فاولئك هم الفاسقون ظاهرست که او سبحانه تقدس و تعالی در اینجا لفظ فاسق بر مرتد اطلاق
 کرده و نیز میفرماید کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر
 و تؤمنون بالله و لو امر اهل الکتاب لکان خیر الهم منهم المؤمنون و اکثرهم الفاسقون
 و در اینجا لفظ فاسق در مقابل مؤمن واقع شده و درین مورد و ایه هیچ وجه ممکن نیست که فاسق را
 مؤمن توان گفت و نیز میفرماید المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض یا مرون بالمنکر
 و ينهون عن المعروف و یقبضون ایدیهن فسنوالله فتنسبهم ان المنافقین هم الفاسقون
 و امثال این آیات در کلام مجید بسیارست و اینها مبین میشود که این مجادل متصب کلام
 محقق علیه الرحمة را درین مقام محض بسبیل تدلیس و مغالطه ذکر نموده و بر کلام سفاهت نظام

خجروان را دلیل شمرده و مالاکنه کلام محقق علیه الرحمه در غایت جودت و متانت است و توهم نشود که اینجانی
 که در باب مخالفین جناب میر علیه السلام و مغلطه بودن آنها در نار و در تفرقه میان ایمان و اسلام گفته شد
 در تصرفات و مستحکات متاخرین اصحاب است زیرا که تقدیرین اصحاب باین تصریح نموده اند چنانچه ابن ابی
 علیه الرحمه و الرضوان و اعتقادات خود میفرمایند و اعتقاد ناان حجج الله تعالی علی خلقه بعد نبیه
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم الاثنا عشر اولهم امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام
 ثم الحسن ثم الحسين ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم
 علی بن موسی الرضا ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم محمد بن الحسن القائم
 بامر الله صاحب الزمان و خلیفه الحصر فی ارضه الحاضر فی الامصار الغائب عن الابصار
 صلوات الله علیهم اجمعین و اعتقاد ناانهم اولو الامر الذین امر الله بطاعته و سقرانهم المعصومون
 عن الخطاء الزلل و انهم الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و ان لهم المحجرات
 و البراهین الدلائل و نعقد ان جمیع ایمان و بغضهم کفر و ان امرهم امر الله و نحبهم محبة الله
 و طاعتهم طاعة الله و معصیتهم معصية الله و ولیهم ولی الله و وعدهم وعد الله و وعدهم وعده
 طالین فرموده اعتقاد ناانهم انهم ملعونون و البرائة منهم واجبة و الایمة فی کتاب الله
 عز وجل اما من امام هدی و امام ضلالة قال الله تعالی جل ثناءه و جعلناهم ائمة یهدون
 بامرنا و قال عز وجل و جعلناهم ائمة یدعون الی النار و یوم القیمة لا ینصرون و ابغناهم فی هذا
 الدنیا لعنة و یوم القیمة هم المقبوحین و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم مظلوم علیا و مقعد
 هذا بعدنا فی فکما محمد نبوت و نبوة الانبیاء قبلی و من تولی ظالما فهو ظالم قال الله عز وجل
 لا تزرکوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و الظلم هو وضع الشئی فی غیر موضعه فراد علی الامامة
 و لیس بامر فهو الظالم و الملعون موضع الامامة فی غیر اهلها فهو ظالم ملعون قال النبی
 صلی الله علیه و آله و سلم محمد علیا اماما بعدک فقد محمد نبوتی و من جحد نبوتی فقد جحد الله بنبوته
 و قال العلی یا علی انت المظلوم بعدک مظلیمک هذا ظلمنی و من انصفک فقد انصفنی و من جحدک
 فقد جحد لی و من الاک فقد الانی و من عاداک فقد عادانی و من اطاعک فقد اطاعنی
 و من عصاک فقد عصاک و اعتقاد ناانهم جحد امامة الایمة من بعدک صلوات الله علیهم

علیهم انه بمنزلة من حجلا بنوة الانبیاء واعتقادنا فیهم اقربا مبرالمو منیر علیه السلام
 وانکرو احدا من بعدنا من الایمة انه بمنزلة من اقربا جمیع الانبیاء ثمر انکرو محمد صلی الله علیه و آله
 وقال الصادق مر شک فی کفر اعدائنا والظالمین لنا فهو کافوا اعتقادنا فیهم قاتل
 علیا قول النبی صلی الله علیه و آله وسلم مر قاتل علیا قاتلنا و قوله مر حارب علیا فقد حاربنا
 ومن حاربنا فقد حارب الله و قوله لعلی فاطمة والحسن والحسین انا حاربنا حاربکم
 وسلم لم یسالمکم اتقی کلامه و شهید ثانی قدس الله سره فرموده که معارفی که بآن ایمان حاصل میشود
 پنج اصل است اول معرفت حق جل و علاست و مراد بان اعتقاد جازم ثابت است با کلمه خدا و عالمیان
 موجود است و انزلی و ابدی است و واجب الوجود بالذات است یعنی وجود او ذات قدیم است بی آنکه
 محتاج بعلتی بوده باشد و آنکه تصدیق نماید بصفات کمالیه بیوتیه او و منزله و اند او را از آنچه لایق نیست
 نباشد از صفات مخلوقات و کمالات اصل دوم تصدیق بعدل و حکمت است و عدل آنست که نظم میکند
 و امری که بحکم قبیح است از و صادر نمیشود و اصل سوم تصدیق بر نبوت محمد است و جمیع آنچه آنحضرت
 آورده است تفصیلا در آنچه معلوم با تفصیلا و اجمالاً در آنچه معلوم با اجمالاً اصل چهارم تصدیق
 بامامت دوازده امام است بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و این اصل مخصوص فرقه امامیه است
 و از ضروریات مذهب ایشان است زیرا که مخالفین امامت را از فروع مذهب میمانند نه از اصول و شروط است
 که تصدیق کنند بلکه ایشان امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و انقیاد ایشان و امر و نواهی بر همه
 خلق واجب است انتهی کلامه اعلی الله مقامه و محقق طوسی علیه الرحمه در رساله قواعد العقاید گفته اصول ایمان
 نزد شیعه سه چیز است تصدیق بوحدانیت خدا و ذات او و در افعال او و تصدیق بر پیغمبری پیغمبران
 تصدیق بامامت امامیه بعد از پیغمبر این انتهی کلام المحقق رحمه الله و این کلام برهان قاطع است بر فساد و بطلان
 طبع این معاند مجادل که از عبارات تجرید محقق میخواهد که کفر را مخصوص مجارمین گردانیده خلفای ثلاثه
 خود را از ان نجات دهد و نجات متصور نیست بلکه علاوه بر کفر در سبک فساد و داخل و سبک
 گردیدند و در القائل که حسب حال این متعصب میگوید ذهاب الحمار لیستفید لنفسه + و قونا فآ
 و ماله اذنان + و صاحب نواقض الزمر و افض گفته العجب ان الوفضة احد نوافل الاخر
 و یقولون ان الاسلام عین التصدیق المذکور فی تعریف الاسلام مع التلفظ بال...

والایمان اخضر من الاسلام لانهم يعتبرون في تحقيقه التصديق بامامة الائمة الاثني عشرية
المعبر من غير فصل بين النبي واول الائمة عليهم السلام وبجميع معتقدا تهم مثل حیات محمد بن
العسکری عصمة الائمة و غیرها فعندهم يوجد من كان مسلما غیر مؤمن وغالب اصحابهم
يقولون غیر المؤمن مخلد فی النار علی انه یلزم خلود اغلب المسلمین فی النار انتهى کلامه وازین وقت
می شود که بودن ایمانست ایما را اصول ایمان نزد امامیه و بودن انکار اینست از علم خود فی النار بر تیه نشانست
اصدی اجمال انکار نیست حتی که صاحب نواقض در مقام رد نوشته که ازین لازم می آید خلود اکثر مسلمین
قول علیه علیه قاضی نور الله شستر فی مجالس المؤمنین آورده انما قول پوشیده نماند که این کلام
بر تقدیر صحت و صدور ان از فاضل مذکور قاضی مقصود ما و مفید مطلوب او نمی شود زیرا که سابق گفته
که فاسق در مقابل مؤمن اطلاق شده پس فرق میان کفر و فسق همینست که کافر پنجست در دنیا و مخلدست
فی النار و عقوبتی فاسق که سبب انکار یکی از ضروریات مذنب باشد مخلد در نار خواهد بود و کور در دنیا
احکام مسلمین بباقرار شهادتین بر او جاری شود چنانچه سابق تفصیل و توضیح معلوم گردید
چون ایمان جماعه که حضرت مرتضی مخالفت نمود باقرار داعیه اثبات محققین ایشان ثابت شد
اقول اعتراف شیعه با بیان حاجت مذکوره از عقاید ابن بابویه علیه الرحمه و عبارت شهید ثانی رحمه الله
و عبارت محقق در سالك قواعد العقائد بوجهی بسیار میشود چنانچه عنقریب ذکر شد قوله ملا عبد الله
در میان آیه یا ایها الرسول بلغ انما قول باید نیست که ملا عبد الله شدی اصلا از مشاهیر علمای
چه مشاهیر علمای کسان می آید توان گفت که کلام ایشان مستند باشد در روایت حدیث و بیان اصول
و مسائل فقه و در کتب متداوله رجوع و استدلال باقوال آنها واقع شود چنانچه شیخ محمد یعقوب کلیانی
و ابن بابویه و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ الطائفة رضوان الله علیهم از قدما و محقق طوسی
و علامه حلی و فطرای ایشان از متاخرین و ملا عبد الله شهید ثانی و صاحب جواهر الحال است که با وجود ویکه
بعنوان منت الی درین بلاد اکثر کتب مشهوره تقدیرین متاخرین بغایت متعارف و متداول احوال
علی کرام از تقدیرین متاخرین و تصانیف ایشان عوام طلبه این دیار را محفوظ و ملحوظ است و صلا
و مطلقا نام او و نام تصنیف او که کتاب اظهار الحق است گوشزد و هیچ کسی از خواص و عوام این دیار نیست
چنینا آنکه در کتب متداوله ما ذکر باشد در هر گاه که اصل بیرون است و تحقیق ایمان بکلام تقدیرین

متقدمین متفکرین علمای کرام و محدث معصوم بیان کرده و بکلام مخالف بر این معنی استدلال کرده اند اما
از ضروریات مذهب ما نیست و منکر آن نزد ایشان برین نسبت پس برین حال استدلال و بکلام معنی
مجهول الحال از در جهل یا غلط است چه ملازم نیست که گوئیم او شیعه نبود یا اگر شیعه هم بوده باشد
نقطة است پس قول لازم است که اول تشیع او بر این آری و تا نیا صحت نقل از او ثابت رسد و بجز
نه از راه جعل بی انصافیت چه این محصیت مخصوص فرقه ضاله متدعه اعدای طاعت است
غیبتی که بهرگاه حدیثی مناقض مذهب ایشان از کتب متعارفه ایشان نقل کنیم بگویند که در صحیح نیست
گویند در این جنبل که از ائمه ایشان است بوده باشد و اگر وجود آن در یکی از صحاح ثابت شود گویند که
در صحیح نیست و بهرگاه در صحیح مسلم یافته شود گویند در بخاری نیست و بهرگاه در بخاری یافتند بعضی بضعیف
و حال کوشند و اکثری سبادت کنند و گویند که روافض الحاق کرده اند تا مایل و دراز کار کنند و این عادت
ایشان بر وجهی شایع است که احدی مجال انکار آن ندارد و در سبیل تنزل سکوئیم که بر تقدیر تسلیم نیکو کلام ملا عبده
مشهدی مفید مطلبی هیچ وجه نمیتواند شد چه بکرات و مرات میراثیات رسانیده شد که آنچه مقتضی جواب
لعن و وجوب تبر و خلوفی النادر باشد انتقامی ایمان است ماخلال شرطی از شر طمان آشنای اسلام با انکار
شهادتین برین صورت بقا اسلام با وجود انتقامی ایمان از لعن بجزای نمیتواند و او پس ارتداد و احادیث
مذکوره که از اخبار کتاب اظهار الحسین بن علی می شود ارتداد بمعنی ترک اسلام خواهد بود نه معنی انتقامی ایمان
چنانچه در تحقیق عبارت بقرینه محقق و حمداً لله تفصیل بیان نموده شد بعد از آن **ناصب علیه السلام** میگوید
در بن کلام چند فائده معلوم شد اول آنکه انکار معنی نص مطلق این بنا بر اوایل فاسد کفر نیست بلکه نوعی
از فسق اعتقادی که آزاد عرف الماست خطای اجتهادی گویند اقول این فائده من قبیل نادر الفاسد
علی الفاسد است چه سابق بیان شده که عدم کفر بمعنی انکار شهادتین و نجات مستلزم وجود ایمان نیست و اگر کلام
ملا عبده تشیع جای ایمان ایشان مستلزم نمی شود پس استدلال بر عدم لزوم کفر ایشان بر نجات ایشان
از لعن و خلوفی النادر غایت بی حیائی است اما از فسق اعتقادی مسلم است لیکن این فسق بهمان است
که در کلام مجید معنی ارتداد واقع شده و نه آنکه نالوا اخرنا تا نالوا فاشهدنا و اما معلوم از شهادت
نص قولی بعد از الوفا و لثاک هم الفاسق و نچنانچه سائق گذشت باز **ناصب علیه السلام** میگوید
دوم آنکه خصم که در منع قول من و غیره که اگر بعضی کسان واقع شده بنا بر تمسک بحديث غنی معاشرا بکلام

لا نوث ولا نوث یا بنابر تسک بایه الیوم اکملت لکم دینکم که کفر نیست بلکه فسح افتاد و بیست که آنرا
خطای اجتنابی نامند زیرا که چون تاویل باطل در مسئله نقل است موجب عقوبت کفر گردیده تسک حدیث و آیه
در مسئله میراث و نوشتن کتاب که هزاران درجه اودان در مسئله اما تسک در الاجماع از فروع فیه خبر است
سقوط کفر نباشد اقول بر صاحبان بصیرت و ادراک که استقامت ذهن و سلامت عقل ایشان با دیانت
و انصاف و ترک تعصب انصاف مجتهد شده مخفی نیست که متشابه این کلام شقاوت انجام دست و چوبت ناحق
و امر است اول عدم اطلاع او بر مراد علما اما میوه مواقع استعمال الفاظ کفر و فسق را در ادیان و چوبه باطل
یافته و غایت آنکه مورد تعصب و عدالت اشباع و امتناع این میت رسالت که خصم که از اسأل
جزیه فقیه شمرده سهل انگاشته و حال آنکه بحث خصم که منع قرطاس از بدحضات ملت باطله مخالفین
و عجز ایشان درین مباحث نزو خواص و عوام بر تبه نده میرسد که اکثری از ایشان که ترک عقاید باطله خود کرده اند
و از تحجین برانموده نظر بهین که خصم که منع قرطاس با ایمان جمع نمیتواند شد حاصل کلام اینکه اما میوه در
نیک تکفیر تحجین مینمایند نه از برای آنست که در مسئله میراث خطا کرده اند بلکه بحث آنکه جناب فاطمه نیز از آنکه
نموده و گوهری جناب امیر المومنین و امام حسن و امام حسین را که با جماع علما نقل افایر بیا الله لبذنب
الرجس اهل البیت بطهر که تطهیر مخصوص ایشانست و مستلزم تفریه ایشان از کذب بصیحت بوده اند
و محبت و اجبه می لقربی را که بمقتضا آیه که میقل اسألكم علیه اجر الا المودة فی القربی اجریست
ترک کرده اند و ایضا بهجت است که با عترت بخاری چیست و غضبت فاطمة و لغت کلمه حق مانت آن
مطلوبه را کرده اند و این معصیه فاطمة بضعة منی من اذها فقد اذنی و من اذنی فقد
اذی الله و من اذی الله فقد کفر و آیه وافی باین الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله
فی الدنیا و الاخرة مستلزم نیست که روح مطهر حضرت خیر البشر را بجا نایده و بر بنانیدن آنحضرت خداوند قضا
جبار را بجا نایده بر خود و غضبت او رند و بدلول نص کلام مجید مورد لعن شده اند پس هر کس یکبار از
انصاف داشته باشد و بی تامل جزم میکند که تکذیب فاطمه را در و شهادت حضرت امیر المومنین و بنین
با تسدیق آیه تطهیر و آیه قربی و حدیث فاطمة بضعة منی صلا جمع نمیتواند شد مگر با بدو بی آسب
اعتقاد حق نه برودن دین پیرو دشمن و همچنین حال منع قرطاس است بلکه بر اقرب از واقع و فحش تر از
کلام صدق انظام جناب سول خدا اینونی بقرطاس کتب لکم کما بالین فضلوا اعتدال که بحکم کلام

علام و ما بطن عن الهوى ان هو الا دحي يوحى ان ثابته خطأ وان وصيت بهوا محفوف و صحت پس گوی
بهیذا نسبت کرده بنای ایمان استندم ساخته است و بنده در شریعت محمدی انداخته و خاندان سالک را بر او
واده قوله و این حق گویا اجماعی اینفرد است الخ اقول خدا شاهد است و کفی با همه شهادت که اگر ضرورت شرع
نیبو و مستعدان شرف رضو و نشمن را با عار بود که با مثال چنین جلف حکم نمایند لیکن بمقتضا الضرورت
بیت المحطرات چارنا چار از علو نایل قرب الجار افکار بحضض مخاطبه مجرزه شود با خود را فرود باید آورد
با جماعه اگر چشم بصیرت داری چو باید دیده انصاف نظر میکنی با آنچه بدرجه تو اثر رسیده که جناب خاتم النبیین
مرجات و له یعرف امام زمانه مات مיתה جاهلیة و یا آنچه از امام زاده توحید اندر بن عمر
بروز یافته پس در سنی که در شرح نهج البلاغه که از تصانیف ابن ابی الحدید المعمری است مسطور است که سر
ان عبدالله بن عمر طرق علی الحاج بابیه لیلا لیبا یبع بعد الملائکی لایبیت تلك اللیل
امام لانه روی عن النبی انه قال مر مات ولا امام له مات مיתה جاهلیة و ایضا خارج
انه اما خلعوا ینید اجتمعوا علی ابن مطیع اتاه ابن عمر فقال له عبدالله بن مطیع اطرحوا
عبد الرحمن و ساجده فقال له عبدالله بن عمر انی لم اتک لا جالس اقبل لا حداثا حدیثا
من رسول الله صلی الله علیه و سلم من خلع یداً مرطاً عنه لقی الله بوم القیمه ولا حجة له و
مات و لیسنی حقه بیعته مات مיתה جاهلیة و شایع مقاصد در شرح عنایدا عترت
که معنی حدیث ماثور بهیست که از ابن عباس روایت و در شرح مقاصد هم از کلام او استقام را ترجمه رضامی شود
هرگاه حقیقت حال چنین باشد پس بطور کافی اهل اسلام واجبست که امامت از اصول دین باشد فضلا عن
الامامیه تا حال هیچ از عوام و خواص امامیه بغرض بودن سکه امامت قائل نشده چه جای آنکه اجماع امامیه
منعقد شده باشد لیکن اذ الله التلیب الحیا فقل ما شئت فان ملاحضه له لا ایمان له بعد
نقل کلام ملا عبد الله مجهول الحال قوله و این کلام صحیح معلوم میشود که ایشان را زیاده بر اصل ایمان
و بر عذر و زهد و تقوی ببرد و ریافت صحبت شریف نبوی الخ اقول تدریس و تلبیس است که از و بر و زیافته
والا ملا عبد الله ذکر ایمان در این کلام که از و نقل نموده نموده ای و گفته که متغلبه اسلام داشته و دانسته
که این لازم نمی آید حکم بایمان آنها و از ابقای کات صحبت بد بخش و جوه لازم نمی آید تحقق از شرف
و جمیع و جوه کیف والا باید بعضی از اعمام حضرت نبوی که مرید بر شریعت صحبت قرابت قریبه داشتند

بطریق ولی سید دارین میشدند بالجمله غرض ملا عبد الله اینست که هر چه نسبت رف صحبت آنحضرت بعضی
احقاق حمیده داشتند لیکل بسبب خجسته طینت که داشتند بسبب اشکار بعضی از اصداف عینیه زایمان به هرگز
و نقد در من قال به هرگز روی به بهبودی نداشت دیدن وی نمی سود داشت **قول** الا قبول فیض برکت
از آن صحبت چه قسم حاصل میکردند و عاقل را در اینجا غور در کارست **الح** **اقول** اخبار بسیار بطرق کثیر
سطورست که بسبب غلط طینت کام است از کفار و مسلمانان که از سعادت ایمان بهره ندارند بعضی از افعال
خسبده و صفات پسندیده بروزی باید لیکل طینت خبیثه اصلیه شان بعد مردن آنها را بدگرگفل
مرساند بالجمله بسبب برکت وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کفار و مشرکین از عذاب جلد مینوی نجات یافته اند
چنانچه قول حق تعالی و ما کان الله لیعدنهم و انت فیهم برین دلالت دارد پس حال نظاری ایشان
برین قیاس باید نمود **قول** که اگر صحبت پیغمبر در ایشان تاثیر کرده باشد درین امر عظیم چه قسم حرکت می
زایشان **الح** **اقول** عدم تاثیر صحبت نبی از روایات صحاح مسته که متضمن است ادبیکار از صحابه و
فقهری نمودن شان داخل شدن شان در جهنم معلوم و متیقن است پس اینهمه است یا لا طائل من ثلنا و
که میزنی اگر مرضی تو اینست که علی غم ملا عبد الله سلب برکت صحبت آنحضرت بالکلیه بپیران خود
چنانچه از شرطیه مسطوره تو متبادرست یا هم باین معامله راضی می شوی یا کوتاه باید نمود **قول** که جم بالنیب
و ادعای علوم قلوبست با مردم کف بظاهر حال **الح** **اقول** جم بالنیب نیست رجیست بر شهادت **قول** یا
لا یغضاک الا منافق و علی مع الحق و فاحظه بضعة منی **الح** و ضغائن فی صدور قوم المنافقین
مات و لم یعرف امام زمانه و امثال ذلک من الاحادیث الکثیره **قول** با احترام علی شیعہ ایمان
از اصحاب با درج و زهد و تقوی و اجتناب از کل محرمات **الح** **اقول** باطن علمای شیعیان که کاذبان شکند
مدیر بجات او در تالیفات و تعلیمات ملاحظه باید نمود و اول بجا اسلام ایمان باستعمال نموده بطریق
استاد نموده بعد از آن بفضل سیر بطرف علمای شیعه این نسبت داده البته معلومست صاحبان عقل و قوا
که ناصبی نامانت و دیانت مثل اسلاف خود بی بهره می نصیبت و معذرا از ناظرین کتابتینا دارد اما آنچه
بعد از آن در باب علوم درجه بعضی از اصحاب متنازع فیهم متکمی شود بقول حق تعالی و السابقون الاولون
مراتب اجرین و الاضار و الذین اتبعوهم باحسان خلی الله عنهم و رضوا عنه و اعد لهم
جنان مجر می صحتها الانهار خالین فیها ابدایس بیابان است که با تفانی اهل اسلام در صحبت

در صحت هجرت و ترتیب ثواب این ایمان شرط است و از اینجاست و دلیل بر غیر خدا که درین هجرت شریک بود که بود
 شرک بود چنانچه در کتب طبقات و اقدسی تصریح بان واقع شده قبول الیه هجرت نخواهد بود و نیز اگر که باتفاق این
 صحت عبادت و همچنین باتفاق فریقین شرط ترتیب بابت هجرت صحت نیست چنانچه دلالت میکند
 بر آن صحت متواتر افعال بالنیات و لکن امر مانوی و مریکانت هجرت به الی الله و همسولهم
 و همه اینها در ادلّه صحیح بخاری غیره مسطور است پس ما و احی که ما را علم بصحت نیست ابی بکر به ثبوت نرسد
 و خول او در مدلول این ابیه یقین نمی شود و تا یقین نشود احتیاج باین ابیه بر علم مرتبه او نمی تواند شد و ایضا قاطع
 بعضی از علماء دلالت میکند که مراد از سبقت فی الهجرت مهاجرت بنی هاشم است از آنکه به شعبه و یا هجرت بطرف
 حبشه که به مراتب پیشتر از هجرت مدینه بوده پس درین صورت ابی بکر را شرف سبقت هجرت صوری بهم نخواهد بود
 و ایضا احتیاج باین ابیه موقوف است که ثبوت رسد که هجرت ابوبکر با جازت حضرت نبوی واقع شده
 و شیعه این را قبول ندارند و ایضا انسان علی نفسه بصیوة احوال هجرت خود را ابی بکر و خول خود را
 در مدلول این ابیه بهتر نیست حال این که کتب مخالفین دلالت میکند بر اینکه در وقت وفات می گفت و یا
 لو اکتشف بلیت فاطمة و نحو ذلک و ایضا ممل کلام است اینکه مراد از سابقین سابقین فی الهجرت یا سابقین فی
 الاسلام چنانچه در تفسیر کبیر از می غیره مسطور است و تفصیل این احوال از کتاب کبیر که درین یکی منصفه ظهور جلوه
 گردیده طلب باید نمود و ایضا آنچه بعد از ممل فطر دقیق ظاهر میگردد این است که این ابیه در شان کسانی نازل
 شده که در حال نزول ابیه سبقت بطرف موت کرده بودند از مهاجرین و انصار و با ایمان ازین جهان انتقال کرده
 بودند زیرا که جناب حق سبحانه و تعالی از حال ایشان خبر میدهد که ایشان از خدای خود راضی شدند و معلوم است
 که اگر اینها زنده بودند مناسب این بود که حق تعالی بصیغه مضارع که رضوان باشد این مطلب را و انما بصیغه
 ماضی و ایضا متبادر از این رضایین است که چون در آخرت علوم مرتبه خود را دیده اند راضی شده اند و الا بهر
 از اینها سه سوره از خدای خود در دنیا راضی بوده چه ظاهراً است که با عدم رضای حق تعالی ایمان تصدق
 مانند و این علاوه است که فواصیل باب صحابه کمان از ند با جمله عقل سلیم حاکم است با آنچه در معرض بیان آید
 دلائل ازین معنی احتمال دارد و قد تقر فی موضعه اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال و بنا برین
 تفسیر کبیر مویده کسانی خواهد بود که قائل هستند که قبل از قیامت مؤمنین داخل بهشت نمی شوند تا معنی اعداوت
 درست و هذا ظاهر است و فی وجه شیخ ابی محمد در باب آتیه که بحسب عمومات دلالت بخیر

صحابه میگویند عموماً کلامی بسیار شنیع در لیل و نهار این گفته و چون آن کلام در کمال بسط و زبان عربی است
 ترجمه بعضی از فقرات آن اکتفا می نمایم پس او گفته که اما آنچه وارد شده است در قرآن مجید از قول حضرت
 لقد رضی الله عن المؤمنین قول حق تعالی محمد رسول الله و الذین معه الخ قول النبی ان الله ظلم
 علی اهل البیت پس با وجود تسلیم خبر تمام اینها شنیع و بسیار است و حاجت نیست که حکیم علی الاطلاق
 خبری در این تکلف غیر معصوم باینکه بر او عذابی نیست هر چه خواسته باشد بکند و سبک انصاف اردو حوال
 صحابه را مایل نموده میداند که احوال آنها مثل احوال ما بوده است و آنچه بر ما جایز است بر ایشان نیز جایز بوده
 و غیر از شرف صحبت ما به الاتیاز و رسیان ما و ایشان چیزی نبود و معلوم است که صحبت رسول خدا و صحابه
 نیست که صد و خطا و گناه از اصحاب شمع باشد و چگونه چنین باشد و حال این که اگر چنین بود عایشه حجاج
 نمیشد باین که در باب برادر او از مجرای آیه از آسمان نازل شود بلکه میبایست که جناب سید المرسلین از
 اول روز میگفت که اهل انکاذ اند چه عایشه شرف صحبت از دیگران براتش داده محال نموده و سبک
 شرف صحبت بهم برادر او حاصل باشد گناه او جایز نبود و صفوان بن معطی هم از اصحاب و پس میبایست که
 پیغمبر مخزون و غمگین نمیشد و میگفت که چون صفوان از صحابه است صد و معصیت از او جائز نبود و گفت
 که جسارت داشته باشد بر این که بگوید که برات از هیچ یک از اصحاب محمد عایشه شرف بر خدا و ایشان بدیها و معاصی
 و ظهور رسد بعد از نیکو حاجت تعالی در حق جنابیکه شرف صحابه بر او حاصل کرده باشند بگوید لکن اشک
 یحبط علیک لکن من من الکما بین و بعد قوله تعالی قل انی اخاف ان عصیت بئ عذاب ع
 عظیم و بعد قوله تعالی فاحکم بیننا الحق و لا تتبع الحق فیضاک عن سبیل الله ان الذین یصلون
 عن سبیل الله لم عذاب شدید لکن انیکه ان شخص فهم نداشته باشد و مثال این کلمات بسیار گفته بجهت خوف
 تطویل باینکه اکتفا نموده شد و اما اینکه از ملا عبد الله نقل نموده که او گفت شخص معاذ الله هیچ وقت ایمان نداشته
 پس معلوم است که یا ملا عبد الله از امامیه نبوده و یا اینکه جامع کلمات این مخرجات را از پیش خود داخل نموده
 و برادر او از ایمان در پی مقام اسلام است و معلوم است که خلیفه اول از اول امر از ایمان بهره نداشت با تافان
 من عذاب الله امینه **قوله اول** ولالت آیه بر میضمون که تقرر کرده صلا از روی قواعد اصول درست نمی شود و
اقول اول رومی شود بر این اول این که آنچه در بیان اهل منطق تفریافته است این است که مفهوم موضوع
 تفری بوسیله مفاد می نمایند معلوم است که مفهوم موضوع درین جا سابقه اولیه است و هنوز با ثبات

اثبات رسیده که مراد از سبقت اینها سبقت فی المحجزة است پس غایت مافی الباب علت رضا است تا لی
 الاسلام یا سبقت الی الموت یا سبقت الی الهجرة لا علی الیقین خواهد بود و این علت بهمهمه بر آنکه هیچ وجه
 مفید نمیتواند تا این که علت ضای هاجرین و انصار از حق تعالی مجرد هجرت و نصرت نیستند و اینست
 بلکه نظر دقیق حکم میکند که رضای آنها از حق تعالی تسلیم و امر و نواهی و علت هجرت و نصرت شده و این قوس
 دیگر است بر اینکه مراد از سابقین سابقین الی الموت نه بر موت بلچند مشاهده در جات را مدخلیه تمام در
 رضای آنها از حق تعالی است و تا آنجا پس که غایت مافی الباب که از آن علت بودن هجرت و نصرت
 در باب رضای حق تعالی از آنها رضای آنها از تعالی شأنه میتواند شد و علت عام است ازین که نامیده
 یا ناقصه و احتمال علت ناقصه در کلام مقتضای واحادیث نبوی شیاع تمام دارد و اگر بسبب غیبت
 ذین که داری و این باب تا آنجا است که پیش از آن مجید از اهل خبر بنظر بصیرت تلاوة کرد و در آیات
 و عده و عید تا آنجا ماضی اینمقال واضح گرد و اما آنچه در انیمقام در باب آیه ولایة برانده پیوسته مترجم گردیده
 قبیل قبایسی است مع الفایق به اشال چنین تغذیات و در از کار و آیه ولایت خلاف اجماع انی سلام
 است پس از من اعتبار ساقط باشد قوی که دوم آنکه چون بالیقین اجرای این عمل خلود جنت است تا آنجا
 اقول مردود است اولیجهت اینکه از بنا قبیل فاسد علی الفاسد است و تا آنجا نیست اینکه برای است که
 با اختیار شق اول بگوئیم که دانی خروج از ایمان سباب عدیده و و کو مجرد مخالفت جناب امیر کبیر
 موجب خروج از ایمان نشود و تا آنجا نیست اینکه دانی که عدم ایمان هم را و فاسق میتواند تا آنجا تفصیل
 و کاف مردود است سابق واضح گشته که عدم ارتداد شیخین معنی عدم خروج از اسلام میباشد و نه خروج
 شان از ایمان پس کلام سید نور الله استری غیر این مطلب ایشانرا انقضیه هیچ وجهی نمیتواند و تا آنجا
 است اختیار شق ثانی و آنچه او گفته که بنیاد تردید است بر بطلان است است گفته لیکن معنی آن را نفی شده بلکه
 مختار اما سیدین است که شرط قبول اعمال را تامة بخیر است است پس از آنکه گفته بخیر شود و در هر حال
 مستحق نشده برای اعمال نیست نمی شود و عیان محدود و در جملات آنجا و از این جهت برانست که تا آنجا
 لاحق جزای عمل خیر سابق را محو و باطل سازد و بنا بر مذکور با بر سر صورت نمید و هر گاه و تا آنجا
 و انستی پس قول سیدم جملات و وجه بابر اختیار شق مافی از حدیثی است که در آنجا و از این جهت که گفته
 ثالث سلفا از حیا بهره نداشته و از این جهت که در آنجا و از این جهت که در آنجا و از این جهت که در آنجا

مذہب یا مایہ چنین حرف بیجا در قید قلم نمی آوردند قول سابق خود در کلام منقول الصدرا عن ائمه
 اقول این کلام کلامی است که از خباوت بلکه از شقاوت قائل خود خبر میدهد چه بر تقدیر تسایم نقل
 و معتمد بودن سند الیه مراد او اینست که رضا را مقید بعدم انکار مایه نمی توان نمود تا لازم آید که در
 مقید بودن قید تحقق نباشد پس رضا از کتم عدم بعرضه وجود نیاید و الحال انطور او اینست که کوزیا
 تحقیق گشته لیکن انکار امامت محبط عمل آنها و رافع وجود رضا گردیده و بر هر عاقل معلومست که این هر دو
 بهیچوجه منافات ندارد **قول** حال آنکه نزد جمیع شیعه احباط خاصه کفر و اشراکست **اقول** دلالت
 دارد بر این که قائل آن را بخط شده زیرا که کار عاقل نیست که تفصیل کلمات عدیده بحکم تناقض جزم نماید
 چه قبل ازین گفته که نزدیک امامیه احباط باطلست و اینجا از کمال بیجائی میگوید احباط نزد جمیع شیعه خاصه
 کفر و اشراکست و ایضا استدلال نمودن بر انفعاد اجماع فرقه بایه کتاب بیار عجیب و غریبست و ایضا
 زیاده برین که شرک محبط اعمال نیست دلالت ندارد و دلالت مفهوم محل نزاعست **قول** و فرار و زنا حد
 سفوست **اقول** فرار صحابه در روز حدتیق و دخول فترین در حکم آیه یا ایها الذین امنوا اذا قیتوا للذین
 کفرا من حفا فلا تولوهم الا دبار و من یولهم یومئذ برة الا من فاقا لقتال او محتجنا الی فته فقد
 باء بغضب من الله ما و اوجهتم و بشن المصلی اجماع معلومست و عفو ایشان بحیثیتی که مطلق مآدا
 ایشان در جرم نباشد مشکوک و الیقین کیزول الایقین مثله و ایضا قول حق سبحانه تعالی و یوم جنین
 اذا عجبتمکم کثرکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثرو لیتم منه
 صریحست و اینکه عمر از ایشان واقع شده و مستحق عذاب نکال شده اند بحکم آیه و ای عفو بعد از آن باری
 نشده پس قول ملا عبداللہ که متضمن جبط اعمال ایشانست مطابق واقع باشد و شاید جنگ حدرا
 بر سبب غشیل گفته باشد **قول** علیها علیها علیها بالاجماع سوره توبه من انحر انزلت **اقول** لعن الله
 الکاذب الغادر الناصب گویا که بے غدر را از امامین کاذبین خادین خود الکتاب نموده و الشاهد
 علی کذبہ عبارت کاتقان لجلال الدین السیوطی فانه قال اخرج مسلم عن ابن عباس
 قال اخر سورة نزلت اذا جاء نصر الله والفتح و اخرج الترمذی عن الحاکم عن عائشة قالت
 اخر سورة نزلت المائدة فما وجدتم فیها من جلال فاستحلوه الحديث و اخرج النجاشی
 عبد الله بن عمر قال اخر سورة نزلت سورة المائدة و الفتح قلت یعنی اذا جاء نصر الله

وفي حديث عثمان المشهور براءة ما اخرج القرآن نزولا وقال الفاضل ابو بكر في الامصار هذا
 الا قول ليس فيها شيء يرفع الى النبي وكل قاله بضرب من الاجتهاد وغلبة الظن انتهى سلمه اخراجه
 سورة برات باشد لیکن این لازم نمی آید که هر یک از آیات آن سوره آخر ما نزل باشد چنانچه در رجوع
 اتفاق ظاهر شود و ایضا معلوم است که جامع قرآن عثمان بن عفان در باب تألیفات به قسم که خود است
 تصرحات نموده پس اخل نمودن آیه السابقین در سوره براءة دلیل بر آخر نزول آن نمیتواند شد و این همه
 منزل است از آنچه در دلالت آیه برطلوب ایشان گفتار نموده شد قوله وخصب خلفت مرتضى كفى من غير
 اقوال انستی که او را اشتباه شده والا ضروریات مذہب شیعی است که خاصیت خلفیت حضرت امیر
 مومنینست قوله زیر که ابو بکر فذكر ان حضرت فاطمة بدست خود در ملک خود پیاده رفته انما قول منع
 فذكر ان فاطمة و تكذیبك بدون او را آورده ساختن به حیثیتی که جناب آنحضرت آورده خاطر ما را از اینجا
 رفت چنانچه صحیح بخاری و مسلم بر آن مطلق است نظر الى آية التطهير قول النبي صلى الله عليه و آله و سلم فاطمة ترضع
 مني مرادها فاطمة از این محیط اعمال نمیتواند شد و قول حق تعالی وان في القرآن حفته واحديث محين
 مطلق است باینکه فذكر در دست جناب فاطمة بوده و تفصیل این امر و بیان این حدیث در کتاب کبیر بوجهی منقول
 خوفا للتطويل باین محل گفتار نموده شد و در سیر ملامعین که از معتدین علمای اهل سنت است و در مقصد قصایین
 عبارات مذکور است که بعضی گویند که حضرت رسول بسوی خیر جناب امیر المؤمنین علی را فرستاد و وصایا
 بردست امیر واقع شد بدان پنج که حضرت امیر قصد خون ایشان نکند و حوائط خاصه از آن رسول باشد پس
 جبریل فرود آمد و گفت که حق تعالی میفرماید که حق خویشان به رسول گفت خویش من گیسند و حق ایشان
 چیست جبریل گفت فاطمة است حوائط فذكر را باورده و آنچه از خدا و رسول دوست در فذكر هم بدین معنی فرموده
 بخواند و از برای منی حجتی نهشت و آن شایسته بوده که بعد از وفات رسول جناب فاطمة پیش ابو بکر آورد و گفت
 این کتاب رسول خداست برای من و حسن و حسین و ایضا و گفته العمال شیخ علی تقی و حاکم در تاریخ خود سید الخط
 ابن مردويه که اینها معتدین اهل تسنن بودند روایت کرده اند که جناب رسالتنا صلی الله علیه و آله و سلم فذكر آنحضرت
 فاطمة علیها السلام عطا کرده و آن دلیل ظاهر است بر آنکه فذكر در تحت نهتن حضرت فاطمة بود در حین حیات
 رسول خدا و بعد از رحلت فرمودن جناب فاطمة از انبیا از دست جناب فاطمة بدر رفت و اینها باقر شارح و
 وغیره مشهور و اهل بکر از جناب معصومه و شهادت امیر کبیر و امیراتین من این همه و سدی است باین چند

ثابت است و معلوم است که اگر همه بدون قبض میبود احتیاج استشهاد و روشهاوت من بشهد الله بطلان آنها
 نبود هرگاه حقیقت حال چنین باشد پس بر تقدیر تسلیم ایمان الی بکر از اول امر این امر ناشائسته باعث حبط
 ایمان اعمال او شد قوله و مع هذا این منع هم بموجب تسکیح ریث مشهور بود این قول حکم بشریت
 کبر و اگر شهرت آن میان متأخرین اعدای اهل بیت مراد است برای او مفید غیثو اندر شد و اگر مراد این است
 در وقت الی بکر حدیث مشهور بوده پس کذب محض است بلکه ابو بکر بان منقرض بوده چنانچه ابن ابی الحدید که است
 اختلاف نموده اری روقت عمر بعضی از صحابه که بموجب حدیث نبوی جعت تقری نموده مرتد شده بودند
 رنجته الیه و رهنه عنه بشهادت زور روح بخس و اضع حدیث را بر مزید عذاب نکال معذب ساخته خود را
 ناکر و انید قوله منع احضار دوات و قلم هرگز از شیخین بطور نیامده آن قول پس معلوم نیست که بزرگان
 و اسلاف شمارا چه ضرورت بود که چنین کذب بر خلیفه شایسته اند و اگر آنهاست گفته اند پس معلوم نیست
 که شاپر خود را مورد لعنته الله علی الکاذبین بیسازید احمد بن حنبل از جابر انصاری روایت کرده که در آن روز
 دعا عینا موته بصحیفة یکتب فیها کما بالایضون بعد از آنکه قال فخالقه فیها عمر و راه سعید
 بن جبیر و عکرمه و عمر سفیان بن عیینة و عمر بن دینار و عمر الجهم بن ابان و عرجانة
 ثمری و احمد بن حنبل و سعید بن جبیر و عکرمه و عمار بن عباس و ذکر فیه ان عمر ابن الخطاب
 قال عسی النبی انه یجرح و من ذل ما ذکره الحمید فی کتاب الجمع بین الصحیحین فی الحدیث الرابع
 من المتفق علی صحه مرسلنا عبد الله بن عباس قال لما حضر النبی و فی بدنه رجال و منهم
 عمر ابن الخطاب فقال النبی هلموا اکتب لکم کتابا بالیضوا بعد فقال عمر بن الخطاب ان النبی قد غلب
 علیه الوجع و عندکم القرآن حسبکم کتاب بکم و فی وایة ابن عمر بن عبد الحمید قال عمر
 الرجل لیجرح فی کتاب الحمید قال ما شأنه یجرح قال الحمید فاختلف احضرون عند النبی فعضهم
 یقول القول ما قاله النبی فقرأ الیه کتابا یکتب لکم و بعضهم یقول القول ما قاله عمر فلما اکثروا
 النفظ و الاخلال قال النبی قوموا عنی و لا یبغی عنده التنازع و امثال این و آیات در صحاح سته و غیر
 بسا نیست هرگز نوشته باشد مکتب بسوطة رجوع نماید اینک گفت مخاطب بخطاب است و فی بقره فی این نبی بود
 جمیع بنی هاشم و اهل بیت درین شرکت را از این حجاب نیست بل بودند لیکن در آنها بودند که با عمر و احزاب
 اختلاف نموده و در حق معتقد که امتثال فرمان جناب نبوی نمایند اما متمرکین نگذاشتند که بعضی از عمل نمایند

نمایند و صدیق ذلک صاری الحسب ان عبد الله بن عباس کان یکی حتی نزل در موعده که در او بعد
 یوم الخمیس و ما یوم الخمیس قال راوی حدیث فقلت یا بن عباس ما یوم الخمیس فدکر عبد الله بن
 عباس انه یوم منع رسول الله من ذلک الکتاب کان عبد الله یقول الزهراء ما احل الین
 رسول الله و بدین کتابه و ازینجا معلوم شد که این جیلوله میان کتاب میان آنحضرت که واقع شد برین شورش
 نبود بلکه از راه شورش و غلطی و فطانتی که ملکه خلیفه ثانی شده بود بعمل آمد قوله باید دید که چه چیزی است
 میزند قول ارسى ملا عبد الله بچاره چه کند که نوکر قنارست ازین جهت چیست میزند و ف
 بخط مستقیم علی حسب اقتراک اینست که اگر مرید بخواهی این معنی از مقتضای خود
 پس بر و خود را زیر بار منت یکی از اولاد افلح ساز تا مراد تو حاصل کرد و قوله و از همین جنس در این
 مثل جعلت سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن امن بالله و الیوم الآخر و جاهداً
 سبیل الله لا یستون عند الله و الله لا ینکح القوم الظالمین اقول و در این ایام و فضیلتها
 حق البیت از علمای متصفین بسیار عجیب است هر چند فایده باینکه ناصب عداوت البیت و منافستات اعظم
 بهره ندارد و از انصاف محض است هیچ بعدی ندارد و با بجماع خود و کتابی که سنی مجمع بین الصحاح است
 تصریح نموده اند باینکه این آیه در شان حضرت علی بن ابیطالب نازل شده و هرگاه طلحه بن شعبه عباس بن ابیطالب
 برهمه یکدیگر افتخار کرده و طلحه گفته من سزاوارترم بخانه خدا زیرا که کلید آن در دست من است و عباس گفت من
 سزاوارترم زیرا که من سبب قیام امام و بان قیام بنیام علی و مود که من سابقم از همه خلق از جهت ایمان من زیاد
 تر از اینها در جهان است و بخواهد این آیه نازل کرد و فضیلت آنجناب علیه ظاهر کرد و انید بفضل این بزرگواران
 اعتقاد یافتند و در این باب ابطال الباطل که در کشف الحق نوشته بعد نقل کلام مصنف گفته اقول لهذا
 یجوز مرئیه انما هی السنة و عدها العلماء فی فضائل امیرالمومنین فضائله اکابر
 قیام الله و کلام الله انما هی السنة الذین امنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم
 و انفسهم و اولادهم و حیاتهم عند الله پس شکی نیست در بر این که از صحابه کسانی که ایمان داشتند و هجرت کردند و
 سیده است و این آیه بر آیات و فضیلت ایشان و جی ندارد و لایما فطما کما انما الله و انما الله
 صفت صفت جهاد و انما ذکر و مود و کفایت جهاد و ایشان در جنگها و در خیر سبب قیام الله و انما الله

پس جناب ایشان ازین آیه بهره نخواهد بود بلکه ایشان از مصداق قول آن سبحانه تعالی و من یولجهم یدمشق
 خذوا فخر و اندازند ای اهل لندن را میرسد که احقر حاضر گفته که مخاطب آیه فارغ از رخسار مومنان اند چرا که
 مذکوره صحت بقوله یا ایها الذین آمنوا جناب خلفا از اول امر ازین وصف عزالی خارج از این
 تنزیلنا عن فی الس پس میگوید این آیات معارضت بآیات دیگر مانند قوله تعالی و یوم حنین اذ
 احببتکم کثرتم فله نغص منکم شبا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدائن
 رضیتموه تعالی یا ایها الذین آمنوا اذ الفیت الذین کفر و از حفا فلا تولوهم الا دبار و من
 دبره الا حقیرا فالعمال و منخیز الی فثمة نقد با بغضب من الله و ما واه جهنم و بلش
 و قوله تعالی و اعلموا ان فیکم رسول قد لوبط لکم فی کثیر من الامور لعنتموه و قوله تعالی لو یقولون
 ما لا نفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا نفعلون و قوله تعالی و اذ اراد انجاغوا
 انفضوا الیهما و ترکوک فاما قل ما عند الله خبر من الله و من التجار و الله خیر الراغبین
 و قوله تعالی ما کان للنبی ان یتکون له اسر حتی یخجن فی الارض فیریدون عرض الدنیا و الله
 برید الاخرة و الله عزیز حکیم و قوله تعالی لو کان کتاب من الله سبقکم لمسکم فیما اخذتم عندنا
 عظیم و قوله تعالی و من اهل المدينة مردوا علی النفاق لا تعلمهم فخر یعلمهم سنعلیمهم من
 شر یدون عذاب عظیم و قوله تعالی و اذ انزلت سورة حکمة و ذکر فیها القتال الی بیت الذین
 قلوبهم مرض یظنون الیک نظر المغشی علیه من الموت و قوله تعالی و اذ انزلت سورة بعضهم
 بعض هل یرتکم من احد ثم انصر فواصر ف الله قلوبهم باهم قوم لا یفقهون و قوله تعالی یظنون
 لترضوا عنهم فان ترضوا عنهم فان الله لا یرضی عن القوم الفاسقین و قوله تعالی و یظنون بالله
 انهم لمسکم و ما هم منکم و لکنهم قوم یفرقون و قوله تعالی و اذ ارایتهم تعجبک اجسامهم و ان یقولوا
 نسمع لقولهم کانهم خشب مسند ف یحسبون کل حجة علیهم هم العد فاحد هم فالتله و الله ان
 یوفکون و قوله تعالی و لا ینفقون الا و هم کارهون و قوله تعالی و اذ قاموا الی الصلوة قاموا کسلا
 بواون المناس و لا یدکون الله الا قلیلا و امثال این دیگر آیات است پس لا بدست که در جمیع این
 گفته شود که مورد آیات مناقب غیر مورد آیات ذمت پس بعضی صحیح آنحضرت همو ممدوح باشند
 بعضی مذموم اس عین مطلب شیعین است قوله ملا عبد الله و دیگر حکما شیعه دست و پا در این اقول

ازین در بعضی کتب مخالفین یافته شده که فرقه کرامیه از اهل تسنن وضع احادیث را تجویز نموده اند لیکن کمال
 گوش نرسیده که علمانیه حکم تجویز کند بر هر باب حکما ایشان نموده باشند پس ناصب عداوت اهل بیت یا از ایشان
 چنین دروغ بیفزوخ باید زبان کلام خاموشی کشد و یا اینکه نشان دهد که کجا ایماه او تصریح بخیر کذب نموده اند
 آری نظر باینکه در خاندان تصوف بسیاری از نعمت مبارک ایشان سینه بسینه میرسد اگر این تجویز هم بسینه
 رسیده باشد محل تعجب نمیتواند بود و قوله تفصیلش آنکه او اهل ایشان فرق نیکو دنداخته اقول بنای این سنیان
 پیوسته بهمانست که قبل ازین معلوم گردیده که ناصبی کلام علمای امامیه را نفهمیده و بخاطر شش رسیده که ایشان
 مثل سنیان فرق نیکند میان اسلام و ایمان باجمله شیعیان از قدیم الایام حکم بعدم ایمان اصحاب ثلثه و غیره
 از اعدای اهل بیت الی الان کرده اند و میکنند از احکام اسلام ظاهر بر ایشان جاری مینمایند چنانچه جناب
 سید المرسلین با منافقین صحابه سلوک میداشت و بنای مناکحت بر اظهار کلمه شهادتینست خواه مظهر مومن باشد
 و خواه منافق و چون اطلاق کافر گاهی مقابل مومن میشود و گاهی مقابل مسلم ناصب عداوت اهل بیت میان هر دو
 امر قیاس نموده پاره ازین مخریفات بقید قلم آورده فرطاس چون نامه عالی خود سیاه نموده قوله و هر گز علم
 ایشان با منکران امامت مثل معامله ایشان با منکران نبوت نبود و امامت هر امام مثل امامت حضرت سید است
 اقول استستزیر که منکر نبوت را مسلم میدانند و منکر امامت را حکم بخروج او از ایمان میکنند چنانچه دوستی
 اما آنچه بعضی جا پاره از فساد اعتقادات بعضی از امام زاده ها نقل کرده پس قول فیصل درین مقام است
 که مشهور و مذکور است بنابر آیات و احادیث کثیره نیست که منکر امامت ایماه اثنا عشر مومن نیست خواه
 علمی باشد خواه خیر آن اری بعضی از علمای ایشان نظر باین که جناب حق سبحانه و تعالی میفرماید تو از شما
 الکتاب للذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم ساجد
 بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر الام و بنابر بعضی احادیث قائل شده اند که امام
 و سادات صحیح النسب خاتم نمیشوند و با اعتقاد کامل ازین جهان انتقال مینمایند لیکن این مذکور است
 و دوستی که عدم ایمان باقیامی اسلام منافات ندارد و هر گاه که این استسته شد پس بدانکه محمد بن حنفیه
 و زید بن علی نزدیک شیعه بنابر احادیث بسیار از جمله مذهب و معین بودند چنانچه خود ناصبیان
 اعتراف مینماید و قال الصادق ما مات محمد بن حنفیه حتی اقر بعلی بن الحسین و فور مج
 زید بن علی بن الحسین احادیث بسیار دارد شده و ایشان ادعا امامت نکرده اند چنانچه واضح میگردد

و اگر چیزی برخلاف آن در لالت و شسته باشد تا آن خواهد بود آری شاید میان امامیه و بربری عبدالمطلب
 اختلافی نباشد پس حال او اگر مثل حال اصحاب شسته و پسر نوح و زن نوح و لوط و عاقله و حفصه و سلمه
 مال باشد چه بحال شیعیان ضرر میرساند قوله مثل زید شهید که بلا شبهه مدعی امامت خود بود و مکررات
 امام محمد باقر و درین باب با هشام بن الحکم مناظره هم میکرد و ازین دعوی مستبردار نشد **اقول** شیخ
 صفیه در ارشاد خود میفرماید که زید بن علی بعد امام محمد باقر فضل برادران صاحب روح و عبادت و تقوا
 بوده و سخاوت و شجاعت موصوف و خروج شمشیر نموده امر بمعروف و نهی از منکر میکرد و طلب حق
 جناب سید الشهدا می نمود و بسیاری از شیعیان اعتقاد با امامت او داشتند و منشأ این اعتقاد آنها
 این بود که چون دیدند که او خروج شمشیر نمود و دعوت میکرد بطرف الرضا من آل محمد گمان کردند که مراد او
 ازین حرف نفس خود است و چنین نبود و چاره عارف بود باین که منصب امامت حق برادر بزرگوار او جناب
 امام محمد باقر علیه السلام است و وصیت کرده بود در آخر وقت بحضرت صادق و سبب خروج او این بود
 که روزی پیش هشام بن عبد الملک خلیفه وقت بود رفت خلیفه امر نمود بآل شام که در مجلس حاضر و
 که چنانچه در مجلس تنگی نماند که زید تا خلیفه نرسد زید گفت که هیچ یک از بندهاگان خدا فوق این نیست که وصیت
 بتقوی نماید و من ترا وصیت میکنم بر پیریزگاری هشام گفت تو خود را از این خلاصی پنداری حال آنکه
 تو از ام ولد منی دید گفت مادر جناب حضرت اسمعیل ام ولد بود و حال این که مرتبه نبوت نزدیک خدا فوق تر از مرتبه
 خلافت است و چون هشام زید را از لشکر خود بیرون کرد زید در کوفه آمده خروج نمود و مردمان بسیار با او
 کردند و آخر نقض بیعت نمودند و او شهید شد و چون خبر شهادت او بجناب امام جعفر صادق رسید
 بسیار غمگین طول گردید و کسانی که بازید شهید شده بودند یک لک و دینار بآنها حضرت صادق
 از مال خود تقسیم نمود استی چون عبد الکاذب الغادر در میان هشام بن الحکم و هشام بن عبد الملک امتیاز نمود
 این مناظره را بر مناظره امامت رجاء بالغیب حمل نموده قوله مختار ثقفی عبدالله پسر صلی حضرت امیر المومنین
 شسته **اقول** پس باید که نام کتاب ابی امامیه را بنویسد تا صدق کذب او معلوم گردد و بنظر احقر حال آنکه
 ایشان بر گزاین حرف نرسیده آری و آیات مختلفه در باب مختار وارد شده و لا کلام فی قوله تا چاره
 شدند و گفتند که مکر امامت کافریت است **اقول** این عزم باطل است که مثل شیطان ترا بضلالت اندازد
 و الا از اول امر مسلک امامیه همین است که مکر امامت کافریت چنانچه مذهب ایشان است که او نیست

نیست قوله اما در اینجا بحث دیگر لازم آمد چون انکار امامت کفر نباشد و محاربه لازم آنکار است و درستی
 که امام تصف خود خواهد بود لاجرم کفر لازم نمی آید و این معنی محال است انهم اقول مردود است بلکه در
 میان محاربه و میان انکار امامت چه محاربه بدون انکار فعلی که حرمت آن از ضروریات دین است
 نباشد اعنی تا وقتی که ایشان بغض علی بن ابیطالب نداشته باشند و گرنه آنحضرت محاربه میکنند و آنجا
 و بمقتضای قلی لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی حرام است بخلاف انکار امامت
 آنحضرت چنان از ضروریات مذمت نه از ضروریات اسلام حرمت آن بیش از امامیه ثابت است نه سایر ائمه
 و آنچه گفته که محاربه لازم آنکار است سخنی است و ابی یعنی چه معلوم است که ابو بکر و عمر و خیمه ها منکر امامت
 آنحضرت بودند و محارب نبودند و همچنین سایر مخالفین را یومنا هذا منکر امامت آنحضرت اندکی نگه محارب
 باشند و اگر مراد تو این است که میان قتل بعد از خروج از اسلام سبب انکار و قتل بعد از خروج از اسلام
 محاربه ملازم است پس باید که اول این ملازم را بدلیل ثابت نمائی و این گفتی که از جمله اقوال انکار
 محاربه بهم است پس می محارب بدون انکار متصور نمی شود زیرا که انکار مع زیادتی است و بسیار از خوا
 افراد است که در ماهیت یافته نمیشود پس چه سبب است که بعضی از افراد انکار که مقارن با صفت محارب باشد
 مستلزم خروج مکلف از اسلام شود و انکار بجز مستلزم آن نباشد قوله اکثر شیعه جواب این سخن باین روش
 داده اند که هر چند قاعده همین با تقاضا میکند که هرگاه انکار چیزی کفر نباشد محاربه با صاحب آن
 چیز نیز میباید که کفر نباشد زیرا که محارب به نوعی است از انکار انهم اقول انصابت اوتی اهل بیت ائمه او را
 لازم است که بمکافات ستمانی بی که در خدمت جنابی که مایه نطق عن الهوی و عن هوا و حی یوسع
 در شان اوست نموده اند و باین بهیوه گویند بگو کدام عالم امامیه چنین سخن گفته و در کدام کتاب نوشته
 اگر صد آنچه بطرف ایشان استناد مینمائی چه اسم کنی که از آن شیعه نمینویسی چگونه عاقل التزام این خواهد نمود
 هرگاه انکار چیز کفر نباشد محارب با صاحب آن چیز نیز میباید کفر نباشد و کدام دلیل قطعی باین قائم شده اگر
 ایخرف تو درست باشد پس باید حال تو که منکر امامت حسین هستی مثل حال شعری بخوش و عمر بن سعد و عید
 بن یزید و بن معاویه و لعنه الله الذین کا قوام محاربیده باشند ولیکن گفتند که این بی العالمین که
 اولی آنکه این کلام محمد بن محمد است بخلاف حدیث یعنی هر یک که نه حدیثی که معنی حقیقی مکان ندارد و انهم اقول
 شک نیست که هرگاه معنی حقیقی هر یک مراد نباشد اقرار محارب بطرف آن مراد خواهد بود که انقدر فی محله و

مجاز یعنی حقیقی نیست مگر اینکه جمیع احکام بی در و می موجود باشد اما اخرج بالدلیل و شک نیست
 که از جمله احکام حرب با پیغمبر خروج از اسلام است بین باید این حکم در باب حرب با امیر المومنین موجود باشد
 لایسما نظر الی ائواله الاخره علی السلام مثل قوله انت منی وانا منک و طینتک مرطینتک انت کفشی
 فان مقتضی ذل ان یکون فی اکثر الاحکام شرایک الا ما اخرج به الدلیل اما آنچه گفته که
 اشتغال جنین کلمات در حق دیگر قبائل هم گفته پس کتب شیعیان نیست تا بر شیعیان محبت باشد و مع هذا
 چیز که با جماع خلافتان معلوم باشد در آن گفتگو بحث است قوله دوم آنکه معنی کلام این است که حرب
 بالتخصیص حربی پس حرب جماعه کثیر مثل قتل عثمان که در آن جمله حضرت امیر هم باشد حرب سول نباشد
 اقول هر که ادعی و قوفی داشته باشد میدانند که جناب سید المرسلین از کمال رافت و شفقت کلامه با علی
 حرب و حربی سلف سلفی را فرموده اند پس یکم تا دین را قتل آنحضرت باین وجه کند که یا حلی یکم را بقتل آنها جنگ
 کند با من جنگ کرده و اگر با تو در حاشی که در جنگی رفیق تو باشد جنگ کند پس چنین نیست که با من جنگ
 کرده است یقین است که او مردود در گاه خدا و رسول است انشاء الله تعالی و شفاعت جناب سید المرسلین
 هرگز شامل حال او نخواهد گردید و قبل ازین خود شش اعتراف نموده که اگر کتاب دین و دراز کار مستلزم
 این است که هیچ یک از ادله سمعیه تمام نشود و الحاح چون حصصیت و حمیت جاہلیت گلو گیر او شده و بطلاق
 پاس خدا و رسول او نمیکند خدا له الله تعالی قوله سوم آنکه حرب یک شریک کفایت است از عدل و قتل
 عداوتی و پرخا هر است که این اشخاص عدل و حضرت امیر نداشته و در حرب ایشان بنا بر عداوت نبوده
 اقول لعنت خدا بر دروغگو سبحان الله انکار عداوت میان حاکمشه و طلحه و زبیر و میان جناب امیر و ایشان
 با وجود حلال دانستن هر یک از دیگری از نظر من الشمس است و اما حال هیچیک عالم مخالفان قسم حرفی
 نزده قوله محض برای رفع فساد امت و هتاف قضا صوابه نموده و بمقامه انجا میاید اقول از اینجا
 هر که می شنود و تف بدینش میکند و چون گاه هست که مریدین ناصب عداوت اهل بیت نظر حسن ظنیکه
 با و دارند از مقتضیات عقل دست بردار شده حرف پر ضل خود را مطابق واقع دانند از جمله از عداوت
 که میان جانبین نبوده از کتب سنیها تر عابیان کرده میشود و این محبت این است تا ناچار شود که ناصب
 اهل بیت هر چند نکشت حمد تا سب با سلاف خود که نکشت بیعت نموده اند کرد و او را حکم نکشت که آنچه در اول
 امر التزام نموده بان فاما باید یعنی آنچه گوید از کتب شیعه و از اقوال امامیه گوید لیکن خلایان علی با وجود

با وجود عدم التزام میتوانست که بر هر مطلب که بآن بر نواصب احتجاج نمایند از کتاب ایشان بیرون افتد و نویسنده
میگوید که رسد احمد بن حنبل در مساند عائشة مسطور است گفت که پیغمبر را بیمار بود و در خانه میخوابید پس
آنحضرت از زنهای خود اجازت گرفت که در خانه من در حالت مرض بسر برد پس آنها اجازت دادند
خارج رسول الله در حالتی که نگیه کرده بود بر عباس مروی میگردد یا پاسبه بهار که بر زمین کشید و بشید
راوی از عبد الله بن عباس روایت میکند که گفت میدانی که این مرد که نام او را عائشة گرفت که بود
گفتم نه این عباس گفت علی بن ابیطالب بود لیکن عائشة را خوش نمی آمد که نام علی بر زبان برده و چنین
در تاریخ طبری مسطور است قال عبد الله فحدثت عن عبد الله بن عباس فقال هل تدانی من
الرجل قلت لا قال علی بن ابی طالب لکنها کانت تعد علی ان تذکره بخیر و هذا فی عدة
القاری شرح صحیح البخاری حیث قال وزاد الا سماعی من رواية عبد الرزاق عن معمر بن
عائشة لا تطيب نفسا له خیر و ابن اسحاق فی المغازی عن الزبیری و لکنها لا تقدر علی
ان تذکره بخیر و قال بعضهم و هذا رد علی من عوانها ایهما التانی لکونه لیتعین
جميع المسافة و لا معظمه قبل هذا رد علی النووی لکنه ما صرح باسمه لا عائشة به شیء
نماید که این امر دلالت میکند که عائشة با جناب امیر کبیر کمال عداوت داشته و مویده این است که آنچنین جناب
امیر و بعضی خطبها فرموده و اما عائشة فادمر کما ضعف رای النساء و وضع خلاف فی صدها
که محل القین و کدام عداوت ازین بیشتر خواهد بود که مفضی گردید بطرف حرب قال معلوم است
که هر که با او عداوت داشته عداوت با خدا داشته چنانکه سید المرسلین میفرماید اللهم و ال مرء الا
و عدا من عدا داه و ازین جا است که ناصب عداوت اهل بیت مثل ثعلب این طرف انظر فی بخیر و چون
که نیز نمی باید انکار عداوت آنها که از بدیهات و متواترات گردیده از کتاب مینماید و حاکم که ثبت نار اثر
را بر خود که ارا میسازد و از جمله عداوت عائشة یکی این است که نگه داشت که امام حسن با وجود اقرار
سید المرسلین دفن نمایند چنانچه این معنی در کتاب مختصر اخبار البشر که از مصنفات علامه اجماع محمد
بن محمد بن عمر بن شامی است و هم در کتاب فی المناظر فی علم الاول و الا و اخر لقا ضللت
محمد الدین ابو الولید محمد بن محمد بن شحنة الحنفی الجلی است و از جمله عداوت عائشة و طهره و نیز امیر
این است که در فصول محمد بن علی بن محمد المکی الماکلی المعروف بابن الصباغ مسطور است فی قصة وقعة

و سیاهی شیخ صحیح بخاری
قال عبد الله بن عباس
انها کانت تکره ان یذکره
فانکلت عائشة عنها
و علی بن ابی طالب
عائشة قلت قال یوحنا
رضی الله عنه ان عائشة
من و ابی عبد الرزاق
عائشة فان طیب
اسحق بن العباس
و لکنها لا تقدر علی
فانهم و غیره

الجل نادى صايدان عائشة ام المومنين طلحة والزبير متوجهون الى البصرة فصار اراح
اعزاز الدين وقاتل المحدثين الاطبا ثار عثمان فليخرج پس هم گاه نوبت بکافير تفسير سيد معلوم
که بهای تعصب کلام معنی از عداوت خواسته که آنرا نفی نمایند و از جمیع عداوتها بکام این بود که ابن ابی حمزة
بن یویدان فاطمة لما مات جاءت نساء رسول الله کلهن الى بنی هاشم فی العزاء لانهما
انها الفرات اظهرت وضوا ونقل الی علی عنهما کلام يدل علی المسرة واز انجمله اینکه چون عایشه
تفاوت حضرت امیر شریف گفت کاش آسمان بر زمین افتاد تا این امر بوقوع نی آید و از انجمله این سرود
الطبا بنی علی قال لقد علمت عائشة بنت ابی بکر ان جمیث المرات واهل النهران ملغوا
علی لسان محمد واز جمله کلام حضرت امیر کبیر که شارح معتزلی در شرح نهج البلاغه ذکر نموده این است که
اینها الناس ان طلحة والزبیر با یعانی ثمر کتبایعنی الباعلی الناس للمصفا حل ما عقدا وکذا
ما احکما فی انفسهما وارهما المساة فیها قد عملا باید و نیست که امثال چنین روایات بسیار است
وگفته می باشد جلد کتابی می تواند شد با جمله عداوت میان عایشه و عثمان بطور تمام دارد و تا این
عن و طعن بسیار آمده و اکثر اوقات بکفر لعن الله نعثل و قتل الله نعثل عایشه ام المومنین بر طرب
اللسان اندر چه جا آن که عداوت ایشان با علی ابن ابیطالب زیرا که عداوت میان ایشان بسیار دیرینه
بود که هرگز بزرگتر از آنکه بکار اصراف روزگار نمی توان بود و احقر العباد از بعض حکما اهل تسنن که
در بیان سبب عداوت ایشان کلام حکیمانگه گفته نقل مینماید و چون کلام او در زبان عربی است ترجمه آن
می بر آید پس بدین انگشت این است که در شرح نهج البلاغه از شیخ خود که ابو یعقوب موسی بن اسمعیل المعانی بود
نقل مینماید که او گفت اول عداوتی که میان عایشه و جناب سیده النساء سید این بود که چون الله با جناب
جناب سیده النساء این جهان انتقال نمود عایشه در شرف اندو اج انحضرت فائز گردید و عداوت عاریست
که میان صبیبه که مادر شیخ فاطمه باشد و پدر او زنی گیر خواسته باشد با هم کدورت میباشد چه خد
ضه حکم نموده دارد و علامه در این افزود که جناب سید المرسلین در اکرام و تعظیم جناب سیده هیچ دقیقه از
دقایق شفقت و رأفت فرو نگذاشت و محبت آن حضرت نسبت بجناب سیده و دو جهان برابر است یا زیاده
نموده و محبتی که پدر را با فرزندان میباشد تا این که انحضرت در مجمع خاص عام علی الدوام میفرمود آنها سیدة
نساء العالمین و آنها عذیلة می بیند عمران و آنها اذا موت بالموقف نادى مناد من جهة العرش

العرش اهل الموقف غصوا ابصاركم لتعبدوا حلة بنت محمد واینها از جمله احادیث صحیحیه اند نه اخبار
 مستغفیه و هم آنحضرت فرموده که حق تعالی میان جناب سیده النساء و جناب امیرالمومنین در دنیا واقع
 نشده مگر بعد ازین که جناب حق سبحانه تعالی بالارسی آسمان بگوای ملائکه نکاح آنحضرت را واقع ساختند
 حدیده دفعات کثیره جناب خاتم الانبیا فرموده یو ذینی ما یوذیهما ویبغضنی ما یبغضها و اینها باضعة
 منی بر دینی مایه بیای پس این چیزها و مانند اینها موجب یادی عداوت عاقله با آنحضرت گردید و بجهت
 مجاری عادات زوجه خوشش نمی آید که زوج دختر ضره را باین مراتب تعظیم و تحمیل نماید بلکه بکثرت از آن
 راضی نمیشود چه جا آن که این تکریم از حد متعارف متجاوز گردد پس هرگاه خارج چنین عداوتها و دشمنیها
 بهم رسیده باشد وزن های مدینه که از زبان جناب سیده شکوه عائشه می شنیدند بعائشه میرسیدند و
 حرفهای عائشه را که در آن میسر میگفت با آنحضرت کریمه نقل میکردند و جناب سیده شکوه عائشه را
 پیش جناب امیرالظهار می نمود و عائشه پیش پدر خود ابو بکر چه میداشت که زوج او جناب سید العالمین
 غیبت دختر خود را کی میتوانست شنید پس این معنی ابو بکر را برین داشت که در بسینه او کینه حضرت امیر
 ناشی گردید و علاوه برین چون جناب سید المرسلین حضرت امیرالمومنین را بشرف قرب علو منزلت
 بنواخت بفضائل و کمالات او را اختصاص داد مزید بر این جد و جحطه بر ابو بکر مستولی گردید و همچنین تخم
 عداوت و کینه در سینه طلحه که عمه زاده عائشه بود و گاه و گاه پیش او هم حکایات سرگذشت خود را
 اظهار میداد و باظهار شکوه و شکایت جناب البیت رسالت دل خود را خالی میکرد و کاشته شد چون
 معلومست که هرگاه شخصی مخوف و شخصی گردید از اهل او مخوف میکرد و همچنین بر عکس بعد ازین آنچه از
 قذف عائشه بوقوع آمد بر یکنان معلومست و حضرت امیر هر چند از قاذفین نبود ولیکن جناب
 سید المرسلین را مشوره بطلاق او میداد تا آنکه دامن عت و حرمت آنحضرت بگردد و کویا منافقین
 تشیع آنها الوده نکرد و جناب سید المرسلین هرگاه هشاره نمود جناب امیر فرمود که عائشه نیست مگر بمنزله
 نعلین از خانه که همراه او بود استفسار باید فرمود و تهدید و وعید بر این معنی میدادند بلکه از بعضی قیاس
 استکشاف این معنی فرمایند و این همه گفتگو با عائشه میرسد بلکه زیاده برین هم می شنید چنانچه متعارف
 که سخن چندان برای شغل نازده عداوت از طرف خود زیاده ای با طعن میسازند و هم غمناک و سخن چندان
 اظهار نمودند که جناب علی و فاطمه ازین ساخته شهادت کردند و خوشتر گردیدند پس بیجان عداوتها

و آنچه بود منصفه ظهور آمد و چون بعد از این پیغمبر خدا با عائشه مصاحبه نمود و ایه بر اوست و از آنچه متهم شده
 بودند نازل گردید حال او مثل حال شخصی گردید که غالب کرد و بعد از اینکه مغلوب شده باشد و او را از
 حاصل شود بعد از اینکه متهم شده باشد پس درین وقت زبان درازیها از او بطور آمد و آنچه او میگفت بجا می
 میسرید و این موجب مزید عداوت میگردد و از این قبل همیشه در وقت جناب پیغمبر خدا از احوال او
 که موجب ید معادات باشد بظن و پست تا اینکه روزی جناب امیر را پیغمبر خدا نزد یک خود خوانده در حالتی
 که عائشه متخاصم بحکم شریف پیغمبر خدا نشسته بود و جناب امیر اثناللام الاقدس شرفیافه در میان
 آنحضرت و عائشه نشسته عائشه بنا بر ناخوشی که داشت گفت که خیر از فیض من مگر حاجتی هستن یا
 و تا اینکه روایت شده که روزی جناب سید المرسلین با حضرت امیر در خلوت راز میگفت چون مشهور
 آنحضرت بطول کشید عائشه آمده خود را داخل نموده گفت کدام امر نهائی دارید که اینقدر طول کشیده است
 پیغمبر خدا از این ادبی که از او بطور آمد و غضب و بعد از آن از جمله اسباب عداوت این بود که از جناب طاهر
 او لاد و کور و اثاث بهم رسیدند و از عائشه پنج فرزندی متولد نگردید و جناب رسول خدا فرزندان فاطمه را
 بمنزله فرزندان او لاد و صلبی میداشت و میگفت بعضی از فرزندان او را که بخوانید پسر مرا و چه کار میکنید
 پسر مرا زده مکنید پسر مرا و هرگاه حقیقت حال چنین باشد چه گمان میکنی در باب وجه که محرم شده با
 از لاد و فرزندان و معذنا به بیند که شوهر او لاد و دختر را که از خیر طبع او متولد شده بفرزندی خود گرفته
 غمخواری آنها می نماید و هیچ دقیقه از عطف و تفریط پدری از آنها دریغ ندارد و ایادیتواند شد که چنین وجه
 فرزندان و دختر و زوج را دوست داشته باشد حاشا که چنین باشد بلکه البته بدید که عداوت داشته باشد
 و بعد از این چیزها که در معرض بیان اید از جمله اسباب عداوت یکی این بود که جناب سید المرسلین امر
 که در و از نامی جمیع صحابه چه ابو بکر چه خیران که در اندرون مسجد بودند بنزد کردند و از هر علی بن
 ابی طالب که بشرف اخراج داد و از آن گمان تقوی داشت که آنحضرت امر بسپاردان فرمود و باز از جمله اسباب عداوت
 یکی این گردید که جناب سید المرسلین پدر عائشه را فرمود که سوره برات را بکلمه رفته بر شتر کهن بخواند و بهوز
 مار سیده او را معزول ساخت و بشرف این منصب علی بن ابیطالب و اما خود را فائز ساخت و این
 غرض منصب یاده بر چیزها دیگر و دل دختر و پدر را مجروح گردانید و باز از جمله اسباب عداوت این شد که جناب
 سید المرسلین با فرزندی از ماریه بهم رسید پس جناب علی بن ابیطالب بسیار مسرور و خوشحال گردید

کردید و همیشه طرفدار می‌بود و آنجا حاجات او از جناب سول الله صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود و از اتفاقات آنکه
 بخو که عائشه متهم گردیده بود و باری نیز همان رخ نمود پس جناب امیر اطهار براءت او قسمی فرمود و بطلان
 آن تمت را تبه ضل الهی بر نهی اظهار نمود که بر همه محسوس و مشاهد گردید و در باب و منافقین را همچو
 مجال گفتگو مانند خلاف آنچه در باب است عائشه گفتگو میکردند و این امر زیاده موجب غلیان جدات عا
 کردید و بعد از آن چون ابراهیم پسر پیمبر خدا وفات یافت عائشه مخفی اظهار ثنات و سرور می نمود و بجا
 می‌رفت و فاطمه محزون گردیدند و حال برین منوال ماند تا این که پیمبر خدا بموضع الموت مریض گشت و دید و این
 مرتضی علی کاشی گاهی قبل ازین مثل این مرض آنحضرت را عارض نشده بود و جناب امیر را گمان این بود
 هیچکس را در باب خلافت جمال این نیست که با آنحضرت بعد وفات پیغمبر خدا منازعت نماید و این سبب
 که وقتی که تمام بزرگوار او و عباس بعد از این که قبض روح پیغمبر خدا شده بود گفت که دست خود را دراز
 کن که با تو مبايعت کنم تا هیچکس بر تو اختلاف نکند حضرت امیر در جواب گفت که آیا کسی متبذل است که با
 خلافت طمع داشته باشد حضرت پیمبر خدا را بیماری طول کشید و روز بروز در نزادید کردید و انفا
 جیش اسبانه نموده ابو بکر و خیر ابو بکر بزرگان مهاجرین و انصار را امر به بیرون رفتن فرمود پس این
 هنگام جناب امیر را دثوق تمام بهم رسید باین که اگر حادثه وفات پیمبر خدا رود و دهد بلا منازعت خیری
 از نظام امرو خلافت او بنظر رسد و بعد ازین که امر خلافت استحکام یابد کسی اجمال این نیست که
 تواند نمود و بعد از آن آنچه از خلف ابی بکر و باز آمدن او مبدئه بنظر آمده احتیاج بیان نیست همچون
 پیشانی زنی ابی بکر جناب امیر المؤمنین با یقین حاصل بود باین که تعین ابی بکر از جانب عائشه بود و هر
 پیغمبر خدا امر بنفستاد بودن ابو بکر فرموده تا آنکه جناب سید المرسلین با چون خبر پیشانی ابی بکر را
 بان هدایت مرضیه داشت بر جناب امیر و فضل بن عباس تکیه نموده خود را به شق تمام مسجد
 رسانیده نماز را مودی ساخت این نماز ابی بکر را بجز تسبیح و تسبیح و ساخته بعد وفات حضرت پیغمبر
 با او گریه و بخت نمود و منصب خلافت را با او اختصاص داد و جناب امیر نشاء این مصیبت کبری را قبل
 عائشه میداشت چنانچه در خلوت پیش اصحاب خود این معنی اظهار مسخود و آنحضرت میفرمود که
 جناب سید المرسلین روقت وفات میفرمود که از کنایه و حیوات یوسف و کفنه بود و اگر انکار
 نموده اجمال نظر باین که عائشه و خصمه هر یکی میخواست که پدر خود را برای خلافت تعیین نماید

عا
 س
 ۸
 ۱

حضرت امیر را گفت که این است

پس چون تقدیرات الهی باند پیران حضرت رسالت پناهی موافق نگردید و این مصیبت عظمی و اهیبه کبری
 از قبل عائشه بان حضرت رسید پس اکثر آنحضرت در خلوت دعای بدر عائشه میفرمود و اکثر تظلم و
 بطرف حق تعالی مینمود و بعد از آن آنچه بر جناب امیر از رهگذر تخلف نمودن او از بیعت گشت مشهور
 و احتیاج به بیان نیست و آنچه فاطمه و حضرت امیر از قبل مکرهات بسبب عداوت عائشه و پدر او رسیده
 زیاده از این نیست که بعضی بیان آید چه عائشه را درین وقت بسبب سلطنت و خلافت پدر با استیلا
 و عظمت شان بمرتبه کمال رسیده و درین وقت جناب امیر و فاطمه با کمال مغلوبیت و ضعف و ذلت
 از ایشان گرفته بودند و فدک و غیره را از تصرف آنجناب بیرون آورده و هر چند حضرت فاطمه بهر
 طلب حق خود بهرات عدیده از خانه خود بیرون آمد و دست دعای آن نموده لیکن اصلاحی خود در سید
 و در جمیع این حالات زهنای مدینه آنچه عائشه از آنها استیلاست مینمود و بجناب فاطمه و حضرت امیر
 میرسانیدند و آنچه ایشان از راه تظلم شکوه عائشه مینمودند پیش عائشه آمده اظهار میکردند لیکن حالتها
 ایشان بسیار تفاوت یافته بود چه عائشه در کمال غلبه و سطوت و جناب معصومه در کمال ضعف
 مغلوبیت و او بر تخت فرمانروایی نشسته و جناب معصومه از جمله رعایا و مومنین او گردیده و ملا
 برین ثنات اصدان یاده از همه چیز دل آنحضرت را میخروشد و میساخت ابن ابی الحدید میگوید که درین وقت
 من بخدمت شیخ خود عرض کردم که تو قائل باین میشوی که عائشه از پیش خود پدر خود را برای نماز تعیین
 باشد شیخ در جواب گفت که ما من پس قائل باین نیستیم لیکن حضرت امیر قائل باین بود و تکلیف من غیر تکلیف
 است ایشان حاضر بودند و من غائب با اخبار چنین رسیده که عائشه بموجب حکم پیغمبر خدا ابو بکر را
 معین نموده و جناب امیر چون در آنوقت و در آن مجلس حاضر بود او بمقتضای علم خود میفرمود و بعد از
 چون حضرت فاطمه وفات یافت همه از واج طاهره جناب سید المرسلین در خانه جناب فاطمه برای عزیمت
 سعادت اندوژ گردیدند مگر عائشه که او نیامد و تمارض نمود و بجناب امیر از قبل عائشه کلامی رسانیدند
 که دلالت بر سفور و خوشحالی عائشه میکرد و بعد از این چون از حضرت امیر برای پدر او بیعت ابی بکر گرفته
 نظر باین که خلافت پدر او مستقر گردید و منازعت خصم باطل عائشه بسیار مسرور و مستبشر گردید و حال
 برینمقال ماند تا وقت انقضای خلافت ابو بکر و عمر و عثمان و حال آنکه درین حالتها و لها پر از عداوت
 بودند و خند و حسد و بغض برتبه در غلیان بود که سنگ را میگرداخت و هر قدر زمان غصب خلافت

خلافت بطول سیکشید هجوم و غموم آنحضرت متضا عفت میکردید تا اینکه عثمان کشته شد و عائشه قبل ازین
 عثمان کشته شود از جمله کسانی بود که فرمان را بر قتل او تحریرین میکرد و هرگاه خبر قتل او رسید گفت که حق تعالی
 او را از رحمت خود دور دارد و آرزوی عائشه این بود که منصب خلافت بطحی که عمزاده او و قزاق که در چون
 این اتفاق نشد و مردمان از وعد دل نموده بطرف جناب امیر رجوع نمودند و بطحی طر فشتاد و چیزی بر
 آنحضرت منعقد گردانیدند و این معنی کجاست عائشه رسید اختیار نکرده و فریاد زد که و اعثماناه
 قتل عثمان مظلوما آنچه بعد ازین در جنگ جبل از و بظهور آمد حیانت که احتیاج به بیان ندارد و قوله
 چهارم آنکه در جمیع افعال اختیاریه قصد داده شرط است تا مورد بدیج و ذم شود انما اقول اگر مراد
 ازین مخرجات اینست که چون فاعل غیر و شر جناب حق سبحان است بندگان او هیچ وجه فاعل مختار
 پس عائشه و احزاب و در جنگ جبل که از ایشان بظهور آمد مختار نباشند پس هر چند این بنابر مسلک شوم آورد
 میتواند شد لیکن حال سائر کفار که با جناب سید المرسلین مقاتله کرده اند همچنین باشد پس اگر اهل حمل درین مقاتله
 معذور باشند کفار هم البته معذور خواهند بود و ایضا در مبدأ مقدمه ناصبت اوت اهل بیت معذورند
 که آنچه گوید و بان احتجاج بشعیه نماید از کتب ایشان گویید پس وجه نکست این همه غیر ازین انفس ناکشین بعیت
 جناب علی ابن ابیطالب که بالفعل در صدد نصرت آنهاست چیزی نگیر نمیتواند شد و ایضا برین تقدیر چون
 آورد شکم نامبارک خلیفه ثانی برزور و قوت بازوی ابو لؤلؤ نکست چون فعل او صین فعل حق سبحان و حق تعالی
 باید معذور بلکه شایع ماجر باشد قوله سلما که محارب حضرت امیر بنابر هر چه باشد محارب بر رسول است
 لیکن محارب بر رسول نیز مطلقا کفر نیست بلکه بانکار نبوت و رسالت کفرست و برای طمع دنیا و مال
 کفر نیست بدلیل آیة قرآنی در حق قطاع الطريق که بالا جماع کافر میشوند که فاسق باشند انما اقول
 باید دانست که مقتضای قول حق تعالی ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره
 واعد لهم عذابا مهینا مجر و ایدار سایندن با آنحضرت کفرست پس محارب با آنحضرت بطریق اولی کفر
 خواهد کرد و اتفاق امامیه برین منعقدست پس بنابر مسلک پیچ خود که انکار کفر محارب سید المرسلین
 ینمائی تا در باب عدم کفر محاربین حضرت امیر چاره جویابی تو بهیچ وجه مفید نباشد اما قوله تعالی
 انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله ویسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا و انهم
 اسد لای بعدم کفر نمودی و حجاب ضلالت و گمراهی در پیش چشم انداختی پس ان مقدمت باین وجه

اجماع اهل اسلام منعقد نموده بر اینکه محاربه بر مسلمانان حاکم محاربه آنها با جناب سیدالاسلامین ندارد و معلوم است
 باتفاق مفسرین خاصه عامه که مراد از محاربه خدا و رسول در این سطور محاربه بر مسلمانان است پس ظاهر
 خارج باشد و این معنی که در آیه اراده کرده شده است ممکن است که در روایت حریک صحیح باشد و او باشد و الا
 و تخصیص جناب علی بن ابیطالب نماید و کلام را از افاده علوم منزلت جناب امیر می اندازد و قوله کسی
 میتواند گفت در حق حضرت موسی که در محاربه هارون تصویر می نمود تا آنکه حضرت هارون بنار می پیش
 آمد الخ اقول تعجب است ازین ناصب عداوت که تا حال مواضع استعمال لفظ را در یافت ننموده بیا بر سرچ طفله
 که او فی تفسیر نوشته باشد غیر ازین پس بنا بالغ مخفی میتواند شد که هرگاه مدعی مطلع قومی بلی از تابعین خود
 بنا بر تادیب جبر و توبیخ نماید آن محاربه نمیتوان گفت و الا لازم می آید که بنا بر روایت صحیح بخاری عن
 عائشة سقطت قلادتی باللبداء و خرج اخلون للمدينة فاناخ الذبی احلته و نزل ففی
 رأسه فجرى قداف قبل ابوبکر و لکدن لکذبة شديدة و قال حبست الناس في قلاده فبی
 انزل بولموت بمكان رسول الله و قد اوجعني میان ابوبکر و عائشة محاربه واقع شده باشد لیکن اگر
 برای اظهار شجاعت ابوبکر چون غلبه بطرف ایشان بوده التزام صحت استعمال محاربه در اینجا نایب نیست
 چون معلوم است که در خروج خود از غوات غیر ازین غنوه که پدر ابا دخر واقع شده آثار شجاعت بروز یافته
 علاوه برین قول حق تعالی حکایة عن هارون لا تاخذن بلحیتی و لا یواسی صلا و لالت
 نمی کند بر این که اخذ موسی محاسن هارون بتقریب محاربه بوده با چه اخذ محاسن چنانچه در حالت غضب
 متعارف است همچنین در حالت رافت و ستفارس احوال بهم متداولست و ایضا بسا اوقات برای
 اظهار عظمت گناه یا برای اظهار نصفت و عدالت و عدم مراعات جانبی و اقریب
 که بمنزله اعضا و جوارح باشند اودم خطاب مینماید که در حقیقت از دل آزرده خاطر نشده باشد و الا معلوم
 که از هارون چیزی قصور بنظر بر رسیده بود و از عدالت شان پیغمبری بعید بود که بدون سابقه جرم
 شخصی را که بر تبه نبوت و امامت فائز باشد مثل حضرت موسی و راجع به عتبت در معرض عتاب قرار
 و لکن تفسیر لنا عذر ذلک المقام پس کلام ما درین بود که محاربه با جناب سید المرسلین کفر است و
 که احکام جمیع انبیایکسان باشد و ایضا کلام درین بوده که هرگاه رعایا و امت با جناب انبیاء و اصحاب
 مجاهد به نمایند کافر می شوند و جناب موسی از جمله رعایا نبود بلکه مرتبه او فوق مرتبه هارون بود و بار

ویز ما دون اطاعت او واجب بود و بخلاف جناب امیر که با او کسانی که محاربه نموده اند از جمله عایا می او
 بودند بالاتفاق چو او در آن وقت امام محسوب بود و بلا خلاف بین المسلمین و اما آنچه از برادران یوسف نقل می
 پس چون آیه نصیحت بر این کج حضرت یوسف از گناه آنها در گذشت و اینها از آن فعل قبیح استغفار کردند
 از ترس بحث خارج باشد لهذا حضرت یوسف مافوق مرتبه نوبت فایز نشده بود و کلام مادر نبی است
 که معجوش با ما آنچه او گفت که جانب یگر نیز ام المؤمنین بود رسول و با پدر حضرت امیر است او را و در پیش
 توجیح نماید آنچه پس او می شود که عائشه چون ام المؤمنین بود لابد است که بنا بر مذکباتی که ابو بکر را
 مومن میدانند مادر ابو بکر هم باشد چنانکه بکر که با ایشان لگد زدند مادر خود لگد زده باشند اگر کسی
 عائشه نسبت با ابو بکر و حیثیت دشت حیثیت دختر بودن و حیثیت مادر بی ابو بکر بی ادبی کرد و حیثیت
 اول بودند از حیثیت ثانی در جوا گفته شود که نسبت بنجاب امیر کبیر هم و حیثیت داشتند یکی حیثیت مادر
 و دیگری حیثیت بی بی پس از حیثیت ثانی اگر بسبب محاربه امام خود سختی نداشتند نزد عقل سلیم است
 که محاربه حضرت امیر کبیر در حقیقت محاربه با جناب سید المرسلین است نه از این حیثیت که با پیغمبر جنگ کردند
 بلکه از این حیثیت که پس از این گویا نفس خود را فدا کرده مصرع حفظ مراتب مکنی زندیق می بردن
 محاربه با سید المرسلین بسیار میگوید و آنچه اقول آری مخالف اصول فخر صاحب بیاید میگردد لیکن
 بشیعیان چه ضرر اگر اصول شیعیان بهم خورد و قوله و اعمال صاحبان محاربه بین جانی زنده اند آنچه اقول
 هر گاه که اعمال صاحب آنها از قبض و تبارکدیکر آنها را مانع نشد کسی را که صلاح از اعمال صاحب ایشان که
 مقرون بنیت صحیح باشد خبر ندارند و خیر از قبیل اعمال ایشان از مخالف و موافق یکوشش سید کی مانع میتوان شد
 اما آنچه از سید نور احمد مشهور نوشته پس البته در نقل تدلیس و تبلیس نموده با جمله است و تم البته نزد
 در حق بیچکس از کفار و مسلم جائز نیست اما تبار و بیاری از اعدا و دیر و اجتناب لازم که حسب اتفاق اگر از دنیا
 نگوید قباحات نباشد لیکن اگر گناه داشته گوید البته گناه بلکه نسبت ناگشای قاسطین و مار قین اگر گناه
 دانسته نکودا یا بمان بیرون می شود چو او در مصوت منکر ضرورتی به اطمینان نموده و مراد نگوید البته مر جا
 گفته باشد اگر گفته باشد همین است و عبارت ایشان هرگز با آنچه فقیر گفته فحاشا گفت ندارد و کلام استغفر
 اما آنچه از سید نور احمد نقل نموده که این ضعیف حدیثی در کتاب حدیث است از کتب مشهوره

یابن مضمون که عائشه در حدیثی از حرب توبه کرده هر چند قصد حرب توانست و حکایت بخبر
 اقول اگر کسی اتفاق روایتی باین مضمون بنظر ایشان رسیده باشد هر گاه در مذہب اهل اسلام و ایش
 متضمن جسم بودن خدا و مکانی بودن او تعالی شأنه مروی شده باشد و چون مخالف ضروری نیست
 محل احتیاط نباشد هیچ وجه مذہب اسلام ضرر نمیرساند پس چنین روایت هم شیعیان ضرر نخواهد رسانید
 زیرا که اگر روایت توبه با هیچ بیبید و جناب ائمه از و تیرانی نمودند و معلوم است که جناب صادق علیه السلام
 عبادت از و از غیر او که اعدائی بین مبین بودند تیرامی فرمودند و در یتقوا ملامت است که محلی از
 کیفیت مذہب ائمه که در باب توبه عائشه و طلحه و زبیر دارند با دلیل و برهان که بر اختلاف احتیاج باین مضمون
 ذکر کرده شود تا آنچه ناصحان و در توبه بهر سه تا کشین حکم بشهرت نموده ظاهر شود که بر تقدیر تسلیم
 صحیحی و از قبیل رب مشهور که اصل که پس میگویم که کافی است در باب و قول توبه عائشه و طلحه
 و زبیر آنچه مشهور است که شیخ مفید در سلسله او یا سر که در باب خراسان با قاعده اشتغال و شت رجوع نمود
 چون از حمده بحث او بیرون نتوانست آمد با و گفت که چرا پیش علی بن صلیبی رمانی که از اعاظم علمای کلام
 چیزی بنحوی و از و استفادہ میکنی گفت من او را نمی شناسم و کسی ندارم که وسیله آشنائی او شود و پیش از
 یکی از اصحاب خود را با او همراه نمود و خدمت رساند و چون مجلس از اہل فضل معلوم بود و صفات
 و تہذیب که مردم از مجلس میخواستند شیخ مفید نزد یک نفر بیفت و میخواست که استفادہ بعضی مسائل
 که در آن آشنائی از اہل بصرہ درآمد و از و پرسید که چه میگوئی در حدیث غدیر و قصہ غار رمانی گفت
 خبر غار درایت است و خبر غدیر روایت و از روایت حاصل نمیشود و آنچه از روایت حاصل میشود چون
 آمد بصری نتوانست که سخن بمانی را بجا گوید برخواست و بیرون رفت شیخ مفید گوید که درین اثنا مرا فلان
 سکوت نماند و لاجرم پیش رفتم و گفتم ای شیخ سوالی دارم گفت بگو گفتم چه میگوئی در شان یک با امام
 خروج نموده با او حرب قتال کرده باشد گفت انکس کا تر است آنگاه استدراک آن نموده گفت فاسق
 گفتم چه میگوئی در باب حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب گفت او امام است گفتم چه میگوئی در باب
 طلحه و زبیر و فتنہ حرب جل که از ایشان بوقوع پیوست گفت ایشان توبه کردند گفتم خبر حرب را نیست
 و حدیث توبه روایت گفت مگر حاضر بودی و روفقی که آن مرد بصری از من سوال نمود گفتم ای گفت روایت
 بودایت یعنی روایتی بر روایتی برابر شد و سوال تو در دست انتی کلام شیخ و ہم تمسک اہل تسنن و

در باب توبه عائشه روایت که حمید بن کزاد در جمع بین الصحیحین فکر نموده اعنی ان ابن الزبیر دخل علی
 عائشة فی مرضها فقالت له انی قاتلت فلانا وسمعت المقاتل یرجل قاتلته وقاتلت
 لود و انی کنت نسیا منسیا و این حدیث دلالت بر توبه او میکند زیرا که معلوم نیست که این شخص
 بر کدام چیز بوده جمال دارد که چون بکام دل خود رسید خائب خاطر از انجا برگردید و علاوه برین
 شتمات اعدا سینه او را مجروح ساخت تا سب میکرده باشد و قرینه برین این که نام جناب علی ابن ابیطالب
 درین کلام مذکور نیست بلکه ذات شریف آنحضرت را بر جل که مشعر بر تحقیقست تعبیر نموده و قد تقر
 فی موضعه انه اذا قام الاحتمال بطل الاستدلال ایضا معلومست هرگاه که صدور گناه متضمن
 حقوق ناس باشد تا وقتی که از عهده آن بیرون ناید توبه از ان بر قبیل نمید و بظاهرست که خطا عائشه
 و زبیر متضمن خونریزی بسیاری از مهاجرین و انصار گردید و بسیاری از اموال مسلمین بتاراج و غارت
 تلف درآمد و ایضا ابن حجر در صواعق محرقة از بهقی روایت نموده که حق سبحانه و تعالی توبه صاحب عیسی
 قبول نمیکند چنانچه گفته ایضا عبد الیهقی لا یقبل الله تعالی لصاحب بدعة صلوة و لا صوما
 و لا عدا لا یخرج من الاسلام کما یشیخ الشعرة من العین پس چون عائشه و طلحه و زبیر بالاتفاق
 در باب حبس با امام حق از اهل بدعت بودند توبه آنها مقبول نباشد و ایضا ابن ابی الحدید که از علمای معتزله
 و از انصار اهل اوثاب نقل میکند که هرگاه اهل بصره بدعت نمودند جناب امیر کبیر برانستر شهابی جناب
 رسالتاب سوار شده جایی قتل گاه بود تشریف بردند پس گذر نمود و جایی که جسد نجس کعب بن سور قاضی
 بصره افتاده بود پس فرمود که جسد او را نشانید بعد از ان فرمود که وای تو ای کعب بن سور کاش علم توبه
 نفع میرسانید لیکن شیطان ترا گمراه کرد پس ترا بزودی داخل ناکه گردانید بعد از ان جسد پر جسد طلحه گذر
 نمود و فرمود که جسد او را نیز نشانید ندان حضرت فرمود که وای بر تو کاش هدایت اسلام بتوفیق میر
 لیکن شیطان ترا گمراه گردانید و تحیل داخل ناکه جمیم نمود و ایضا روایت توبه طلحه را ابن حجر تضعیف نموده
 و اطراف میگوید سند ضعیف جدا و در روضه الاحباب بطورست که مروان چون طلحه را دیده غلام را
 گفت جامه بر سر من کش چنانچه مرا نشانسد تا کار او را یک تیر تدبیر کنم و توان مال من را ز باد باشی غلام
 بموجب فرموده خواجه عمل نمود و مروان یک تیر ز بهر اود بجانب او کشود تیر مروان بر طلحه آمد چنانچه
 پامی او را بر پهلوی پیش بدوخت طلحه بخند نمود و بی توقف از ساق خویش بیرون کشید خون از او

روان گشت و واجتی آن که تیر میبندد و رسید آنحضرت است شد غلام را گفت تا او را بخوابانید تا بآن
 خرابی روحش از بدن او مفارقت کرد و این کلام هم صحیح است که توبه از او تا دوم مرگ واقع نشده و از
 کلام جناب میر است که خطاب بمحضرین نموده در حق طلحه و زبیر فرمودند آگاه باشید قسم بخدا که من میدانم
 که دوستی که بخود تیر بشامت اعمال خود بدترین فعل خود را بقتل دهند و این جبر بدیهه در کتاب عقده
 روایت کرده که جناب علی ابن ابیطالب در جنگ جمل بر طلحه لعنت نموده و هم در شرح ابن ابی الحدید بر روایت
 طلحه است که جناب میر فرمود در حق طلحه و زبیر فرمودند اللهم ان طلحه و الزبیر قطعانی و خطائی الکتاب
 و انکما یحق فاحمل ما یجئنا فانک ما ابر ما و لا تغفر لهما ابدا و این کلام در لالت میکند
 که البته وقت بیست به نشود و اگر با نظر من بشود یا نشود چون این اهل بدعت بودند توبه آنها مقبول نباشد
 بنا بر این بر قضی عالم نمی باشد توبه زبیر و طلحه کلام بسیارستین می باشد این فرموده اند
 خروج از طلال غیبه و بقیه قلم می آید و هذا القدر کافی اثبات المطلوب بنا بر این **تأویلات**
 اهل بیت از رجوع بعضی شیعیان از بعضی قواعد مقرر نقل نموده پس غالب است که اصل فرشته
 باشد و اگر مطابق واقع بود و میبایست که نام کتاب که در اینجا این رجوع و کیفیت جمع بین این
 نموده اند ذکر نماید و بر تقدیر تسلیم چون امامیه اتفاق نموده اند بر این که مخالف حضرت امیر خواه محاربان
 و خواه نه محله النار و حتی لعن و طعن است و حال اینها مثل حال خوارج است نزدیک توبه بلکه بدتر از آن
 پس اگر اینها در باب نجس بودن محاربین در دنیا و حرمت مناکحت با ایشان اختلاف نموده باشند مطلب
 که عدم تحقیق لعن با هیچ وجه حاصل نمیشود قول لیکن حدیث مذکور با وجودی که قابل تأویل است و
 بالقطع معنی حقیقی آن مراد نیست معارض نمیتواند شرایط قطعیه را از قول کفر محاربین جناب میر
 نازین حدیث تنهاستفاد میشود بلکه اجماع امامیه و احادیث کثیره از کتب عامه و لالت میکند فضل عن
 احادیث الامامیه و هر گاه بنا بر احادیث کثیره که در کتب اهل تسنن مسطور است تنها حدیث و فیض آنحضرت
 سخن کفر و نفاق باشد پس وقتی که مقارن با حدیثی باشد یقینا مستوجب کفر خواهد بود و اگر مقام گنجائش
 اخبار یکبار این کفر محاربین آنحضرت بلکه مخالفین معاندین ایشان با ثبات میر و کرده می شد شاید احادیث
 که قبل ازین تقریر با در فضائل آنحضرت مذکور شده کافی باشد اما آنچه از سلسله چرخ خود ذکر نموده پس غرض
 که توضیح حال بزرگان اسلام و کرده باشد هیچ از آن حاصل نمیتواند شد اما اول این بحث آن کلام فرجام

نافرجام اصرار است درین که مذہب حضرت امیر این بوده که امام بحق اوست و میراث پیغمبر با حق است بجناب
 فاطمه زهرا علیہ السلام حضرت فاطمه مالک فک بنابر یہ بود و سهم ذی القربی از ان حضرت است و متعلق الحشر و
 بلکه واجب ہر گاہ ہر زبان خود است ای اعتراف باین امور نمودی پس شبہ نیست کہ انجساب
 خاصیت خود را معذور نمیداشت و اکثر اوقات تطلم از ان مینمود معلوم است کہ اگر خطائی اجتہاد حق
 مسائل جائز می بود ہر باب مدینہ علم کہ بالاتفاق اہل صحابہ بود مخفی نیماند پس بسیار کہ ہر سہ کسی کہ
 از وہ خلافت فک و غیرہ گرفتند معذور نمیداشت و شکوہ و شکایت و تطلم و تخطیہ دیگران جہت حق
 بلکه موجب اثم و گناہ و لا یقول بہ المومنین و اما ثانیاً پس بہت آن کہ ہر گاہ خود اعتراف نمودی
 محارب حضرت امیر کافرست پس ای لی خرد میداند شد کہ کسی با شخصی محاربہ نماید و خون را حلال
 داند و مال او را نہب غارت نماید و ہمہ مذا خود را اثم نداند بلکه با جور و مشابہ حساب کند و با وجود انہم
 آن کس با او عداوت شدتہ باشد و اگر با وجود اینہا اطلاق عداوت نشود پس معلوم نیست کہ با کسی
 کہ نسبت بہ محاربین علی و ابائی بکر ہرگز بدسلوکی نکرده اند جہا عداوت می ریزی مگر این کہ بگوید کہ این
 تعصب عداوہ با شیعیان عداوت نیکم پس از طرف ما همچنین باشد کہ با وجود اہل طعن ازایہ تو عداوت
 نیکم بلکه بنا بر اجتہاد و یکہ میکنم مستحق لعن افستہ انہما لعن میکنم پس باید پیش تو معذور بلکه مشابہ باشیم
 و اگر حال عداوت این است پس میتوان گفت کہ ہمہ بعداً با مشرکین مکہ ہرگز عداوت شدتہ کو جہاد کردند
 با نہما و قتل نمودن انہما از اہم واجبات میداشتند و ایضاً تعجب است از تو کہ قبل ازین بانکہ فاصل حکم
 خود می محاربہ با جناب سید المرسلین ہم موجب نمیشود و الحال کہ محاربہ بین حضرت امیر کہ پیغمبر است
 باشد حکم نمودی اما آنچه فرق میان خوارج و دیگر محاربین حضرت امیر نموده پس اصلاً مقبول خود نمیدان
 نمیتواند شد زیرا کہ کسی اصحاب حمل ضعیف یا بنا بر شبہہ جو خفاقت آیات و احادیث بسیار کہ در فضل و برتری
 و وجوب تکبای ایشان و رکوب سفینہ ایشان واقع شدہ معذور خواهد شد پیش از بنا بر شبہہ خوارج ہم معذور
 میتواند کرد و بدین خصوصاً انہما کہ با حضرت امیر محاربہ نکردہ باشند و چنانچہ عموم آیات دلالت بر وجوب محاربہ
 و انصار میکنند چہن آیت دلالت بر فضیلت مومنین و نماز گزارندگان قاری قرآن اکثر خواستہ گفت این
 صفت ہا بودہ عموم میکند پس چنانچہ ناشایستگی بعضی مجاہدین انصار و اهل سازندہ و محمول شدہ
 اجتہاد می میکنند یا بدفع افعال ناشایستہ خوارج یا ہمہ امت اجتہاد دینی نمیدانند و افعال را اختلاف اصحاب

ملا حظ باید نمود که گاهی خطای ناکشین بحجت علی ابن ابی طالب را خطای جتهادی نامند و معتقدند این اثر
 اینست که ناکشین بر جتهاد خود کو خطا کرده باشند مثلاً بشوند و گاهی میگویند که ناکشین بحجت از خطا
 خود توبه کرده اند و این دلالت میکند بر اینکه بدون حجت شرعی ارتکاب امر حرام نموده و اینست حال کسی که
 دست از تسک غروة الوثقی ابدیت کشیده تابع عمر و بکر شده باشد و ایضا مسلک نامربوط ایشان قضا
 این میکند که حال امام حسین نزد یک ایشان بعینه حال خوارج باشد زیرا که بان اجماعی که ابو بکر امام و خلیفه
 بوده یزید هم خلیفه بوده و شبهه نیست که امام حسین یزید عداوت داشته با او جنگ نموده و ازین خاست
 که از اقوال بعضی از بزرگان ایشانست که ان الحسید قتل حبیب جلداء و اقوال بعضی از بزرگان ایشان
 که آنحضرت را حکم بخارجی من کرده و چون جاهل از حقیقت امر اطلاع ندارد و بناء علیه تکیه بر این حرف
 خواهد نمود لهذا تفصیل از کتب سابقینا نوشته میشود پس میگویم شیخ ابن حجر یکی در شرح قصیده همزی گفته که
 که ابو بکر بن العزبی که از اجله علمای مالکیست گفته که امام حسین شمشیر جد خود مصطفی گفته شد زیرا که
 منع کرده از خروج برای کسی با جماع مسلمانان امام شده باشد و این شهر آشوب اندرانی در مقدم کتاب
 گفته قال القتیبی اول خان جی الاسلام الحسین از جمله آنچه که بر اخرف ناصب عداوت اهل بیت از جاده نصاف
 دلالت میکند اینست که بنویز فصل مسیری حریکت بی راجه بتکلفات نامربوط تاویل نموده حکم نموده که
 دلالت بر کفر محاربین نمیکند و شبهه نیست که اگر تا ویلات رکبیکه او درست باشند حدیث چنانچه بر کفر محارب
 که از جمله حاربین و انصار باشند دلالت نخواهد کرد همچنین بر کفر خوارج پس بعد از این که حدیث را بنا و ویلات
 رکبیکه از افاده امام انداخته باشد اعلان استسک دیدن کم از کم خوردن نیست قولی پس خطا جتهاد
 و بطلان اعتقاد حجتی و مشترک اینست که این خطا جتهاد و فسق اعتقادی صاحب جعل صلا محزون
 طعن و تحقیر نیست از اقول اینکلام دلالت بر کمال عبادت بلکه تفاوت فائل خود میکند زیرا که در باب
 شباحت بمنزله نیست که گفته شود که در کفر ابو جهمل زید مثلاً هر دو برابر بودند لیکن چون ابو جهمل با پیغمبر افترا
 دارد کفر او مجوز و مشروع است و برای یزید حرام با جمله هر گاه با جماع ما و فواصب ثابت گردید که این اجتهاد
 که ایشان کردند اجتهاد نامشروع بود و حرام پس فعلی باین که برای بعضی مجوز باشد که مخالف دلائل قطعی باشد
 و برای دیگران حرام پس عاقل نمیتواند گفت و تا حال این معنی اینچکس از علمای سنیان گفته مگر ناصب
 عداوت اهل بیت که بمصدق قول حق سبحانه مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها کمثل الحمار

محل اسفار و عموماً ایات مناقب معارض است بعبودات ایات ذم که در باب صحابه و اهل مکّه و مدینه
 وارد شده و این چنین اخبار و احادیث که بنی امیه و بنی مردان بر روایات آن متفق باشند هیچ
 برای حافل متبع که در دین داشته باشد و طالب یقین بود مفید نمیباشد اما آنچه از احوال جناب
 حضرت موسی گفت و عجلت بی تاملی را بطرف ایشان رساند نموده پس حاشا که چنین باشد و اصلاً
 و احادیث دلالت بر آن دارد و ایضاً که ام دلیل قطعی خوبی هر یک از مهاجر و انصار ثابت شده
 و از عموماً که معارض باشد بعمومات دیگر چه قسم قطع حاصل میشود و قولی که چون بمعنی تا حال از روی است
 معتبره ثابت نشده و اصل ایمان آنها بالیقین ثابت است شک باصل داریم آنرا قول مقدس است
 باین که اگر نزدیکتر و دخول هر یک از صحابه در عموم ایات و احادیث فضائل صحابه قطعی است پس
 باید بنا بر مسلک کویکی ازین حضرت علی بن ابیطالب لعن بکند باید ناچسب با و اگر این قسم شمول
 یقینی نیست و عموم ایات و حقیقت و نفس الامر مقید است بعدم صدور سباب کفر و ضلالت
 از آنها پس بنا برین خواه مهاجر باشند و خواه انصار هرگاه صدور سباب کفر بثبوت رسد حکم کفر
 آنها باید که درین صورت مفروض نیست که عموم ایات و احادیث متضمنه مناقب مقید است
 بعدم صدور سباب کفر و ضلالت پس تفاوت میان اصحاب حمل و اصحاب معویه هیچ نباشد
 و معلوم نیست که بکدام دلیل فرق میکنند در میان عداوت جناب امیر که بحد تکفیر آنحضرت لعن
 نرسد کوفه نامی آنحضرت و اهلبیت آنحضرت حلال اند و میان عداوتی که بحد تکفیر آنحضرت
 و لعن رسد پس بیابست که در امثال چنین مقامات و دعویهای خود را مقرون بدلائل و برهان
 نقل نماید و الا از معرض اعتبار ساقط باشد و ایضا چون ساحت تاویل و وسیع است هرگاه پیش
 پیرو شد سنیان محی الدین عربی شحاق نارد در باب فرعون بثبوت زبید و گفت ما طاهر
 و مطهر پس عداوت اصحاب صفین چگونه با امیر بریدین اوجه ثبوت خواهد رسید الا معلوم است
 که معویه در هر نماز از جناب امیر و حسنین و عبا و عبد بن عباس تبرمی نمود و روایات اهل تسنن
 نااطبق است و مع هذا افعال شنیعه و اقوال قبیحه بسیار بظهور رسیده که دلالت میکند که ملعون
 یعنی معویه اصلاً از ایمان بهره نداشت و آنکه فی سبب مرجع الفاسق مع لافقه است و این
 الاجمال ابن الحدید معتزلی از شیخ خود ابو القاسم بلخی نقل میکند که ما نال عمرو بن العاص

ملکی اما ترددت قط فی الحادۃ ورنند قیته وکان معویة مثله وایضا گفته که معویة یک
 اصحاب باور دین خود مطعون است و او را با الحاد نسبت میدهند و روایت نموده احمد بن ابی طاهر کتاب
 اخبار الملوک که معویة شنید که موزن اشهدان لا اله الا الله میگوید فعلاها پس موزن گفت اشهدان
 محمد رسول الله فقال لله ابول یا ابن عبد الله لقد كنت عالی الهمة ما رضیت لنفسی
 الا ان نفقون اسهل باسم رب العالمین و در کتاب ابی جعفر محمد بن جریر طبری مسطور است که در وقت
 معتمد امر نموده بود که بر معویة بالاسی منبر را لعن کنند و کتابی که نوشته بود درختو اند و در آن کتاب از جمله
 چیزها که مسطور است یکی اینست که فلانی فحشیت که شجره ملعونه که در کتاب مجید مذکور است بنی امیه اند و در نقلی
 الامة قول رسول الله و قدای ابی اسفیان مقبلا علی حمار و معاویة یقوده و یزید یسوقه
 لعن الله الاربک و الفائد السائق و هم در کتاب ابن ابی الحدید مسطور است که از حبیب بن ثابت مدعی
 که در حالتی که جناب حسین حاضر بودند معویة با عوف در کوفه داخل شد و بالاسی منبر برآمد و جناب امیر را ناسزا
 پس جناب امام حسین استند که برود تا یند امام حسن سلام حسین اگر نشسته نشاندند و خود بر تخت میفرمودند
 ای سیکه نام علی را اگر فتنی منم حسین بدینست علی تو معویة هستی و پذیر تو صحرست و مادر من فاطمه مادر تو هستند
 مرد رسول الله و جد تو عتبه بن بیعه و جد بزرگوار من خدیجه و جد تو قبیلہ پس حق تعالی لعنک بر سیکه
 ز تو کم نام تر باشد از راه جب شرافت علوم و مذموم و قدم اسخ و در کفر و نفاق آشته باشد یکس آنیکه در سجده
 بودند گفتن امین فضل میگوید که عیسی بن معین میگوید من هم امین میگویم و ابو عبید میگوید که فضل میگوید که
 من هم امین میگویم ابو نعرج میگوید که ابو عبید میگوید که من هم امین میگویم و علی ابن الحسین اصغر میگوید که من هم
 امین میگویم ابن ابی الحدید میگوید که من هم امین میگویم و احمد بن حسن بهیقی که از اهل سنت و در کتاب فضائل صحابه
 ایراد کرده است از نصیر ابن عامر که او گفت که من می‌ورزمی در مدینه بهیج حضرت رفتم شنیدم که حاضران همه
 با یکدیگر در حرف اند میگویند دعوی بالله مر غضب الله و غضب رسول الله و پناه بخدا می‌جند از
 غضب الله و خطا رسالت پناهی رسیدم ای یارن چه واقع شده گفتند علی رسوخدا بر منبر خطبه میفرمودند
 که در آن اثنا معویة بر پشت دست پدرش ابو عثمان را گرفته بدر رفتند پس رسول خدا را چشم بر ایشان افتاد
 فرمود که لعن الله العائده المقلود و بیل لامتی من معویة ذی الاستعاذه و در کامل گفته است
 که این لفظ را بر امی شخصی خواند که حق مردمان را بغیر حق تصرف کند و بصاحبش رو کند و در تاریخ گزیده

کرده و در بیان با جرایب الحکیمین مسطور است که چون خبر غدر حکیمین بحضرت امیرالمومنین رسید بعد از نماز و بعد
 پنجگس محویر و عرو حاص ابو احو رسلنی عبد الرحمن خالد و ضحاک قیس ناسرا گفتی چون سحویه شنید او نیز بعد
 ز نماز بن پنج حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه و امیرالمومنین حسن و امیرالمومنین حسین و مالک
 و عدله بن عباس ناسرا گفتی و است شصت و سه سال ناسرا گفتند تا عمر عبد العزیز و دفع کرد و بلید را
 انداخته چنان و ایات در کتب ثنائین را یا است جلد کتابی میباشد که جمعی از انان نوشته شود و مرکب
 الیسویه یکفیه الکثیر لمدایین قد الکثامه و میشود قوله و صل ایمان اینها بالیقین ثابت است
 صل در این قول آنچه معلوم است و یقین این است که کلمه که بود ندا ما اینکه تصدیق قلبی با جابر النبی
 پس حاشا که احدی از مومنین و مسلمین مصنفین را بان یقین حاصل باشد و اخبار بسیار دلالت میکند بر این که
 سحویه و خبره از ایمان بهره نداشتند بلکه منافق و موافقه قلوب بودند قوله بالجمله اجماع اهل سنت است
 قول این جمعی که سانی است تا او شفاعت خلق خود را محفوظ دارند و الا تاویل اقوال و افعال این
 چنین باینکه آنها کفیر نیکو و مذموم و منکر امانت ایشان نبودند صریح است در اینکه این اجماع حاصل شد
 و بهم میتوان گفت که با وجود اینکه آدم امام و پیغمبر و او انسته بر او لعن کند و خون او را بر خود التزم
 آتش است از اینکه تصدیق با امانت و نبوت او نموده باو جنگ کند و سفاح مای او را حلال داند و الا
 بیایست که کسی که باو جویانکه داند که واجب العبود و موجود است و رسول فرستاده اوست حمد نماید و شکر
 و با اهل حق قتال نماید کافر نشود و احوال قوله تعا و احدا بها و استیقتها انفسهم دلالت بر
 ان دارد و قوله چون این یعنی در حق خوارج نه روان بالقطع به ثبوت پیوسته آنها را کافر میگویند و آنچه
 مسلم نیست که بکدام دلیل قطعی این اصحاب جمیع مصنفین و میان خوارج تفرقه نموده به حیثیتی که بهتر باشد
 را این احدها کافر باشند و دیگران در میان مسلمانان حال اینکه خوارج اول حضرت امیر را امام میدانستند
 لیکن بعد از آن تکبیر را از جمله گناه کبیره دانسته قائل شدند که او را به تحقیق امانت بدر رفت و این تکبیر
 محیط اعمال او گردید و اصحاب مصنفین گفتند که او بسبب شاه دادن قتل عثمان که امام بحق بود یا شریک
 خون او شدن امام واجب الایمان نیست و همچنین اصحاب جمعی باین جلیله خون او را واجب دانستند و قتال
 کردن با او لازم شمردند و او را ظالم و از حکام جائز شمار کردند و بسبب این لعن کردن بر او جائز دانستند
 پس بعد فطر و قیق فوقی میماند مگر این که بگویند که اصحاب مصنفین و جمیع عزت و اصحاب و رئیس

بنحیه انستند و مناکحه را با ایشان علیل میفرمود که حکم باطل نارد و چون میکردند بخلاف خواج که آنها حکم بخت
 و حرمت مناکحت هم میکردند و این حق در حقیقت فرقی نیست و هر دو فرقی شرکی اند و درین که بخلاف
 ندلول آیات و احادیث متواتره که در شان جناب علی ابن ابیطالب وارد شده قائل شده اند تاویل
 و دوران کار بینایند و در حقیقت منشأ تفرقه میان خواج و اصحاب جعل و صفین پیش سفیان اینست
 که چون دیدند که بعضی آیات بمجموع دالات بر مدح مهاجرین انصار و سایر صحابه میکنند و بسیاری از احادیث
 که در وقت بنی امیه وضع شده دالات بر خوبی بعضی از اصحاب بخصوصیت هم میکنند و بسیاری از آنها
 در جنگ جعل و صفین با جناب امیر جنگ کردند و قتال کردن با ایشان واجب انستند گفتند که بهتر آنجاست که با
 افعال ایشان را ماول باید ساخت و از اینجا است که آنها را که شستن مقعد خود را بخوبی نمیدانستند
 مجتهد قرار دادند و گفتند که آنها در اجتهاد و خود خطا کردند و چون مجتهد محضی معذورست بلکه شایسته
 اینست که لعن و طعن بهیچ وجه ضرر نرساند و گاهی میگویند که اینها خطا کردند و گناه نمودند لیکن توبه نمودند
 و این بخیر و ان بنی فهمند که آیات چنانچه بر مدح صحابه دالات میکنند همچنین بسیاری از آنها بر ذم آنها
 نیز دالات دارد و بهر دو نصرت و مدح امری است که تعلق به حجت نیست دارد و آن امری است باطنی
 و ایضا آیات بسیاری دالات میکند که کسیکه از او سباب کفر و جفا اعمال ظهور رسد سختی نارد میشود عموماً بدون
 این که کسی را حق تعالی از ان استثنانموده باشد و همچنین کسی که خلاف فرموده خدا و رسول خدا کند معلوم
 که در حق الهیت جناب حق تعالی و رسالت ماب چه سفارشها کرده اند و بوجوب تسک با آنها امر فرموده اند
 و مخلف از ایشان استوجب هلاکت و خلود نارد و انسته اند بدون اینکه احدی از مهاجرین انصار را
 از ان استثنانموده باشند و ایضا وضع احادیث کثیره برای صحابه علی غم الهیت نبوی معلوم و در کتب
 ایشان مسطور و احادیث ذم صحابه خبر نارد از ایشان اظهار عداوت ایشان با علی ابن ابیطالب و سبب
 ان محمل بدون بنار از جمله احادیث مجمع علیها بدون این که در ان شائبه شبهه باشد پس عاقل چگونه با وجود
 این دون ضرورت افعال ناشایسته ایشان را که با یقین معلومست که از ایشان بطور پیوسته تاویل
 دوران کار نمود و دست از متابعت الهیت بردارد و بیک چنین تکلفات مینماید چرا بنا بر آیات مدح
 مومنین نماز گزاران قرآن از وسط امت بودن خواج را مجتهدین انسته اقوام افعال ایشان را
 محل بر خطا اجتهادی نمیکند **قال المناصب علیه علیه** مقدمه بهتم مرد با ایمان که مرتکب گشتن

شود یا بسبب غلط فہمی و شبهہ فاسد مصدر امری شفیج گردد و اور العزیز سبب طریقت نیست بچند دلیل اول فرمود تعالیٰ
 فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر الذنوب و للمؤمنين و المؤمنات و قاعدہ اصولیہ اتفاقاً است
 کہ الا امر بالشئ نمی عرضد کہ پس حق مؤمنین فاسقین کہ محتاج باستغفار ایشان اند استغفار را مورد است
 و لعن سبب عامی بدو حق انما ضد استغفار پس منہی عنہ باشد و لهذا در آخر نماز بعد از تشهد بدو دعا یا تو
 استغفار برای مؤمنین و مؤمنات در پنج وقت شروع شده و دعا بدو لعن کہ دور افکندن از رحمت اللہ
 مقابلہ با امر شریعت کردن پس اہم باشد و دوم الذین یحلون العرش و من حولہ بسبب جملہ
 و یؤمنون بہ و یستغفرون للذین امنوا سہا و سعت کشتی رحمت و علما معلوم کہ ملائکہ ملائکہ
 عرش باستغفار مؤمنین مشغول اند و بدیہی است کہ مخالف مقربان خصوصاً در جناب پادشایان عرض کردن
 موجب خضیب پادشاہ و ناخوشی مقربان ان میکرد و العیاذ باللہ سہم آنکہ شفاعت انبیا برای اہل کبار
 ثابت است پس صورت لعن دعا بدو مقابلہ و معاندہ با پیغمبر خود و جمیع پیغمبران لازم می آید و العیاذ باللہ
 چہارم اہل الذین جاؤا من بعد ہم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا
 بالايمان لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک وف رحیم معلوم شد کہ شان متاخرین است
 ہمین است کہ عامی مغفرت سابقین نمایند و از گنہ و بغض انہا احتراز کنند و ہر کہ خلاف این کند گویا حق
 و دین تلف کردہ باشد و العیاذ باللہ پنجم آنکہ موجب محبت و دوستی ایمان است کہ در فاسق موجود است
 و فسق او محتاج بعلاج مثل مرض پسین علاج آن آفت زده ہمین است کہ ازالہ اثر فسق از او نمودہ آید و ازالہ
 اثر فسق را دو طریق است در حالت حیات امر معروف و نہی عن المنکر و عطا و نصیحت و اقامت حد و تعزیر
 و بعد از موت دعا کہ مغفرت و صدقات و فاقہ و درود و بدیہی است کہ چون شخصی از برادران شخصی صیب
 مبتلا شود علاج او بازالہ اثر مرض میکنند نہ بقتل و از باقی روح چنانچہ در حدیث صحیح وارد است لعن المؤمن
 کہ قتلہ زیرا کہ معنی لعن ابعاد از رحمت و تا وقتی کہ در ایمان موجود است بعید از رحمت تواند شد پس
 لعن در حقیقت سلب ایمان او نخستین است و سلب ایمان موجب ہلاک ابدی است بھزاران رجہ شدیدتر از قتل
 آنکہ وجو علیت مستلزم وجو حکم است و زوال علیت مستلزم زوال حکم پس در مومن فاسق ایمان کہ صفت روح است
 و موجب تعلق و محبت و اہم است بدوام روح پس وجوب محبت او باید باشد بدوام روح و فسق کہ علیت
 است اہل است بزوال تعلق روح با بدن پس جمیع جہات فسق کہ بغض و عداوت و سب و تحقیر و اہانت

نیز بعد الموت زان گردد و تقضیات ایمان که طلب مغفرت و آمرزش است متعین باشد لا غیر و لهذا در حدیث
 صحیح وارد است که لا تسبوا الاموات فانهم قد افضوا الى ما قدهم و او موت و در حق مومن فاستحق حکم توبه
 دارد و در اینجا که عمل بدر منتقطع میکند فرق نیست که توبه عمل سابق را نیز محو میکند و موت عمل سابق را محو میکند
 و چون عمل بدر منتقطع شد محض ایمان نماند که تقضی جویم و نیست بهنتم آنکه حق تعالی بر محض ایمان در عده جنت
 فرموده است قوله تعالى وعد الله المؤمنين المومنات جنات تجري من تحتها الانهار خالدین
 الا کثیره و سوره توبه واقع است پس بعد از توبه و اعتدیل خود استن از خدا حکم کردن بر خدا با آنکه عده خود را خدا
 کند و خلاف عده در حق او تمام محال است قوله تعالى والله لا یخلف المیعاد پس طلب محال است نه توبه
 هم نهایت انجامید قوله مقدمه بهنتم مرو با ایمان اگر مرتکب کبیره شود یا بسبب غلط فحشی و شبهه فاسد مسدود
 امری شنیع گردد و از العین سبائی است بجهت دلیل آن اقول مخفی نماند که ناصب اوت بهنتم غدا و زعم
 باطل خود اثبات ایمان پیران خود کرده و خود آنها اعتذار نماید از آنچه از ایشان بوقوع آمده از افعال فیضیه
 و اعمال شنیعه و از آنچه بیان کردیم معلوم شد که ایشان از اول ایمان شدنه اند بر فحش و تسلیم اعمالی که از
 ایشان صادر شده باعث خلود فی النار و خروج از ایمان گردید که امر غیره قوله اول قوله تعالى فاعلم
 انه لا اله الا الله و استغفر لذنبک و للمؤمنین و المومنات اقول استدلال باینکه آیه فوقی
 درست میشود که ایمان ایشان بثبوت رسد و الافلاک مع ذلک که از دو امر لازم میباشد یا غیره سخن بیاوریم
 لعن یهودن آنها با وجود ایمان بیان آن نیست که از حدیث فاطمه بضعة منی مرادها فقط اذانی و من
 اذانی فقط است که الله ثابت میشود که هر که فاطمه را اذیت رساند خدا و رسول او را اذیت رسانیده و
 هر که خدا و رسول او را اذیت و از او رسانیده مستحق لعن است كما قال الله ان الذین یؤذون الله
 و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره و اعد لهم عذابا مهینا و شبهه نیت که ابو بکر و حضرت
 فاطمه را اذیت رسانیدند حتی حضرت فاطمه با او شان هم کلام نمیشدند تا وفات یافتند پس با او این
 بخروج بکربن از ایمان بودنشان در زمره ملعونین یا احقراف نماند باین که مومن نیز مورد لعن میباشد و نیز
 این در جزیکی را اختیار باید نمود یا خروج او از ایمان یا اجتماع آن با لعن که دوم الذین یملكون العرش
 و من حوله یسبحون بحمد الله اقول در نزول آیه سابقه و ما بعد آن که ناصبی گردنمده در حق
 مومنین ربیبی نیست لیکن کسانی که خدا و رسول را اذیت رسانیده مورد لعنهم الله فی الدنیا و الاخره

والاخرة واعدهم عذابا همينا كشته واز ايمان خارج شده اند از مورد ايات مسطوره بيرون كشته اند
قول سوم آنكه شفاعت انبيا براي اهل كهائرتايشت آنكه اقول شفاعت براي اهل كهائرت و صوفی كه
كه ايمان داشته باشند اما اگر از ايمان خارج باشند فلا وايضا كبره كه تركبان از ايمان بسبب تكاب خارج
نيز از قبيل است كه شفاعت دران نيم باشد قوله چهارم آيه والذين جاؤا من بعدهم فقولوا
ربنا اغفر لنا الخ اقول همچنان كه شان متاخيرين است كه دعای مغفرت براي مومنين سابقين
نمايند همچنين است شان ايشان كه لعن كند و بيزاري جويند از كسانيكه خدا ايشان را لعن كرده و بر حجت
قال الله تعالى للذين آمنوا و عملوا الصالحات الذين في قلوبهم مرض والمرجفون في المدينة
لنغرينا بهم ثم لا يجاورونك فيها الا قليلا ملعونين اينها ثقفوا اخذوا وقتلوا اتقتلوا
و ظاهر است كه مراد حق سبحانه تعالى از والدين في قلوبهم مرض والمرجفون في المدينة و و طرده
بودند كه احكام مسلمين بر ايشان جاري بود في تفسيد الكشاف الذين في قلوبهم مرض هم كه
ضعف ايمان و قلة ثبات عليه و قيل هم الزناة و اهل الفجور و المرجفون فاسر كذا
باخبار السوء عن جملها يا رسول الله فيقولون هزموا وقتلوا و جري عليه سر كيت كيت
فيكسر من بذل لك قلوب المومنين انتهى پس كسانيكه با وجود ضعف ايمان و صدور فحور و كذا
و عذابا متناهي شدند اما كذا اذ اهل ايمان نداشته نيم بعد از ان بسبب امری كه بر ايشان تبع ان فوج
ايمان خارج شدند بطريق اولي از زمره ملعونين و جمله ملعونين خواهند بود و نيز آيه لعان كبر و ج
ان لعنة الله عليه ان كان من الكاذبين مجز لعن است بر كاذب كوايمان داشته باشد وايضا قوله
ان الذين يكفون ما اتوا من البينات والهدى من بعد ما بيناه للناس في الكتاب اولئك
يلعنهم الله و يلعنهم اللاعنون اگر چه مورد اين آيه و گيران اند ليكن معلوم ميشود كه كتمان انزال
سوجب لعن است و اگر چه اولئك يلعنهم الخ و در صورت خبر است ليكن در معنى امر است مثل قوله تعالى
و المطلقات يدربن بانفسهن ثلاثة قروء و در صورت خبر است و در معنى امر است و ايضا
صد الاية عند الخالف موفق بن احمد الملك في الخوان في خطب خطبة خوارزم فيها
من المناقب في حديث طويل الذيل مر قول رسول الله لعلي بن ابي طالب اتوا الضغائن التي
في صدور من لا يظن هالك الا بعدا اولئك يلعنهم الله و يلعنهم اللاعنون هر كه ميلند

که بعد از پیغمبر خدا و رسول حضرت امیر المومنین کردند و از زبان حضرت رسول ملعون گردیدند و مومنین
 شده اند که بر اینها لعن کنند **قولیم** پنجم آنکه موجب محبت **الحاقول** بلی بعضی از اقسام فسق که بر تشبیه
 کرده چنانست که قابل علاج است و باز آله اثر مرض علاج او میتوان کرد و بعضی دیگر اقسام فسق
 بمشابه ضمیمت که اگر در شخصی عارض شود و پدید آید و علاج پذیر نکند و بلکه اگر با اصحاب معاشرت نماید
 سیرت بنماید پس در چنین حالت که از بر یاس و خوف سیرت دیگران بابتد نزد عقل اخراج او از مله
 و تبعید او از اصحاب استحسن بلکه واجبست همچنین حال این فسق نیز چه فسق شیخی از قبیل فسق لشوخته بود
 و ناصب عدالت چون دلیل عقلی نیافت باشد و تشبیه اکتفا نمود لهذا ما هم به تشبیل اکتفا کردیم و الا تحکم
 امثال این چیزها از واجب محصلین نیست **قولیم** ششم آنکه وجود علت تلزم وجود حکمت و زوال علت
 مستلزم زوال حکم **الحاقول** هفتم کلام نیز مثل سایر مخرقات و محملات است وارد میشود بر حکما
 اینکه بمقتضای ثبت العرش ثمة انقش اول ایمان اصحاب ثلثه با ثبات باید رسانید بعد از این باین
 افسانه پیروده ترغم باید نمود زیرا که دینستی که مسلک امامیه درین باب نیست که اصحاب ثلثه از اول امر
 ایمان بهره نداشتند و یادداشتند لیکن بسبب تقویت بعضی از شرائط ایمان بهر گزیدند پس بکار
 قوتی مفید می افتاد که امامیه قائل ایمان ثلثه باشند و یا بدلیل برهان بر ایشان ایمان ثلثه با ثبات
 رسد و دینستی که این از جمله تمنعات است و نیز در تکلیف نیست و آخره مطلقا در تکلیف نیست پس
 کسی درین ارجاع احمال حسنه بجا آورده باشد جزای آن را در دار آخرت خواهد یافت و کسی اعمال سیئه
 و افعال شنیعه کرده باشد بعقاب آن معاقب خواهد گردید پس ما در زوال فسق بر زوال تعلیل روح
 باین باین است باز و ال اثر و ال این با جمیع زوال فسق تا فی مسلم لیکن برای مخالفت نیستی
 و بر تقدیر اول مع عدم مطابقت نفس الاخر ناقص لقوله الا فی ایضا **قولیم** نهم موجب است
 که بعضی عدولت است و سبب تحقیر اهاست بعد از موت زائل کرد و مقتضیات ایمان که طلب مغفرت
 امرشست متعین باشد **الحاقول** دهم این کلامست که هیچ معنی ندارد و موید این قول خود ناصب
 که در باب فیه میان فیه و موت نوشته که توبه عمل سابق را نیز می کند و موت عمل سابق را نمی کند پس معلوم
 که بعد از موت برای عمل سیئه برگزیدن جای آن نخواهد ماند **قولیم** دهم آنکه حق تعالی محض ایمان عده جنت
 فرموده است **الحاقول** این نیز مثل کلام سابق شده و طست به ثبوت ایمان قد ثبت بطلانها

والتضاد و حال بیرون نیست یا اینکه در ایمان تنها اظهار کلمه توحید کافیت یا اینکه مشروط است بشرط
 بر تقدیر اول پس معلوم نیست که ابوهریره در وقتی که اعتقاد لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 لا اله الا الله دخل الجنة میان معین در داده خلیفه ثانی چرا او را زنده و پاس مت خدا و
 او نموند بر تقدیر ثانی تا وقتی که ثابت نشود که متنازع فیم با وجود اظهار شما و تین عمل بشرط انتم
 پس حجت تو از موعض اعتبار ساقط باشد قال الناصب علیه علیه مقدمه ششم از ذکر اعتبار
 امور دنیا در میان بزرگان با هم بسیار بوقوع آمده و بهر دو جانب بسبب آن که هرگز از درجه
 نیستند و مستحق تحقیر و اهانت نکشند مثل آنچه میان حضرت یوسف و برادرانش جاری شد و ما را غیبه این
 همه کس را تعظیم یا کوچکیم چیزی دیگر جائز نیست و ازین بابست نزد شیعه آنچه در میان امام زاد یا بنابر امامت
 اختلاف واقع شد که ایشان نیز تعظیم هر یک را ندارند هر چند بعضی از ائمه مطلق انکار است و در
 پس و چیکه شیعه برای تعظیم همه امام زادها که در میان انصار زیاد از یک معصوم نخواهد بود و با وجود این طرف
 مقابلش را معذور داشته اند و بکنفر او بلکه بفسق او نیز اعتقاد ندارند همان وجهی است که تعظیم متعلقان
 رسول از صحابه و از واجد الهیت بکار میسرند و بهر دو جانب را معذور میدانند و ملاعبه ائمه صاحب الهیت
 بنا بر وقت نظر کمی فی الحکمه دارد برین وجه متنبه شده و منع مطلق را برای کافی ندیده و اختصاص نیست نمود و
 این را در نموده و در دفع او کوشیده با این طریق که گفت و این تمام شبهه است که بر اینصفت لازمست صورت
 شبهه باقی که او ذکر کردن اشاره بدفع آن نمودن اگر کسی بگوید که میتواند بودن که در شخص را بر سر بیاورد
 جماعه مقبول درگاه الهی باشند و در میان ایشان بسبب شبیه و شک و تضامی در امری واقع شده باشد نزاع و بخشی
 بهر دو درین صورت ما را نمیرسد که چیکه طرفین باطن کنیم و تعرض به گفتن نایم و جوابش گفته که این صورت
 مفروضه اگر در سائر الناس از صلیحی است که جائز انخطا اند واقعست محض است اما درین مقام که سخن از ایمان
 که یک طرف مقابل معصوم با دیگری جائز انخطا جائز نیست پس اینصورت را بر صورت مذکوره قیاس توان کرد و
 طرف محاصره بایکدیگر را بر نیستند که یکی معصومست و دیگری جائز انخطا و چون معصوم احتمال خطا ندارد بطرف
 دیگر که از برابر باشد ناحق آزرده نخواهد شد و چون طرف دیگر که جائز انخطا اگر برابر شبهه و لیلی نسبت معصوم
 آزرده شده عداوت خواهد ورزید معذور نخواهد شد که محبت در حمایت تعظیم معصوم منصبش شده
 پس شبهه او اعتبار ندارد در چو شبهه اهلین در عداوت او هم و او را دشمنی بسبب آن شبهه معذور نیست

کلامه و رنجواب خلل بسیار است زیرا که کلام را فرض میکنیم در میان هر دو معصومین که با هم از در گذر
 پیدا کنند و چون هر دو طرف معصوم اند کجا ابلیس و کجا آدم و اینصورت را که از هر دو طرف متعین
 با هم نه خوشی نمایند و اطلاق حق یکدیگر کنند از کتاب اما سیه اشک بسیار بر آیم اول سنا فقه
 حضرت آدم بابت رفع منزلت حضرت ائمه پیرزات خود و مخالفت و حسد آنها نمودن و
 میثاق ملائکات اینها ندان یا وجود رضای الهی چنانچه در مسجوت تبفصیل گذشت دوم
 از روی حضرت موسی و مارون و تحقیر و امانت گرفتن ریش مبارک ایشان و کشیدن روی
 سر ایشان که مخصوص حق است به مجلس اجامی انکار آن نیست سقم و در سجرات که کتاب
 مستقیم است از مناقب اخلاص خوارزم در سبب شمشیر و تکیه حضرت مرتضی با بوی تراب
 نقل کرده که حضرت رسالت سبحانه حضرت زهرا را آمدند و حضرت مرتضی را ندیدند فرمودند
 که این عم من کجاست حضرت فاطمه گفت میان من و او منافضه واقع شده از بیعت
 بیرون رفته و اینجا قیلو که کرده انگاه از حضرت در سجد نشریف برد و دید که جناب مرتضی
 بر پهلوی خفته و سر روی آنجناب خاک آلوده شده فرمود که قم یا ابی تراب قم یا ابی تراب
 و این صحیح بخاری نیز آمده استهی کلامه چهل و یکم آنکه ابو مخنف لوطی بن یحیی از و
 که از عمده اخبار بنی امیه است از حضرت امام حسین روایت آورده اند که کان یبیدی الکافیه
 لما فعله اخوه الحسن صلح معاویه و یقول لوجز الفی کان احب الی مما فعله اخو الحسن
 و این صورتها اگر از روی هر دو جانب بر حق باشد اجتماع نقیضین لازم آید و اگر یکی بر حق باشد
 و دیگری بر باطل عصمت آن دیگر بر هم نشود و هو خلاف المفروض پس معلوم شد که از روی با
 معصوم نیز دو قسم میباشد یکی آنکه از راه تعصب عداوت بود چنانچه بزرگ خبیث را با ابلیس
 اظهار بود دوم آنکه مقتضای بشریت باشد یا بنا بر دلیل که با و ظاهر شده باشد چنانچه حضرت
 سیده الشاه را با حضرت مرتضی بود یا حضرت موسی را با حضرت مارون بود یا حضرت امام حسن
 با حضرت امام حسن بود و این قسم از روی با معصوم که بنا بر مقتضای بشریت یا ظهور و دلیل باشد هرگز موجب
 فسق طعن نمیشود تا در عصمت خلل افتد و چون این قسم از روی در عصمت معصوم خلل نکند و در عصمت
 خلل نخواهد بود و بطریق اول آورده بچون پیش منقول شده اما تفریر قول نوعی را کرده که جوابش چیزی تواند داد و ممکن

که گفته اگر کسی گوید که شاید حاکم را برادر امر حسی را یا اصلاح حال مسلمین را خواسته باشد که قمر در بند آن امر
چون سبب بجماعه بل العتبی صریح بود ایشان تقضای انسانیت و آنکه آدمی مجبوس است که قمر و خطبه
خود را خواهد از آن جمله برادر آنزده باشند و اظهار آنزدگی کرده باشند و در کلام اهل بیت سخن
بعد از رضا از بخت واقع شده باشد و از آن طرف مطلقاً رنجش و عداوت نبوده با و جواب این سوال را
در کلام طویل داده که چنانست که چون حضرت امیر تقضای آن طبعه معصوم است و اصل حق است
شرعیه نشاید تا بر خلاف حق مخالفت ابرار نماید پس حال او با جماعه شیعیان چه حال صلاحی است باشد خود را
له و این جواب نیز بچند وجه خلل است اول آنکه حضرت زهرا نیز بقتضای آن طبعه معصوم است و علی الاطلاق
حضرت امام حسین و حضرت آدم پس نشاید که این اشخاص بر خلاف حق مخالفت معصومین
نمایند پس ما هر دو جانب حق باشند و اجتماع ضدین لازم می آید یا احدی از این معصومین باشد
دوم آنکه در بعضی اوقات تقابل در میان اصوب و صواب میباشد و گاهی در صواب خطا که فطری است
در حق مجتهد حکم صواب را در پس خلاف حق و در هیچ جانب نیست انتهی کلام مخالف قولی که تقدیم
آنزدگی با اعتبار امور دنیا میان بزرگان با هم بسیار بوقوع آمده الی آخره اقول اعتقاد
علمای شیعه از متقدمین تا آخرین در امثال این امور نیست که اگر کسی از امام زادگان یا امام در مقام انکار
امامت باشد و با آدم آنبر بهین عقیده فاسده باشد و قویه نگذرد باشد و علمای فخری الناست بهنجین
در امور دنیا اگر امام را آنزده کرده باشد امام حق و جبریم او نفی نموده با یقیناً محل لعن طعن است ما بر آن
حضرت یوسف یس قریب آن طبعی است باینکه حضرت یوسف حق و فرموده قال الله تعالی حکایه عن یوسف
لا تعزب علیکم الیوم یغفر لکم و هو ارحم الراحمین و اما امام زادگان پس اخبار و احادیث در حق
انها مضطرب و متعارض است و بچگونگی که بزرگتری ترجیح نیست لهذا از نامه انحن ایشان باز نمانده ایم
خلاف آنکه که بتواند از احادیث صحیح متواتره اذیت رسانیدن ایشان بر جاست طبعه و حضرت امیر المومنین
و حق و نفی مؤمن ایشان را از انابت بزرگتری هر یک از ایمه واحد بعد از امد از ایشان متحقق است و از
ضروریات مذبح شیعه است که هر که منکر امامت یکی از ایمه باشد فخری الناست اگر چه طبعی است باطل باشد و لب
حدیث مانند کلینی و من لا یخضر از این احادیث معلومند من سنا فلیرجع الیهما و ابضا و حسی که نواصب بر
تعلیم و توقیر ابوبکر و عمر با وجودی که با حضرت پیغمبر مطلقاً و ملت باهانت نداشتند و امانت و تحقیر و سب لعن

بر وجهی با وجود این که عم رسول خدا بود مقرر کرده اند شیعه اثنا عشری بری بر مرقی از نسل همان
 نبی بوده اند و پیغمبر و نمانده از جمله مسلمات میان اهل اسلام است که آنچه از امور سمعیه ما و نه قطعیه
 نبی باشد اگر قطعی الصدور باشد تاویل آن نبوده موافق قطعیات می سازند و اگر قطعی نباشد گاه
 که نیز نمایند و گاه بقتلیم و اول می سازند و از بین یل باید انگاشت اینکه هر کار بدلیل قطعی عقلی ثبوت
 رسیده که هیچ سبب و تقاضای محکم مکانی نیست آنچه از سمعیات مثل قول حق تعالی داده فوق آید بهم و جاء به
 والملک صفا و سخن آقرب الیه من جبل الورد می باشد تاویل مینماید و همچنین است
 حال تاویل ایت جبر و اختیار که یک از مجرّه قائلین بالاختیار ما و اول می سازند و علی هذا القیاس تاویل
 اهل اسلام است خصوص ایتی را که دلالت بر صدور رگناه مطلقا از انبیای قبل بعثت و بعد از آن میکند
 اگر سمعیات معارض قطعیات نباشد و هست حمل آن بر ظاهر چه اگر چنین نباشد کتاب و سنت از منبر
 حجت ساقط میشود و ارسال سل و نصب امام عا که از فائده میگردد و هر گاه این دانسته شد پس طریقه فقه
 مرضیه اثنا عشری را بهم اندر شرفا و مکرمه در باب اخباری که متضمن وقوع ملال فیما بین معصومین خواهد
 اصناف انبیاء باشند و خواه اوصیا اگر مرتبه قطعیه الصدور رسیده باشد تاویل نیست بطرف یکی از
 وجوه سیده مر الزام الله و قبیل قوله الا ولی والذنبه للغير چنانچه با اتفاق اهل اسلام
 محمول است بر آن منازعت ملکین نزدیک حضرت داود و اگر این نزاع فیما بین معصوم و غیر معصوم باشد
 پس تا و خطا حلا علی الظاهر که اعرف جزا بطرف غیر معصوم خواهند نمود بعد از انکار و ایت نزاع
 بر مرتبه حجت رسیده با و معذرا اگر این نزاع از قبیل انکار نبوت نبی امامت وصی باشد و یا از قبیل حج
 و قتل ایشان و یا یکی از احفاد ایشان باشد و یا از قبیل غصب حقوق ایشان باشد و ایشان همیشه
 بطاعت بعد بطاعت جفا بعد معین از دوست او قتل نموده باشند و او برین عداوت مرده با و این
 امور بطریق قوا تر پیش ایشان به ثبوت رسیده باشد شبهه نیست که در اینصورت تبر نمودن از خود و کف کردن
 بر او از جمله عبادات می انکارند از او کمال یان خود می شمارند و درین باب باز ایشان به وجهی صریحی
 که از احکام خاتم النبیین باشد مثل اهل لب و غیره چه جا آنکه وقتی که خصم ایشان یکی از نبی و نبی
 قبول قبایل عرب بوده باشد چنانچه ابی بکر و عمر چون بنا می گفتندی ناصب بر اصول و فقه را
 اندام جمعی از اصول ایشان بیان کرده شد تا با الکلمه تکلیفات ناصب عداوت اهل بیت که از ایشان

معین و امام المشککین عن اب عن جد بوراثت باورسیده از محل اعتبار ساقط گردد قوله اول مناقشه
 بابت رفع منزلت حضرت ائمه بر منزلت خود و مخالفت حسد آنها نمون از قول اگر چه بعد از کفر قاعه
 کلیه آنفا تمسید یافت احتیاج این نیست که انسان باید در توضیح جواب چنین شبهات خود را مشغول سازد
 لیکن نظر بر اینکه مباد بعضی از جهالی اجمال را محل بر عجز نمایند گفته می شود که این حرف تو بر امتی و
 مفید می افتد و که اول با ثبات میرسانیدی که اصحاب ثلثه و اصحاب جمل و صفین معصوم بودند و چون
 این بالاتفاق باطل است پس هیچ وجه برای تو خیر از مذمت ثمره ندارد زیرا که دانستی که قاعده محمد
 مقتضی اینست که افعال و اقوال ناشایسته اینها محمول بر ظاهر خود باشند و همچنین آیات و احادیث
 و قول صحابه که در مذمت آنها وارد شده بحال ما بدون تصرف تاویل واجب العمل بخلاف آنچه از اخبار
 احادیث و آیات ظنییه الدلالة که برخلاف مقتضای محضت من ثبتت عصمتهم دلالت داشته باشد که
 آن بالضرورة ماول و یا مطروح خواهد بود چنانچه بالاتفاق علمای اهل اسلام قاعده مقرر است که
 آنچه از آیات و احادیث که برخلاف قطعیات دلالت داشته باشد یا می اندازند اگر قابلیت آن داشته باشند
 و الا ماول می سازند و هر گاه این موضوع پیوست پس روایت حسد حضرت آدم یا حوا چون از قبیل اخبار
 احادیث میتوان شد که اصلا اعتنا بان نکنند یا اینکه بگویند که حسد ما و آدم بمقتضا آن محل نماید از
 قبیل ترک اولی است عموما یا برای انبیا خصوصا یا اینکه بگویند که چون این حسد در پشت و یاد عالم
 ارواح بوده و آن در تکلیف نیست پس شاید امثال چنین چیزها در عالم از انبیا منع نباشد و یا
 اینکه بگویند که آنها را غبطه شده و استعمال حسد بران مجاز گردیده و الله تعالی قول دوم از ردگی
 حضرت موسی حضرت هارون و تحقیر و امانت به گرفتن ریش مبارک از قول اول این که اصلا اینها
 ندارد و بخصوص غضب و آن روی ایشان و بر تقدیر تسلیم چرا نمیتواند شد که از هارون ترک اولی صادر نشد
 و موسی چون مطاع لازم الاتباع هارون بود میرسد او را که بران ترک اولی مواخذه نماید یا نه
 که اولی را میرسد که مقتضای حدیث نبوی و اخبار و اذا بلغوا هشرا اطفال را ضرب تا ویب نمایند بر گردان
 نماز کو بالاتفاق بر اطفال ترک نماز حرام نیست و ایضا میتواند شد که این تاوید که از موسی در باب نماز
 بعمل آمد که هارون ترک اولی نشده باشد از قبیل ترک اولی باشد هر چند از مکران در حق نبی موسی
 علی ایمنی که اگر موسی تسلیم المؤمنین از وجه رسول خدا بران حرکتها که ابو بکر گاهی طبایع و گاهی اندر زده

سواد بی مثل ابی بکر بنمود لا اقل حکم بفسق نموده می شد و از بزرگی ابوبکر چیزی نگاشت و قتل الامور از آن
 عافی ناک قول سوم آنکه در بحر المناقب که کتاب معتبر شیعه است از مناقب اخطب خوارزم در سبب شمیة و تنکبیه
 حضرت مرتضی که با بوتر است الخ اقول ظاهر انا صبح بعم باطل خود اخطب خوارزم را از علما و رواة
 شیعه می نکارد و این نعم او ظاهر البطلان است چنانچه علما باین تصریح نموده اند پس صلاحیت ندارد
 که با پنجه از کتاب او مسطور باشد شیعیان احتجاج نماید و شیعه که از کتابهای اهل تسنن نقل بنمایند بنابر
 الزام است باجمعه قطع نظر از آنچه گفته شد و آیات مکتبی بودن آن حضرت باین تراب کتاب صحاح و غیر صحاح
 ایشان و همچنین در کتاب مامیه مختلف وارد شده پس آنچه او از بحر المناقب نقل نموده متیقن الوقوع نباشد و
 تقدیری که باشد هیچ بان قبل از این تفصیل گذشت و هم چو لی که در باب موسی یار و ن گفته شد همان
 اینجا هم می تواند شد که لا ینفی قول چهارم آنکه ابو مخنف لوط بن یحیی از وی که از عمده اخبار بن مامیه است
 از حضرت امام حسین روایت آورده اند که کان یبک الکواحه لما فعله اخوه الحسن من صلح مویة
 و یقول الخ اقول این ابی بعد از معتزلی بعد ذکر بعضی از اراجیر که در جنگ جمل بعضی مجاهدین خوانده اند
 این عبارت گفته ذخرها ابو مخنف لوط بن یحیی فی کتاب قعة الجمل و ابو مخنف مر المحدثین
 و منیری صحة الامامة بلا اختیار و لیس من الشیعة و لا معددا من رجالها انتهى و تقدیر
 تسلیم میگویم قبل از این موضوع پیوست که هر گاه یکی از سمعیات مخالف اصول قطعیة باشد لابد است که با طرح
 کرده شود و یا ماول پس روایت ابو مخنف مسطور بر تقدیر تسلیم صحت نقل چون مخالف امامیه است از محل اعتبار
 ساقط باشد اما اول این بجهت عصمت و ثانیاً بجهت اینکه پیش امامیه مقرر است که هر یک از جناب ائمه
 با پنجه مامور بوده اند پس امام حسین چگونه بر مصالح امام حسن که بان از جانب خدا و رسول خدا
 مامور بودند زبان طعن می کشادند و ثالثاً بجهت آنکه جناب امام حسن محل احتجاج و عذر مصالحه با اهل
 واضح و جواب این مبرهن ساخته پس حضرت امام حسین چگونه عذر آن حضرت را قبول نمی فرمودند و رابعاً بجهت
 آنکه هر گاه این مصالحه و بیعت معویه یا تقدیر پیش امام حسین قبیح بود چرا خود با او بجنک پیش نیامدند
 و عهده مصالحه بکنند و بعد التیاء التي میگویم که بکرات بعرض بیان آمد که امامیه را بنای تبرر بر حجاب
 ثلثه و از باب ایشان مختصر را از وی خبر و بلکه هر که منکر امامت ائمه شاعشر باشد امامیه بر او من میکنند و همچنین
 شخصی که منکر یکی از ضروریات مذہب امامیه باشد چنانچه سایر اهل اسلام کافر و ملعون میدانند کسی که منکر

یکی از ضروریات اسلام باشد قوله در حدیث تقوی بالله ولی مغل غواهر بود و هو المدعا و صحابه کرام را که با حضرت
حضرت زهرا و زینب کبری و غیره از رویه با وجود آنکه از قیاس بیل بود و آنرا قول مرد و دست باینکه اول عدالت
و تقوی کفر فرج ایمان است مع اصل ثابت باید نمود و مکنه با ثبات باید رسانید که میان معصوم مخالفت چیست
چه امامی این قبول نمیدارند و آنچه در محل استدلال بدان ذکر نمودی مستحق است چنانچه در فستی مخالفت و حدوت
بلکه محاربه میان اصحاب ثلثه و عاشقه و طلحه و زبیر با جماع ثابت است سوم آنکه با ثبات باید رسانید که مخالفت ابوبکر
و عمر و عاشقه و طلحه و زبیر و معاویه با جناب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب مثل مخالفت معصومین بوده الامید
شد که بعضی از انواع مخالفت مثل آن که از رکنه ترک اولی باشد و بعضی نباشد و بعضی از انواع آن بفسخ
و کفر بود و اینها مثلث و یا هشت عین باطل است چه ما میدانیم که مخالفت جناب فاطمه با حضرت علی و مخالفت جناب
امام حسن با امام حسین موسی و یارون بر تقدیر تسلیم و التزام بالا بلزم مثل مخالفت ابی بکر است با عاشقه وقت
طیایچه و لکن دون بلکه کمتر از آن مخالفت ایشان با علی هرگز مثل مخالفت ابی بکر با عاشقه نبود و بالضرورت و الهیه
که امام جعفر از این خواهد کرد که مثل مخالفت ابی بکر است با عاشقه مخالفتی که مخیر شود یکشت میدان بعضی از مخالفین
نفس نه برادر آن حضرت باشد و او بگوید که بچه جرم خون سلمانی را علل میدانید و کسی مطلق اعتبار با او
نکند و همچنین نوبت بجای رسد که سرور و اراده بضعه رسول در حالتی که آن بضعه وضی زبیری با بالاتفاق
رسول در خانه باشند برای گرفتن بعیت حویر یک یک بمنزله هار و فایض باشد همه جمع کنند تا خانه و میانه
بسوزانند و باز باین قصه را نموده آنچه رسول خدا بضعه خود که حق سبحان و تعالی بر پاکیزگی و عصمت او گواهی داد
و جنب نبوتی در حق او سیده نثار عالمین فرموده و مرتبه او فوق مرتبه مریم بنت عمران بایستادگی آن اتفاق
بوده عطا نموده باشد یا میراث باور سیده باشد بچهارم و زود و غلبه استانند و آنرا از مقتضیات جهاد
خود قرار دهند و او را بر مرتبه که رسانند که از دنیا از ایشان نماند و و خصمها که بود و عهد نماید که البته پیش
و رسول از آن باطل نماید و همچنین نوبت بجای رسد که با کسیکه بالاتفاق پیغمبر خدا و حق او فرموده باشد
حرب اکبر علی مع الحی و الحی مع علی محاربه نمایند و در قتل کردن او هیچ وجه قصور نسازند
از جمله اجتهاد و شمارند و کسی را بگویند که این حد فضا را شیعیان از پیش خود می یافتند بلکه براتر پادیه از آن
آنچه گذشته در کتب معتبره سفیان موجود است اگر خوف تطویل نبود و تفصیل با ذکر اسامی کتب و را بخوانند
این مذکور گشته بیان میشود اگر معتمد کسی را شکی در پیشی با رجوع نماید بکتابی که بمحمد الله تعالی و توفیق با کمال

بسط و تفصیل و با دلایل و براین جانبین در هیچ مذنب یا مجرمی این چنین منصفه نظر و رسید و الله اعلم
 حواله دوم آنکه در بعضی اوقات تقابل در میان اصوب و صواب نیز میباشد و گاهی هر صواب خطا که نظر بدین جهت
 مجتهد حکم صواب دارد پس خلاف حق در هیچ جانب نیست اقول پوشیده نماند که اگر دو کس باشند یکی از آنها یک
 مندوب باشد و دیگری ترک نماید این را محسوس تا حال تعبیر بحالفت نموده و لکن تذکره آنرا در این فنقول
 اگر تمنا ای بر آن کسی ثابت نماند که مخالفی که میان اصحاب ثلاثه و اصحاب جمعی و اصحاب صفین میان این اصحاب
 علیه السلام بوده مثل فعل مندوب ترک گفت هر چند نوبت باباحت سفک و بلکه نوبت باباحت و تغییر
 و تبرأ رسیده باشد پس باید که دلیلی بر غائی برین سیاق و هرگاه این اثبات سانی بعد ازین بر ما
 واضح ثابت نگردد که این باباحت سفک و لعن و طعن مندوب مثل باباحت خوارج و اصناف شریکین خود
 مسلمانان نیست بلکه آن حرام است و این مندوب معذور نیستی که باز در عالم تقدیر برای تجربه و خیر خا
 و خاص خود نیست چه مراد و وقتی حاصل می شد که بنا بر قواعد امامیه اصحابی مستحق لعن بشمار آیند
 چون از ممنوعات این اندوهی محال یا بکوز خواهی و قال الناصب علیه علیه مقدمه نهم هر عقل
 چون بوجدان خود رجوع کند و حال دیگران را هم تجربه نماید یقین میبرد که در اوقات بسیار او را سبب
 و ادب مدید شده یا بسبب و احاطت غفلت از مقررات و سمیات بلکه بدیهات هم رو میگرداند
 آن حرکتی و کلامی از وی بیاید و در بعضی اوقات این غفلت مستمر میماند و در بعضی دیگر زود متنبه شده و
 خود عود میکند و این از لواحق بشریت است که بنی غیر نبی و معصوم و غیر معصوم و ولی و غیر ولی و غیر
 عالم و محیط است اینقدر هست که انبیاء را از پیشگاه حضور خداوندی زود متنبه میسازند و در غفلت
 نمیگذرانند و دیگران این تنبیه قریب از غم نیست دلیل این دعوی از قرآن مجید و سنت پیامبر است
 و روایات بی شمار است اول آنکه حضرت موسی چون از شجره ندا می آید رسیده و یقین معلوم فرمودند
 که تجلی الهیست که کلام میفرماید و اما بالقامی عصا میماند و در ین حالت اصلا خوفی و خطره از هیچ مخلوق
 نباید کرد که حضور قادر و الجلال و الحفیظ با کماست باز چون عصا خود را بصوت مار متحرک دیدند
 بی اختیار فرار نمودند و اصلا پس پشت ندیدند تا آنکه در عین کلام تنبیه واقع شد که لا تخف این
 کلامی است که المفسرون و مفسرین مقابله بسا حرا و فرعون که بوجوب عده صاوقه آبی یقین
 که مار غلبه بر این با خواهد شد قوله تعالی یا ایها النصارى و ما تبعکم الغالبون باز چون اسرار

ساحران بیهیت مجموعی سنا و عصا بارانداختند و شور و شغب نمودند بی اختیار خوف و دل
 حضرت موسی بگریه میفرموده تعالی فاجعل فی نفسہ خیفۃ موسی قلنا لا تخف انک انت الاهی سوم
 در وقت مراجعت از طور و اطلاع بر کو ساله پرستی قوم خود و گمان آنکه حضرت ابروین در شیعیان لشکر داری از این
 بدعت تقصیری فرموده باشند و ثوران غضبانی برین کار افتد راستیلا غفلت شد که صلواتی بر ایشان
 که حضرت پادشاه صومست و پیغمبر است و از معصوم و پیغمبر رضا بکفر و بدعت درین امر عظیم چه قسم خواهد
 چهارم در وقتی که با خضر عهد بستند که صلوات را جریات شما سوال نخواهم کرد چون امر عجیب دیدن آن
 عهد بخاطر ایشان نماند و با شکایت پیش آمدند تجمیع حضرت ابراهیم باوصف دانستن کفر قوم لوط و ستم
 عذاب بر آنها و اعتقاد آن که حکم الهی بآنست که در شفاعت آن مجربان مجادله آغاز نماند و فرموده
 تعالی فلما ذهب عن ابراهیم الروح وجاءته الملائکة لئلا فی قوم لوط ان ابراهیم حلیم
 اواه منیب یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک و انما هو انهم عذاب غیر
 مرد و کشتم آنکه حضرت پیغمبر در مسجد مقدس شریفی متکلم بودند و وقت عشا که مردم بعد از نماز مسجد بدر
 و مسجد خالی شد حضرت صفیه زوجه مطهره آنجناب بر زیارت ایشان آمدند تا مدت دراز نشستند و خواستند
 که بخانه خود باز گردند چون شب بسیار رفته بود حضرت پیغمبر همراه ایشان برآمدند تا بخانه رسانند و درین اثنا
 دو کس از زمره انصار که اهل ایمان اخلاص بودند در اثنا راه پیش آمدند چون دیدند که آنجناب زنی همراه ایشان
 است یک سو شدند و خواستند که زود گشته روند آنجناب بایشان فرمودند که باشید و بشنوید که این زن
 یعنی زوجه من است انما عرض کردم که بار رسول الله سبحانه اسد از آنچه توقع بود که چه گمان میکردیم آنجناب
 فرمود که شیطان دشمن آدمیست ترسیم که مبادا در دل شما ظن فاسد و گمان بد افتد و باین معلوم شد که با وجود
 اعتقاد و عصمت آنجناب ممکن بود که بسبب ین اینجالت که نسبت با عامه مناسبت و دل ایشان توجیه
 و توبه آنجناب میداد می شد و منافقانی باین اعتقاد و عصمت بودند و بقیه آنکه اخبار برین امامیه قاطبه روایت کرده اند
 عن ابی حمزة الثمالی عن ابی الحسین علیه السلام قال ابو حمزة قال لی علی بن الحسین کنت متکلیما
 علی الحاکم و انا حزین متفکرا و دخل علی رجل حسرا و انیاب طیب الراحۃ فظن فی وجهی ثم قال
 ما سبب حزنی قلت اتخوف من فتنۃ ابن الزبیر فابانحیث ثمن من علی بن ابی طالب
 طریحہ قلت لا ثم قال هل یاب احد اسال الله فله به فقلت لا ثم نظرت فلما راہی احد

فحبت مرثله فاذا بقائل اسع صوته ولا ارمي تحصده يقول اهل هذا حضور دین قصه
 حضرت امام را این دسترخ معلوم هر مومن است بسبب شوق غفلت بودند اما حضور را تشبیه کنی که بود
 پس اگر مثل این حالات مستمره بعضی صحابه را نسبت باین بیت یا بعضی اهل بیت را نسبت بصحابه و امام
 و از ملاحظه فضائل مناقب همه یکدگر غافل کرده باشد چه عجب که امام اسمعيل و چرا محل طعن و تشنیع با قوله
 مقدمه نهم هر عاقل چون بر جدان خود رجوع کند و حال دیگران را هم بخیر نماید یقین میداند که در واقع بسیار
 اقول از کمال شقاوت دلی ادبی است که انسان را غیض فاسد خود که انظار بر اوست چند کس از اهل معاصی باشد
 حیل و چاره جوید که اگر تمام شود لازم آید که هیچ یک از اشرار خواه فجار باشند و خواه کفار مستحق ذم و عتاب
 نباشند و انبیاء و اوصیاء محل مدح و ستایش نمانند تفصیل این احوال آنکه چنانچه بسبب بعضی بشریت و بعضی
 انسان را معذور دانند همچنین بعضی فعال مستحق ذم و عتاب در دنیا و خلوت نادر و آخرت گردانیده اند
 اینجا است که افعال ایشان بعد از این که منقسم میشود بطرف اختیار و اضطراری اختیار علی ان تصنف احکام
 مشهوره میشود که واجب و حرام و معذوب و مکروه و مباح با و لازم آثار هر یک از این پنج و ثواب و ذم و عقاب
 و نخواند بر مرتب میشود حق سبحانه و تعالی اگر کسی چشم بصیرت داده باشد باید بدیده انصاف بدین فرق بیند
 میان افعال انسانی و تمیز در میان احکام آنها و حال حرام را مثل حال مکروه و مندوب را مثل واجب انکار و
 مباحات را در پایه خود نگا دارد و تافشود که حال غرور و شداد و ابوجعل و دیگر فرعون است مثل حال انبیاء
 و اوصیاء که جناب حق سبحانه و تعالی گواهی بصحت و طهارت ایشان داده و اهل اسلام بر صحت و طهارت بعضی
 از ایشان اتفاق نموده اند شود و تعیین شرائع و انزال کتب ارسال بر هر جهت و سجا کرد و هرگاه این
 شد پس احوال بنظر انصاف ملاحظه نماید نموده ایا حال فرعون و افعال ناشایسته او مثل حال حضرت موسی علیه السلام
 در باب خون از عصا و تحذیر و میتواند شد که هیچ مسلک تجویز نکند و بگوید که آنچه فرعون میگفت و میکرد مقتضای
 بشریت او را بود ولی غفلتی عارض شده که اصلا با وجود تذکار و تکرار متنبه نگردید و همچنین کلام جاری میشود و با
 نمودن حضرت ابراهیم علی بنی نبوت نبینا محمد صلی الله علیه و سلم و شکی نیست که هر که التزام این احوال نمود
 از زمره اهل اسلام بیرون خواهد گردید فلا کلام لنا معه و هرگاه چنین نباشد پس کسی که خوف خدا و رسول داشته باشد
 قول بعباد مذبحه چنانی میند و تامل ننماید که جناب امیر المؤمنین علیه السلام در معرض تذکار و احتجاج و خطبه
 مرسلات و دیگر از اصناف خطابات هیچ دقیقه از دقائق نامرعی نگذاشته پس اگر با وجود این کسی قائل بجهنم

فرمانت شود و برای نماز و اول و خلفت را وسیله نجات سازد و چادر باب اول که از اشراف عرب بود و قریب میر
 با جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله پشت بذل عهد نمایند و برای خود این سعی مشکور و وسیله نجات بسیار و آیا
 هیچ عاقل افعال خاصین حق الهیست علیهم السلام را بعد از این که جناب امیر علیه السلام در مجلس و محافل و مجتنب
 اصحاب و آیات و احادیث و دیگر فضائل احتجاج حقیقت آنحضرت نموده باشد خلعت نماید از جمله آنچه فرموده اند بلکه
 حدیث مناشد که در طرق مخالف و متفاوت بسیار است و نسبت تمام آنچه از آنحضرت اصحاب و از بزرگان
 نسبت به به بجا دارد اکتفا نمایند پس باید دانست که وایت نموده است ابو بکر احمد بن محمد بن مروید زکریا
 خود و او از جمله اعیان ائمه ایشان است هم روایت نموده آن با عالمی که ملقب بصدور الایمه خطاب خوارزم
 در کتاب خود که از بعضی از امام طبرانی که او میگفت حدیث کرده بن سعید الرازی او گفت که حدیث کرده بن محمد بن
 گفت که حدیث کرده بن افرین سلیمان او گفت که حدیث کرده بن حیات بن محمد از ابی طفیل عامر بن اصدکه او گفت که حدیث
 در روز شورش فرموده که اصوات در میان شورش مرفوع گردید پس شنیدم که علی بن ابیطالب میگفت که من آنست
 نموده ای بکر را و من قسم خدا و الحق بودم بخلاف آن و سی طاعت نموده فطر باینکه اگر من بیعت نکنم و باب
 پر خاش را مفتوح سازم قوم کافر شوند و بعضی از اینها بعضی را نقل رسانند و بعد از این محمد بن ابوبکر ازین جهان رفت
 و عمر را حلیفه ساخت من و لی بخلاف دوم از او پرسیدم و اطاعت کنی و من خوف آنکه اگر اطاعت نکنم کافر شوم
 و الحال شایع خواهد بود که بجهان بیعت نمایند پس من اطاعت نمیکند و پدر سئیکه عمر کردند مرا ششم حج گمان است
 فضل را و اینها نمایند فضیلت را خیال کرده اند که من ایشان در فضائل کمالات و در وجه مساوت اقم نموده
 اگر خواهی که من باین فضیلت خود را و انکم به حیثیتیکه هیچ از عرب و عجم و معا بهر شهر که تواند که یک خصلت از نصای
 مراد نماید و بعد از آن گفت که قسم میدهم شما را ای چاکسان از شما خیر از من کسی است که عمر او حمزه بن عبد المطلب باشد
 گفتند فرمود آیا در میان شما کسی است خیر از من که برادر او باشد از من یا از حمزه بن عبد المطلب یا از علی بن ابی طالب
 گفتند فرمود آیا از شما کسی است که نون له ترجه مثل زوجهی فاطمه بنت رسول الله سیدة النساء هذه
 اکامه گفتند باز فرمود آیا احدی از شما هست که له سبطان مثل الحسن الحسین سبطا هذه اکامه ابنا
 رسول الله خیر از من که نمند پس فرمود آیا از شما کسی است که قتل مشرکی قودش قبل گفتند باز فرمود که اگر کسی است
 که وحده الله تعالی گفتند باز فرمود که آیا از شما کسی است که صلی القبلین قبلی گفتند باز فرمود آیا از شما
 هست که غسل رسول داده باشد خیر از من گفتند باز فرمود آیا از شما کسی است که سکن المسجد عرفیه جندبا غیر

گفتند باز فرمود ای کسی که شهادت علی را کرده است که در حق صلی الله علیه و آله حق را گفته است باز فرمود
 ای کسی که شهادت کرده است که قال رسول الله حين قرب اليه الخيل داعية اللهم عطني يا خالق الملك
 مع هذا الطير فحقت وانا لا اعلم ما كان من قوله فدخل فقال اني بارب غير من گفتند باز فرمود
 ای کسی که شهادت کرده است که انقل المشرکین عند کل شدیدة تذل برسول الله مني گفتند باز فرمود ای کسی که شهادت
 اعظم عناء عن رسول الله مني جيل اضبطت على فاشة وقية بنفسی بذلت هجتي و نه خير من گفتند
 نه باز فرمود ای کسی که شهادت کرده است که ان اخذ الخمس غير من غير من فاطمة گفتند باز فرمود ای کسی که شهادت کرده است که
 له سهم في الخاضع سهم في العام غير من گفتند باز فرمود ای کسی که شهادت کرده است که در میان شما بطهره کتاب الله غدی
 سدا للبی ابواب الجحیم و فتح باب الجنة اليه عما حمزة والعباس قالوا یا رسول الله سدا
 ابوابا و فتح باب الجنة قال البقی والله ما انفتح بابی ولا أنا سدا ابوابکم بل الله فتح بابی
 ابوابکم گفتند باز فرمود ای کسی که شهادت کرده است که قالوا یا رسول الله سدا ابوابکم بل الله فتح بابی
 اللهم باز فرمود ای کسی که شهادت کرده است که ناجی رسول الله ستة عشر مرة جبریل یا ایها الذین
 اذنا جیتهم الرسول الخ غیر من گفتند باز فرمود ای کسی که شهادت کرده است که ولی محمد رسول الله غیر من
 گفتند باز فرمود ای کسی که شهادت کرده است که اخر عهد رسول الله حی و وضعه جفوة گفتند و دیگر است
 از صدر الایام مرئیت که او با سواد از ابی فرورین مناشد و زیاده بر آنچه نوشته روایت و ده ان است
 که جناب علیه السلام فرمودند که فانشدکم الله هل تعلمون معاشر المهاجرین و الانصار ان جبریل
 اتی البقی فقال یا محمد لا ذوالفقار فلاقی لا علی هل تعلمون کان هذا قالوا اللهم نعم قال
 فانشدکم الله هل تعلمون جبریل نزل علی البقی صلعم قال یا محمد ان الله تعالی امرک ان تجب علیا
 و تحب من حبه فاراد الله یحب علیا و یحب من حبه قالوا اللهم نعم و قال فانشدکم الله هل تعلمون
 ان رسول الله قال یا ایها الذین فی السماء السابعة وقع علی راف و من یورثه وقع علی حجب
 نور فوعده الجبار لا اله الا هو شیئا فلما رجع مر عبدا نادى صاها و وراء الحجب نعل کلاب
 ابوا ان یراهم و نعم الا انهم اخرجوا علی فاستوصیه ان یقولون معاشر المهاجرین و الانصار کان هذا
 امر فقال من یورثه عنی عبد الله بن عمر و سمعهم امر رسول الله و الا فصحنا قال هل
 تعلمون ان حلا بدخل السجود حیا عنک قالوا اللهم قال فانشدکم الله ان الله ابوالسجود

السجود لها وتلك باني قال لو لا الله نعم قال هل تعلمون اني كنت اذا اذناك عن عيسى رسول الله
قال انت مني بمنزلة هارون من موسى لا انه لا نبي بعدي قال لو لا الله نعم قال هل تعلمون اني
حين اخذ الحسن والحسين جعل رسول الله يقول هي يا حسين فقال فاطمة ان الحسين صغير واوصفكم
منه وانت تقول هي يا حسين فقال لها رسول الله لا ترضين ان اقول انها هي يا حسين وقد ارجع
يا حسين فخلق منكم مثل هذه المنزلة نحو الصابرون ليعضى الله في هذه البيعة ام اكان يقع
ثم قال قد علمتم موضعي من رسول الله القربة القربة والمنزلة الخصيصة وضعني في حجر
وانا وليد يرضي الله صدق ويليقي في فراشه ويمسني جسدي ويشمني عرقه وكان يضع الشئ ثم يلقيني
وما وجد كذب في قول ولا خلطة في فعل لقد قرأ الله من لدن كل فطيم اعظم ملك
ملائكة يسلمون به طريق المكارم ومحاسن الاخلاق عامة ليلة ونهارا ولقد كنت اتبعه اتباع ابي
اثرا به ويرفع لي كل يوم علما من اخلاقه ويامرني بآلة فداء به ولقد كان يحاربني سنة حرام
فأراه ولا يراه غيري لم يجمع بيت يومئذ في الاسلام غير رسول الله وخديجة وانا
اربي في الرحي والرسالة واشتم ریح النبوة ولقد سمعت رنة الشيطان حين نزل الرحي عليه
فقلت يا رسول الله ما هذا الرنة فقال هذا الشيطان قد ابش من عبادته انك تسمع ما سمع
وتري ما اري الا انك لست نبيا ولكنك زير وانا لعل خير ولقد كنت معه اصبلا لما اتاه
الملاء من قريش فقالوا له يا محمد اناب قد ادعيت عظيم المريد عدا باؤك ولا احد من بني
وغير بنيك امر ان اجبت اليه ولم يبق الا علينا انك نبي رسول وار لم تفعل علما اناسا
كلما فقال لهم وما تشلون قالوا تدعوننا هذه الشجرة حتى تنقطع بعث فما وقف يديك
فقال ان الله على كل شئ قدير فان فعل الله ذالك لكم تؤمنون وتشهدون بالحق قالوا نعم
فانا سار بكم ما تطالبون اني اعلم انكم ما تقبضون الي خير وان فيكم من يطرح في الغيابة
يخرج من احزانهم قال يا ايها الشجرة ان كنت تؤمنين بالله واليوم الآخر تعطيني ابي رسول الله
فا تعطيني بعث فليدني يدي يا ذر الله في الذي بعثه بالحق لا تقلمت بعث وما جاء
ولها ذوي شديدا قصف كقصف الطير حتى قفت بين يدي رسول الله موقفة
والقت بعضها الا على علي رسول الله فعلت بعض اغصانها على منكبي كنت عمر عيني فلما

از آنکه بگویم این خدای را که او را استکبار را فرما فلان نصفها و بقی نصفها فاما هر هابذا که قبل
 از این نصفها که عجب اقبال شد و یا و کادوت تلف بر سول الله فقالوا اعثوا فر هذا نصف
 فلان جمع الی نصفه کما کان فاما رسول الله فوجع فقلت ان لا اله الا الله انی اول مومن بک
 یا رسول الله واول من امن بان الشجرة فعلت ما فعلت یا رسول الله تصدیقاً لنبوتک واجلا لاکلمتک
 فقال لقوم کلهم انک ساحر کذاب عجیب السحر خفیف فیه وهل یدقک فی امرک الا مثل
 هذا یقولون وان لم یقوموا الذین لا نأخذهم فی الله لومة لا تریسها هم سیم الصدیق وکلهم
 کلام الا برهان اللیل ومار النهار تمسکون بحبل الله القرآن محبورین برسوله لا یتکبرون
 وکلا یصلون ولا یفسدون قلوبهم فی الجحان واجسادهم فی العمل قال الناصب علیه علیه قد مرهم
 فی ذلک عام را ببت نبوت فضیلت خاص از نظر ساقط نباید کرد و مراعات حتی آن فضیلت عام را از دست
 نباید داد و این مقدمه ثابت است عقلاً و نقلاً اما عقلاً پس بدینست که انتقای خاص مستلزم انتقای عام نمیشود
 انتقای انسان و انتقای حیوان پس چون عام منتفی نشد ثابت شد لعدم الواسطه بین التفریق الاثبات و چون ثابت
 شد لوازم آن نیز ثابت شد تحقیقاً لمعنی اللزوم لهذا گفته اند که اذا ثبت الشئ ثبت بلوازمه و انقل
 پس این کتاب که داخل در اهل ملت اند و احکام بسیار ترجیح داده اند بر غیر اهل کتاب مثل اهل فیه و کمال
 در این ایشان را می بینیم هر چند فضیلت خاص یعنی ایمان بر محمد صلی الله علیه و سلم در ایشان منقوض است لیکن
 ایمان مطلق انبیا و ارند و از آن مقتضی امتیازشان است که کسی این معنی ندارد و عجباً در کفارت بر محمد ترجیح
 داده اند از نظر این که اولاد حضرت سمیع اند که کفارت قریش شد و قریش را بر سایر عرب ترجیح داده اند
 و اولاد نبی یا ششم نباشند و در گرفتن خمس و زکوة و علی القیاس در شریعت این مقدمه در جا باب بسیار
 و نظایر است اگر خوف اطالت نمیشود بتفصیل جزئیات آن پرداخته می شود و قطع نظر از آن که این مقدمه بدلیل
 و اثبات کرده شود مسلم است نزد فرقه امامیه نیز زیرا که نزد ایشان اولاد علی بودن فضیلتی است مشترک در
 همه و میوه و ثمرات ازهاست چنانچه در کتب ایشان مصرح است حال آنکه بعض علویه منکر امامت ائمه وقت خود
 و از کتب این فضیلت عام که علوی بودن پیرن نبی و ندای انتقامی فضیلت خاص که اعتقاد امامت جماعیه است
 یقیناً بخاطر نبی بودن خود را شیعه علی گفتن منقبتی است عظیم که منکران امامت ائمه را نیز بسبب این منقبت گفتن
 را از دهن صوفی نزد ایشان جایز نیست اما مطلب اول اینست که محمد بن الحنفیه پیرو حضرت امیر موعود است

امامت بر خود نمود و منکر امامت زین العابدین شد و برخاست کرد تا آنکه نوبت محاکمه به جبالرأس رسید و جبالرأس
 برای امام زین العابدین گواهی داد لیکن محمد بن خلف تا آخر عمر از آن دعوی ست برداشت و فشار را تاب نیاورد و سخت
 و بنیایه کوفه در بایه فاخته او ناهما نوشت و بر قنار ایل شام و کین خواهی حضرت امام حسین (ع) را منصف و فرمود و مختار
 بعد از فتح سرک امر از شام را با فتحنامه و سی هزار دینار نزد محمد بن خلف فرستاد و بخیرت امام زین العابدین و آخر
 وقت رحلت پسر خود ابوشم و وصیت امامت فرمود و اعتقاد کی شیعه در حق محمد بن خلف را پسر ابوشم
 از خطبم توقیه در کتب ایشان باید دید و صادر مجالس المؤمنین و نیز از آنجست که زید شیعیه و دعوی امامت
 را بای نو کرده و خروج نمودن شیعیه و گفت که امام همانست در میان اهل بیت که اشکارا بشیر خیرین کنه انکله
 خود زین العابدین است و منکر امامت امام محمد باقر شد چنانچه قاضی نورالدین و دیگر شیعه از ابو بکر حصه می در مجلس
 و غیره نقل کرده اند و سلسله امامت و این دعوی در اولاد او جاری ماند چنانچه متوکل نیز خروج کرده اند و
 امامت شدند و اعتقاد شیعه در حق این اشخاص نیز در کتب ایشان مسطور و مذکور است و همه را بخوبی می دانند
 و واجب الحجت می نگارند بلکه از حضرت امام جعفر فصیح در مناقب زید شیعیه نقل میکنند که بعد از شهادت
 فرزندانش که الله فی تلال الدماء و الله زید عی هو و اصحابه شهداء مثل ماضی علی بن
 ابی طالب و اصحابه و راه الشیخ ابو یوسف فی الکمالی عن فضل بن یسار و قاضی نورالدین و صاحب المسند
 نیز در احوال فضل بن یسار این روایت کرده و نیز از آنجست که هر پنج پسر حضرت امام جعفر صادق یعنی محمد و
 و جعفر و موسی و اسمعیل و بابا امامت خلافت کردند عید الله افرح برادر حقیقی اسمعیل بود و مادرش فاطمه بنت
 حسین بن الحسن بن علی اکبر اولاد امام جعفر بود و بعضی ایشان فوت شده بدعوی و راست اسمعیل
 از جعفر و دعوی امامت نمود و بموجب نص حضرت امام که ان هذا الامر فی الاکابر و ما لیکم به عاقله و ان
 هم حضرت جعفر را داده بود و نماز جنازه هم او خوانده و در قبر گذاشته و انکسری ایشان را گرفته و حضرت
 امام زین العابدین را نیز او فرموده و محمد نیز دعوی امامت بر او نمود و سندش آنکه حضرت امام محمد باقر و پسر جعفر
 فرموده در گذر خانه تو بعد از این پسر خواهد شد که او را محمد نامی کنی و او امام خواهد شد و جمیع اهل بدعات
 اسمعیل و خاقیه امامت اسحاق و موسی است و بعد از آنکه علی رضا را در میان خود و پسر خود و پسر
 اسمعیل از است ایشان بودند و بعد از آنکه تقی موسی بن محمد نیز دعوی امامت کرد و در بایه فاخته
 و بعد از امام حضرت علی تقی جعفر بن علی و دعوی امامت بر او نمود و کسانی را که تا سلسله امامت زین العابدین

حمار به لقب گذشته و چون امام حسن عسکری فات یافتند جعفر تقویت گرفت و دعوی خود و گفت که حسن
 علی خلف نگذاشته و در امام شریعت که البته خلف داشته باشد پس قائلین بر امامت حسن بزرگتر بجعفر رجوع
 آوردند از آنجمله حسن بن علی بن فضال است که از مجتهدین محدثین و معتبرین شیعه است و بعد از جعفر بن علی پسر او
 علی بن جعفر و دختر او فاطمه بنت جعفر بشتر کثرت دعوی امامت نمودند و کسانی که معتقد امامت حسن بن
 العسکری اند نیز یازده فرقه اند باجملة مخالفات این صاحبان باهم و انکار امامت یکدیگر از آن قبیل چندی
 نیست که توان پوشید مصرع نهان که ماندن از می گز و سازند محفل باید خصوصاً در میان امام حسن عسکری
 و جعفر بن علی بابت امامت مطاعنت و نسبت بفسق و ارتکاب کبائر نیز واقع شده چنانچه شیعه خوب
 میدانند پس با وصف این همه این بزرگواران را بجهت انتسابی که با حضرت امیر اند مقبول و واجب التعظیم
 و المحبته می نگارند و از مخالفات و مشاجرات فیما بین خود با چشم پوشی و اغماض مینمایند و اما مطلب آنست
 پس نا بخت که مختار ثقفی بالا جماع منکر امامت امام زین العابدین بود و مصدر افعال شیعه شده بود از آنجمله
 آنکه پسر صلیبی حضرت امیر المؤمنین را که عبدالمعتمد نام داشت در کوفه بقتل رسانید و دیگر قبایل و شملع از وی بآ
 بنظر رسید و با وصف این همه قاضی فراموش و احوال مختار از علامه علی نقل نموده که در حسن عقیده او شیعه
 سخنی نیست غایب الامر چون بعضی از اعمال او اعتراض داشته اند او را بدم و شتم نهان نموده اند و حضرت امام
 محمد باقر بر این معنی اطلاع یافته شیعه را از تعرض مختار منع نموده که او شتمندگان را نکشت و بدناما نمود و
 کلامه پس معلوم شد که چون شخص خود را شیعه علی گفت و با بنجاب انتساب پیدا کرد هر چو نیکو باشد مقبول است او را بدم و
 تعرض نمودن جرات است و نیز از بخت که نزد ائمه عشره پیر و آیات فضائل و بیک واقفیه نام و وسیله مقبول است و اینها
 نیز بعضی طعن جالب ندارند بآمران که محبت بودند و خود را شیعه علی می گفتند هر چند منکر امامت اید بسیار بودند
 و چون این مقدمه ثابت شد پس اینست میگویند که محمد باقر علی فرض بآیه که در محبت و ایمان به محمد باقر است
 و اعتقاد امامت علی باید داشت و اقرار بآن واجب و اصحاب محمد را از مهاجروان مبارکجا اولاد علی فرض باید کرد و کسانی که
 دعوی بآن محمد صلی الله علیه و آله و ایمان او نمیدادند و جهاد و شهادت محمد صلی الله علیه و سلم و خدمت ازواج مطهرات و
 خاندان او بجا آورده اند گو با وصف انکار و قدر ناشناختی صدور از افعال شیعه و افعال فحیه بجا مختار و بی فضا
 باید گذاشت و باهم موافقت نماید کرد و بلا شبهه ازواج و صحاب که منکر خلافت حضرت امیر بودند را ابتدا باید کشت
 نمودند مثل عاتقه و طلحه و زبیر بلکه خلفای تثنیه نیز بر جمیع شیعه در پله محمد بن حنفیه و زید شیب و عبد الله افطخ و جابر

وجعفر بن علی بن جعفر و فاطمه بنت جعفر خواهند افتاد و سوره و عمو بن العاص در پله مختار و بنی فاضل و قریه
 خواهند شد و اگر گویند که محبت علی و شیعیت علی تاثیر می دارد که صاحبان از لعن و طعن محفوظ باشند که امامت انبیا
 منکر شود و با آنها پر خاش نایند و آنها را بگوید و محبت محمد صلی الله علیه و سلم و خود امرت او و شمردن انقدر تاثیر
 ندارد که صاحبان با وجود انکار امامت علی و پر خاشش با بی از لعن و طعن محفوظ گردند که گوئیم که این از خود
 بیرون نیست یا محمد صلی الله علیه و سلم قصور می دارد در وجه یا علی فوئیت دارد و از وجه محمد صلی الله علیه و سلم و این
 شوق نزد شیعه باطل است که نزد ایشان مساوات محمد و علی در وجه ثابت است چنان که در باب نبوت گذشت علی
 منقبت محمد صلی الله علیه و سلم که نبوت بر منصب علی که امامت علاوه برین مساوات و مانند جمیع کتب
 امامت ایات نبی گفته اند و چون این مقدمات عشره فاطر نشین شده است نتایج باید نمود و الله الموفق و الهادی
 الی المقاصد المبادی قوله مقدمه فهم فضیلت عام السبب دین فضیلت حاصل الی آخر المقدمه اقول اعلم
 نیست که چون قبل از این فضیلت عام خوارج را که بسبب این عبادات و شستن چهره سبب دین فضیلت خاص
 حب بن ابیطالب علیه السلام قائل بودند و فضائل ایشان بسیار و او و خود را مورد خطاب الهی مقتضای
 لی تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون ساخت و اگر بگوید که رفع فضیلت
 موجب ترفع فضیلت عام گردید منافض قول خودش کرده باشد و مع هذا پس شیعیان نیز همین جواب خواهند داد و
 یکی از امور مضحکه این است که با وجود این جهود و آنچه که دارد می خواهد که دست از متابعت اهل بیت علیهم السلام برداشته
 بقواعد علوم نظری مطلب را مثبت سازد و نمیداند که این مجال محال است که میان علوم نظریه و واقعیه میان
 حقه که مختص و طریق اهل بیت است انفکاک واقع شود حاصل اینکه بسبب کمال غبارت منی کلام مانی نظر که لایعاقبت
 لایوتفع بار تفاع الخاص باشد نفهمیده که آن که ده که از همانجا که خاص ترفع شده لابد است که عام
 باقی باشد و این بدیهی البطلان است ایامی تواند شد که با وجود ارتفاع انسانیت زید حیوانیت باقی باشد پس
 قائل می رسد که چرا جائز نباشد که میان فضیلت خاص و فضیلت عام در مخرج فی علاقه مثل علاقه حقیقت حقیقت
 حبیه باشد که در هر ماده از مواد متحد فی الوجود است پس عدم آن همین عدم این خواهد بود و ایضا معلوم است که حقیقت
 و تفاضیل عام البیان چرا بنابر عدم فضیلت خاص که عدم محده آدم باشد از معرض اعتبار ساقط نموده و محض کلام
 در ابواب هم جای می تواند شد و ایضا معلوم است که فضیلت عام که لازم دارد و اگر بر خودم و این است
 که لازم فضیلت عام نیست که هر چند فضیلت خاص نباشد ای فضیله کانت آدم می باید تا حیوانیت

باشد پس چرا اسلام او را بر اهل اسلام اهل کتاب اسرائیل ناریب باشد و اگر منظور نیست که فی الجمله بحسب
هر چیزی با اعتیاد ریشه باشد پس برای شیعیان چه ضرر و زیاده باشد زیرا که اینها میگویند که آن لازم نیست این استحقاق
و حالت منافقین است البتة معلوم نیست که چه چاره خواهد جست برای اینکه حق تعالی بنا بر صحت کلام ازین
نزد بنده منکر است مقرر نموده و حال اینکه نظر بر فضیلت عام با وجود کینه و دشمنی باید عذاب بر آنرا کمتر از
دیگران باشد اما اینچه در این باب ملاحظه لطیف و شریف است که ایشان بپافضیلت علوی خود این رسادات
همچون ناسد و مستحبه را باشد قائلین امامت ائمه انا حشر علیهم السلام نباشند تبرائی نمایند پس این محضن کلام
است و الا قائلین بر غرضه این آنکه هرگاه یقینا به ثبوت رسد که فلان کسی چند امام نداده باشد مثلاً
یکی از اصحاب و پیروان و اسامی که از ضروریات دین است امامیه از وی براری میجویند و تبرائی نمایند و از آن جمله
مناقضین شیعه اند اما تا وقتی که ثبوت نزد و از احوال کسی بظاهر مسلمان باشد اطلاع حاصل نشده باشد
اما بعد از مطلقاً آنه ترا نمی نمایند و بر او لعن میکنند خواه از اولاد علی بن ابیطالب باشد و خواه از نسل
الی کبر و عمر بنی که حمید از طریقی را برسد اند و محمد بنی بکر را ستایش بنمایند و همچنین در خدمت امام علیه السلام
در خارج و داخل عفا از دروهم را بپذیرند و بسبب فتنه عفا بخلاف عا شده و حصه حاصل اینکه تا وقتی که
امام نداده به ثبوت نزد هر چند روایات مختلفه وارد شده باشد برای خاطر دارائی بکر و عمر و مردان آنها
قیه اند شده اند ما را در زمره اعدا دین حساب کنیم تو خواه از ما خوش خود شوی خواه ملال اند و خواه
مستحق توبه و عتاب و عجز و تنگدستی که خواه ملال و اگر با وجود این همه کسی بخیانت باطن که دارد و بطریق شیعیان
بسیار نماید که اینها در پی رسادات و امام زادها هر چند منکر امامت باشد احادیث مدح و توضیح بنمایند تا بکر
عمر و این بر اینها برای خود چاره جویند پس درینصوت چه جواب خواهند داد برای رفع شبهه شده کلام
از زمره بدگمانی بگویند که اهل اسلام و پیغمبر ایشان را با پادشاهان و زوایج و زوایج و عیال و نسبه
و اقربا و ازمان در سخت مشال اینها همچنین چاره بسته باشد با جمله اگر ابواب کبائی کشود خود نداده و
باید دانست که امرت و لا تنکر من الظالمین قال الناصب علیه علیه خاتمة الکائنات این نسخه
حجیه که مسمی شده اثنا عشر بهست بعد از گذشتن و از ده قرن صد که خبرت نیه الانام علیه علی علیه
و اصحابه ائمه و السلام است تحریر یافت و نقش اندام پذیرفت محمد اسد الله و افعی شری که در
ابتدای این کلام این باشد و گفته بود و انما سید اید و ارمی از فضل حضرت باری که این نسخه را

مقبول هرگاه خود ساخته جمیع مومنین و مومنات را باین بهره وافر عطا فرماید و رقم این ساله را از این
 و ثواب عظیم تقصیل نماید بمنه و کمال کریمه و تحول بسند تضرع و زاری از جناب اقدس تعالی انست که اگر فایده
 یا تضرش قلمی را شناسی تقریر و تحریر یا آنچه مرضی او تقاضا نباشد و رحمت خود و دوستان خود و دیرین ساله را
 باشد محض عنایت بیغایت خود از آن جنود و تجاوز کند و در دنیا و آخرت باین طریقه عطا فرماید بسیار
 که او اخذ نازد و نسیب او اخطا نازد و باطل او اخل علینا اصرار که حاکمه علی الذین من قبلنا
 برینا لا یجاء الا بطاعة لنا به و اعف عنا و اغفر لنا ان محاسنات مولانا فاضلنا
 علی القوم الکافرین صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین بر حسن بیان
 الواحین و اخرد عوانا ان الحمد لله رب العالمین اقول خاتمه این عجمانه نافعه متضمن آنکه جناب حکیم
 علی الاطلاق از غایت لطف و مصلحت بر خود التزام نموده که در هر عصری که با خواصی البینین تبدیل است
 و شیاطین بر اصناف بی فرج انسان بهرست و با جرات بدعات و شبهات خواهند که عوام مسلمین را
 در ضلالت اندازند و تقاضای آئینها بقتضا کل فرعون و بعضی از بنده گان خود
 موفق و مسدود تا هیچ قاهره و برابری با هر صنف شبهات محمد و مسکانه مخرجه آنها را محصل
 باطل گرداند و صدق این مقال نظر یا آنچه میان فرود و جناب ابراهیم و میان سامی فرعون و جناب
 موسی و میان مشرکین و جناب سید المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین گذشته ظهور تمام دارد
 و ازینجاست که جناب علی بن محمد علیه الصلوات و السلام میفرماید که لایقی بعد غیبه قائم که
 علیه السلام من العلماء الداعین الیه والدالین علیه والدالین عمر دینه حجج الله
 والمنقذین لضعفاء عباد الله من شیطان ابلیس و عر دیه من فحاش النواصل بقیه
 احل الله ان قد عنی الله عز وجل و لکن من الذین تمسکون انما قلوبهم ضعیفاء الشیعه
 کما یسک صاحب البغیة سکانها اولئک هم الاضلال عند الله عز وجل و همچنین
 در صواعق محرقه این حجر از این عباس روایت نموده الشیخ قال ما ظهر اهل بدعة الا اظهر الله
 فیهم حجة علی ان منشاء من خلقهم و هو با علی هذه السنة ولا یجد لسنة الله تبدیلا
 چون درین اوان بعضی از ایشان اخیال غام اینک خطه بنده وستان دیرین و زگار از انکس
 علمای اعلام شیعه را و هم اسیر شرقا و مکره خالصت خواست که بشایه سامی مسلمین را با فسون ناموزد

که حاکمی جسد له خوار باشد که ساله پستی خواند او تعالی شانه از کمال الشان و اگر ارام بند و ذلیل خود را مفت
 استاخت که باین کلام مختصر که در ابطال سحر صاحب صدقات الهیبت بنزدک یدریضا متواتر اند شد بمصدق جان
 یدریضا قال ابطال السحر و ابطال کما به هوا تمام حال نکاد و او را شمشیت و متلاشی گردانید و کانه لوی بقرع
 شد مشویم پیچ با من گرچه سحر سامری و شمشیت بنامم در سخن گفتن یدریضا است میگویی اما قوله علیه ما علیه
 در سوره فاتحه او موافق شرطیکه در ابتدای این کلام باین اشاره رفته بود و انجاب اقول پس نیست
 بیغوغ چنانچه محمد اسد و توفیق بود و حسن بوسنج پیرست قلعة الله علی الکاذبین و برناظرین
 این ساله شفیق پیشینیم که در کماله توفیق باه بود و اینکه در بیان جبر و اختیار هم متوجه ایم
 که خیر از ایات و احادیث و روایات و کتب مخالفین و اقوال ایشان احتجاج نمائیم در موضعی احتیاج بغیر از ایات احادیث
 متفق علیها و اقوال علمای ایشان حدیثی از احادیث امامیه که نکرده ایم و هذا من الفضائل التي لا تنکر
 الحق علی کت قوله اگر قلعه لسانی یا انتر شمس غلی در شناسی تحریر و تقریر این اقول لیس هذا اول قار
 کسرت فی کلام چون بیعت امام شافعی واقع شده اگر قلعه لسانی تا بیعتی تا بیعتی الامام انشاء واقع
 نجیب سینه اما چون خلیفه ثانی فرموده انکره فخر جاد الی مثلها فاختلوا التماس عفو و تجاوز از ان تفسیر
 مخالفت خلیفه ثانی که امام شمس است خواهد بود اما استماع مغفرت از جناب حق سبحانه و تعالی با وجود صراحت
 رکنا و احداث بدعات پس دلالت میکند بر اینکه بکوشش و شش ایشان رسیده که توبه الهیبت و صلوات
 مفعول در کاه حق سبحانه نیست چنانچه دلالت میکند بر این روایت بیقی که جناب سید ابراهیم سلیمان فرموده
 لا یقبل الله لصاحب دین صلوة و کاه و ما و لا صدقة و لا حج و لا عمره و لا جهاد و لا
 صرف و لا عدا و لا حرج من الاسلام کما یخرج الشعرة من العجین ایضا قال عمر بن الخطاب
 رحمه قال رسول الله ان الله لصاحب السبحة بالنوبة فیل یا رسول الله و کیف ذلک
 قال له قل لا تری قلبه جمها و ایضا صاحب صحاحی محرقه آورده است از طبریزی بهقی و ضیاء که
 ان الله احتقر المودة علی صاحب کل بدعة و ایضا در بعضی احادیث وارد شده است که قال
 مصون ان این است که شخصی نادت مدیر می برای تحصیل دنیا از وجه طلال نمود چون او را یدر نشد تا یک
 مدت دیگر از وجه حرام دل حد و حد خود در تحصیل آن نمود چون باین تقریب هم مراد خود را نشد
 محسوم شد پیش او آمده گفت که ما این مدت از وجه طلال حرام طلب کردیم و ترا دنیایا نشد الح

احال اگر گفته من تحمل ثانی البتہ برادر دل خود میتوانی رسمید و کام جان باشد مقصود شیرین میتوانی ساخت
 چون شخص از این استفسار نمود شیطان بر جواب گفت که بدی حتی در این احوال باشد و فرمود بر خلاف
 طریقه نبوی مردمان یاد حجت باید فرمود و آن مرد فریقه دنیا بر طبق آن عمل نمود جمعی کثیر از مردمان را
 انداخت و روزی چند برین نگذشت که دنیا باین جمع نمود و از اموال و اسباب دنیوی زیاد و از آنچه
 استمنا او بیهوش خود مانده و حیا یافت بعد مدت مدید چون از خواب غفلت بیدار شد با خود فکری کرد
 که وای من چکار می کردم که دین خود را بدینا فرو ختم و خود را سخت عذابا بدی رسانم بخی و در کمال برگرفت
 و بصر از قریب افروخته خود را باین بست و اظهار توبه و استغفار بدرگاه حق سبحانه تعالی نمود و جناب
 حق سبحانه تعالی غمخیزی این غمخیزان خود را وحی نمود که برو پیش این بنده منی بگو که اگر خود را ایستاده بسته
 نگاهداری که کوشش و پوست و استخوانت از هم جدا شود بلکه آنقدر که در ضلالت انداخته بدایت غامضی توبه
 هرگز مقبول نیست و ها ختم بالدعاء تلك الرسالة و من الدعاء و هذا الله

الاجابة فاقل كما قال نوح النبي اللهم اعداء اهل بيت الرسول
 مكروا مكرا كبيرا وقتوا القوم فهو لا تدرى ان الهتك ولا تدرى
 وذا ولا سواها ولا يغوث ويعوق ونسرا وقت
 اضلوا كثر ان لا تدرى على الاخر
 من الكافرين ديارا انك تدرى هم
 يضلوا عبادك ولا يلدوا الا فاجرا
 كفارا رب اغفر لي ولوالدي
 وللمؤمنين والمؤمنات
 ولا تزد الظالمين
 ابتصارا

در طبع مجمع البحرين به تمام محمد باقر
 محمد شاه موسوی علیه طبع پوشیده

۹۰۹۶
 ۲۰
 الف